

۱۹۰۳

شرح جلسات کنگره دوم  
حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه  
(بخش دوم)

﴿فایل سوم﴾

\* شرح جلسات کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه

\* تاریخ ترجمه: اسفند ماه ۱۳۶۶

\* از انتشارات حزب کمونیست ایران

-----

\* بازنویس: حجت برزگر

\* تاریخ: ۱۳۸۹-۰۵-۰۹ (۳۱-۰۷-۲۰۱۰ میلادی)

\* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

melh9000@comhem.se و melh9000@tele2.se

صفحه	فهرست
۳	جلسه چهاردهم
۱۱	جلسه پانزدهم
۲۰	جلسه شانزدهم
۲۹	جلسه هفدهم .....
۳۵	جلسه هیجدهم
۴۶	جلسه نوزدهم
۷۰	* یادداشتهای توضیحی
۷۲	* زیرنویس ها

## جلسه چهاردهم

(حاضرین: ۴۳ نماینده با ۵۱ اعتبارنامه و ۱۰ (۵۱\*) نفر با رای مشورتی)

از طرف کمیسیون اعتبار نامه ها، رفیق لنین پیشنهاد کرد که از دو تن از رفقا دعوت شود که با رای مشورتی در کنگره شرکت کنند.  
کنگره این پیشنهاد را باتفاق آراء تصویب کرد.  
بیانیه رفقای لهستانی قرائت شد. (۵۲\*)  
تصمیم گرفته شد که این بیانیه در ارتباط با گزارش کمیسیون مذاکرات با رفقای لهستانی، یعنی تحت بند ۸ دستورجلسات، مورد بحث قرار گیرد.  
پیشنهاد رفیق پوپف دایر براینکه بلافاصله به بحث در باره اساسنامه تشکیلاتی پرداخته شود، مورد تصویب قرار گرفت.

لنین (مخبر) راجع به پیش نویس اساسنامه ای که خود ارائه داده بود، توضیحاتی داد. او گفت که ایده اساسی اساسنامه تقسیم وظایف (۵۳\*) بوده است. بدین ترتیب، بعنوان مثال، تقسیم به دو نهاد مرکزی معلول جدایی جغرافیایی آنها (یکی در روسیه و دیگری در خارج) نبوده، بلکه نتیجه منطقی تقسیم وظایف بوده است. وظیفه کمیته مرکزی تامین رهبری عملی و وظیفه ارگان مرکزی اعمال رهبری ایدئولوژیک است. برای هماهنگ کردن فعالیتهای این دو مرکز، بمنظور جلوگیری از عدم توافق و تا حدودی برای حل و فصل مجادلات، شورایی مورد نیاز است که ابدا نباید یک هیات حکمیت صرف باشد. موادی از اساسنامه که در باره مناسبات کمیته مرکزی و کمیته های محلی صحبت میکنند و حیطة اختیارات (۵۴\*) کمیته مرکزی را مشخص میسازد، نه میتوانند و نه باید تمام نکاتی را که در این حیطة قرار میگیرد، برشمرد. چنین کاری غیرممکن و نادرست است، چون قابل تصور نیست که تمام موارد ممکن پیش بینی شود و بعلاوه ممکن است برخی نکات برشمرده نشده، خارج از حیطة اختیارات کمیته مرکزی بنظر رسد. کمیته مرکزی باید اجازه داشته باشد که حیطة اختیارات خود را، خود تعیین کند، زیرا هر مساله محلی ممکن است بر منافع کل حزب تاثیر گذارد و کمیته مرکزی باید در شرایطی باشد که بتواند در امور محلی دخالت کند و حتی احیانا، در صورتیکه چنین اقدامی به صلاح کل حزب باشد، بر علیه منافع محلی عمل کند.

**پویف:** رفیق لنین ضمن ارائه گزارش خود دو بار به پیش نویس اساسنامه ای که من تنظیم کرده ام، اشاره نمود. من این پیش نویس را به کنگره ارائه نمودم، چون تدوین آن با شتابزدگی زائدالوصفی صورت گرفته و همچنین باین دلیل که لزومی برای تدوین کلیت پیش نویسی برای یک اساسنامه خاص نمی بینم. تغییراتی که مایلم پیشنهاد کنم تقریباً بطور کامل به بند اصلی اساسنامه، یعنی، مساله سازماندهی نهادهای مرکزی حزب مربوط میشود. در گفتگوهای خصوصی با بعضی از اعضای کنگره، من از ادغام کامل هیات تحریریه ارگان مرکزی و کمیته مرکزی در یک مرکز واحد، دفاع کرده ام. بعنوان دلایل این ادغام گفته ام که (۱) تقسیم رهبری حزب به «عملی» و «معنوی» مصنوعی است، رهبری اساساً یکی است و وحدت در رهبری تنها زمانی حاصل میشود که از یک مرکز واحد اعمال شود و (۲) مشارکت هیات تحریریه در کار کمیته مرکزی تضمین میکند که این نهاد بتواند وظایفی را که بر عهده اش است، انجام دهد. چنانکه مشاهده میکنید، من خواهان ادغام ارگان مرکزی و کمیته مرکزی هستم، نه برای اینکه ک. م در کار هیات تحریریه شرکت کند، بلکه برعکس.

توجه شما را از این جهت باین نکته جلب میکنم که رفیق آکیف در این کنگره خود را به کرات طرفدار «موکدترین تمرکز» اعلام کرده است. تمرکز که رفیق آکیف از آن دفاع میکند، از نوع کاملاً خاصی است. او با پاره ای اشارات، مشخص کرده که تمرکز باید با اصل انتخاب دموکراتیک کمیته های محلی توأم باشد. آنجا، در روسیه، رفیق آکیف از اصل انتخابات دفاع خواهد کرد، تا از این طریق نفوذ کمیته مرکزی را تضعیف کند؛ اینجا، در گردهمایی سران (۵۵\*) حزب، او از «موکدترین تمرکز» دفاع میکند، تا نفوذ ارگان مرکزی را تضعیف کند، و تمام مفهوم سیستمی که او به دفاعش برخاسته در همین نکته قرار دارد. من نه تنها از این نوع تمرکز طرفداری نمی کنم، بلکه آماده ام تا به هر طریقی با آن بجنگم، چون این نوع تمرکز، علم اپورتونسیسم است. اما، همانطور که قبلاً گفتم، من اصرار دارم که اگر وحدت در رهبری حزب را میخواهیم، باید یک مرکز هدایت واحد ایجاد کنیم. اگر ما نمیتوانیم هیات تحریریه ارگان مرکزی و کمیته مرکزی را در یک نهاد واحد ادغام کنیم - خواه به این دلیل که چنین کاری عملاً غیر قابل حصول است، چون هیات تحریریه باید در خارج باشد، در حالیکه ک. م باید در روسیه باشد، یا باین دلیل که ما از یورش وحشیانه ای به هیات تحریریه بیمناک هستیم: تکرار میکنم، اگر نتوانیم ارگان مرکزی و کمیته مرکزی را بطور کامل در یک نهاد واحد ادغام کنیم، در آن صورت باید بهر تقدیر و به نحوی از انحاء تضمین نمائیم که رهبری حزب ما از یک مرکز واحد انجام گیرد. پیش نویس مورد بحث میخواهد این

وحدت را با ایجاد یک مرکز ثالث جامه عمل بپوشاند، ولی نقش این مرکز در پیش نویس بطرز فوق العاده ناروشن و غیر دقیق تعریف شده است. اولاً شورای حزب بعنوان نهاد «عالی» (۵۶\*) توصیف شده است. «عالی» همان معنای «حاکم» (۵۷\*) را میدهد، عبارت دیگر یعنی به هیچکس جوابگو نیست. تنها کنگره میتواند چنین باشد. نمی تواند دو نهاد عالی، یعنی دو ارگان حاکم وجود داشته باشد و بنابراین شورا باید در برابر کنگره جوابگو باشد، مگر اینکه ما فعالیت شورا را به وظایف صرفاً قضایی محدود کنیم. ایضا، چنین بنظم می رسد - و پیش نویس هم بنظر میرسد که موید این نکته است - که شورا علاوه بر اینکه بعنوان مرجع مصالحه عمل میکند، باید حق دادن دستورات به کمیته مرکزی و همچنین شاید، به تحریریه ارگان مرکزی را هم داشته باشد. و بمحض اینکه ما حق دادن دستورات هدایت کننده به ک. م را به شورا بدهیم، باید همچنین به آن حق نظارت بر اجرای دستوراتش را هم بدهیم. ما باید ک. م را در مقابل شورا مسئول بدانیم و همراه این باید حق لغو تصمیمات ک. م را هم برای شورا قائل شویم. بدین ترتیب ما وظایف کمیته مرکزی را برای شورا قائل میشویم و نقش کمیته مرکزی را در حد یک کمیته اجرایی کاهش میدهم. من مخالفتی با این ندارم، فقط میخواهم که این به روشنی در اساسنامه حزب بیان شود.

بدین صورت رهبری در حزب از یک مرکز واحد اعمال خواهد شد، اگر بنظرتان میرسد که با این کار ما مصونیت هیات تحریریه را بخطر می اندازیم، در آن صورت بگذارید سه تن از اعضای این مرکز واحد از هیات تحریریه و دو تن از اعضای ک. م انتخاب شوند. این یک مساله درجه دوم است: آنچه حائز اهمیت است، اینست که رهبری، رهبری عالی حزب، از یک منبع واحد انجام گیرد. وظایفی که در مقابل کمیته مرکزی قرار دارد، عظیم است. هرج و مرج کامل هنوز بر تشکیلات حاکم است. و کمیته مرکزی لازم است که کارش را با سازمان دادن خودش آغاز کند، و دستگاہی را که از طریق آن به اعمال وظایفش خواهد پرداخت، بوجود آورد. رفیق تروتسکی در گفتگوهای خصوصی گفته است که خود زندگی باعث ظهور دو مرکز شده است - هیات تحریریه در خارج و در داخل روسیه اگر نه یک کمیته مرکزی، دست کم یک کمیته سازمانده. من همیشه پنجاه درصد با رفیق تروتسکی موافقم. زندگی فقط یک مرکز بوجود آورده - هیات تحریریه - برای اینکه کمیته سازمانده هیچکس را رهبری نکرده است: نقش آن، نقش کمیسیونی برای تشکیل کنگره و سازمان دادن جنبه صرفاً فنی امور بوده است. اکنون ما یک کمیته مرکزی دایر میکنیم. این کمیته با وظیفه ای عظیم روبرو خواهد بود. ساده لوحانه است اگر تصور شود که کمیته مرکزی این وظیفه را بدون ارتکاب اشتباه انجام

خواهد داد. اشتباهات اجتناب ناپذیرند و ما حتی میتوانیم تا حدودی پیش بینی کنیم که این اشتباهات کدامند. بنظر من، ما می توانیم در درجه اول از این بیمناک باشیم که ک. م چشم انداز عمومی کار حزب را از دست بدهد، در امور پیش پا افتاده غرق شود و نقشه عمومی را فراموش کند. وقتی دستگاہی برای سازماندهی عمومی وجود ندارد، وقتی قرار باشد هر جزئیات کوچکی سازمان داده شود این امری کاملاً طبیعی است. مشارکت هیات تحریریه در رهبری عمومی حزب، بدون شک میتواند از چنین اتفاقی جلوگیری کند. روش دیگری که برای ک. م فواید زیادی در بر خواهد داشت، اینست که کنگره دستورالعمل هایی در باره وظایف کمیته مرکزی بدهد. بدین جهت است که پیشنهاد میکنم که ماده مربوط به مسئولیتهای ک. م باید اشاره دقیق تری به حیطه فعالیت آن داشته باشد. من سعی کرده ام که مناسبات فی مابین عالیترین نهادهای حزب و وظایف آنها را در ۸ ماده فرمول بندی کنم، و اکنون اینها را همراه بعضی اصلاحیه های دیگر به کمیسیون می دهم.

**یگورف:** رفیق لنین ضمن اصلاح پیش نویس، یک قدم به سمت پیش نویس رفیق پوپف برداشته، ولی این قدم بسیار کوچکی بوده است. اگر رفیق لنین میخواست کاملاً منسجم باشد، باید تصدیق میکرد که در پیش نویس او، هم کمیته مرکزی و هم ارگان مرکزی صرفاً ارگان هایی اجرایی هستند، در حالیکه ارگان رهبری کننده کلی، که حکومت و هدایت می کند، شورا است. نظر به نقش مهم و مسئولی که به شورا داده شده، لازم است که ارگان مرکزی و کمیته مرکزی بر مبنای کاملاً برابر در شورا نمایندگی شوند. بنابراین پنجمین عضو شورا باید از جای دیگری، بغیر از هیات تحریریه و کمیته مرکزی انتخاب شود. اشکال اساسی پیش نویس رفیق لنین در این است که سازمانهایی را به رسمیت می شناسد که فی الواقع در هیچ جا اسم و نشانی از آنها بمیان نیامده است. فرض کنید، بطور مثال، کنگره تشخیص دهد که ایجاد یک ارگان توده ای مطلوب است، ولی بعد، احياناً به تحریریه این ارگان حق شرکت در کنگره داده نشود؟ فکر میکنم که اساسنامه را باید با شرایط عمومی تری تدوین کرد. به گمان من، رفیق لنین اشتباه می کند که میگوید حدود اختیارات ک. م نباید دقیقاً مشخص شود. این نظر از متشبهه کردن دو مساله تمرکز و مداخله سرچشمه می گیرد. مشخص نبودن قلمرو اختیارات ک. م، در عمل به درگیریهای بی شمار منجر خواهد شد.

**لایبر:** رفیق لنین در رابطه با اساسنامه اش به ما گفت که میله را به جهت دیگر خم کرده است. این درست است، ولی میتوان گفت که هرگز میله با چنین قدرتی خم نشده است. اگر بخواهیم بیان رفیق تروتسکی را بکار ببریم، میتوان گفت که پیش نویس اساسنامه رفیق لنین

عبارتست از «عدم اعتماد سازمان یافته». و واقعا ارگان های مرکزی با چنان شیوه ای وضع شده اند که گویی هیچ چیز قبلا وجود خارجی نداشته است، و گویی هیچ مرکزی در نتیجه کار رفقا در روسیه بوجود نیامده است، بلکه بوسیله اساسنامه است که این مراکز دارند آفریده میشوند. دومین ویژگی برجسته پیش نویس اساسنامه پیشنهادی برای یک حزب متمرکز، گرایش به عدم تمرکز آنست. تردید نمیتوان داشت که در این پیش نویس دو مرکز وجود دارد، و نه، برخلاف تصور بعضی ها، یک مرکز، و این بزرگترین عیب پیش نویس است. شورا باید ک. م. نامیده شود، در حالیکه آنچه رفیق لنین کمیته مرکزی و ارگان مرکزی نامیده است به گروه های اجرائی حزب تحول یافته اند. کمیته مرکزی باید تمام امور عمومی حزب را هدایت کند، درست همانطور که کمیته مرکزی بوند انجام میدهد. فقط میتوان متحیر شد که رفیق لنین میتواند نوعی تقسیم بندی بین وظایف رهبری ایدئولوژیک و عملی پیشنهاد کند، در حالیکه او خوب میداند که چه زیان هایی از جدایی فعالین عملی و تئوریسین ها نتیجه می شود. و نمونه ایسکرا که رفیق لنین برای اثبات ضرورت جدایی وظایف دوگانه عملی و تئوریک مورد استفاده قرار میدهد، برعکس نشان میدهد که این جدایی غیر قابل تصور است، چون ایسکرا تنها یک مرکز ایدئولوژیک نبوده بلکه مرکز عملی نیز بوده است. تخصیص وظایف رهبری عملی به کمیته مرکزی بعنوان قلمرو فعالیت آن، و در همان حال محروم کردنش از وظایف دیگر، نقش کمیته مرکزی را به سطح نقش یک فروشنده تنزل میدهد.

آکیمف پرسید که کمیته های محلی چطور تشکیل میشوند؟ آیا، بطور مثال، توسط ک. م. منصوب خواهند شد؟

لنین توضیح داد که گنجاندن بند خاصی که به این مساله بپردازد بکلی غیر ضروری است، چون ما همین حالا تعدادی کمیته داریم و بنابراین مساله بوجود آوردن آنها محلی از اعراب ندارد.

مارتف اضافه کرد که سوال رفیق آکیمف به بند دیگری در دستور جلسات، یعنی بخش ناظر بر تأیید لیست تشکیلات های حزب، مربوط میشود. در مورد ایجاد تغییرات بعدی در ترکیب تشکیلات های حزب، این چیزی است که باید به عهده ک. م. گذارده شود. ضمن اینکه با نظرات رفیق لایبر در مورد مسائل عام تشکیلاتی موافق هستم، نمیتوانم با نتایجی که او از این نظریات می گیرد موافقت کنم؛ برعکس، من خودم را در نتیجه گیریهای رفیق لنین سهیم می دانم. تنها در دو نکته، من با لنین موافقت ندارم. راجع به اولین مورد که روش تشکیل شورا باشد، خیلی بهتر است که از هر کدام از این دو مرکز، دو نفر انتخاب شوند و سپس

این چهار نفر مشترکا عضو پنجم را، از بین اعضای کمیته مرکزی یا ارگان مرکزی انتخاب کنند. جستجو کردن این عضو پنجم از جایی خارج از این دو مرکز، آنطور که رفیق یگورف پیشنهاد میکند، بکلی غیرممکن است. اولاً، آیا ما چنین شخصی را خارج مراکز که بهترین نیروهایمان در آنها متمرکز شده اند، پیدا خواهیم کرد؟ ثانیاً، اگر چنین کسی را پیدا هم بکنیم، آیا او بقدر کافی استقلال خواهد داشت؟ مساله دومی که من در مورد آن با رفیق لنین موافقت ندارم، مساله برگماری برحسب اتفاق آراء است. بعقیده من ما میتوانیم مقرر کنیم که چهار پنجم آراء یا حتی بهتر، دوسوم آراء نیز کافی است.

**آکیمف:** من پیش نویس حاضر را از دو جهت رضایت بخش میدانم. نخست اینکه در این پیش نویس، هیچ بندی در ارتباط با سازماندهی کمیته های محلی و حیطة اختیارات آنها فرموله نشده است. در رابطه با این مساله حتی سکوت عالمانه و عامدانه وجود دارد. طبق این پیش نویس، کمیته های محلی چیزی جز عوامل کمیته مرکزی نیستند، و این کمیته همواره میتواند آنها را جایگزین کند. به کمیته مرکزی حق تغییر ترکیب کمیته های محلی داده شده است. و همین حق برایش کافی است که به هیچ حقوق دیگری احتیاج نداشته باشد. این طرح بطور قطع منجر به آن خواهد شد که بعضی از سازمانها خود را بیرون حزب بیابند. مثلاً، تصورش را بکنید که کمیته انتخابی پترزبورگ جایش به کمیته جدیدی که با خواسته های اکثریت مطابقت نداشته باشد، داده شود. نتیجه ای که عاید خواهد شد انشعاب است. تنها طرح قابل قبول، که من پیشنهاد می کنم، اینست که به خود کمیته ها اجازه داده شود که از حق تغییر ترکیب شان برخوردار باشند. من ضمن ارائه این پیشنهاد، از قبل یقین دارم که این به تصویب نخواهد رسید و شاید بیش از دو یا سه رای به دست نیآورد. بنظر رفیق پوپف پیشنهاد کردن طرحی که بطور قطع به تصویب نمی رسد، دوپچینسکی وار رفتار کردن است که دلش میخواست تمام روسیه اسم او را بشنود؛ رفیق پوپف نمیتواند چنین رفتاری را جز با انگیزه های حقیر توضیح دهد. تعجب می کنم که رفیق پوپف نمیتواند بفهمد که انگیزه های دیگری هم میتواند وجود داشته باشد. نکته دومی که من آنرا دلیل رضایت بخش بودن پیش نویس میدانم، مساله شورا است. به موجب پیش نویس حق تسلط بر شورا برای ارگان مرکزی تضمین شده است، ولو فقط باین دلیل که ترکیب هیات تحریریه ارگان مرکزی دائمی است و حال آنکه ترکیب کمیته مرکزی قابل تغییر است. به یمن این شرایط ممکن است پیش بیاید که ارگان مرکزی نظریاتش با نظرات رفقا در روسیه متفاوت باشد، و در این صورت کار میتواند به انشعاب بکشد.



**پویف:** رفیق آکیف گفت که من انگیزه های حقیر به او نسبت داده ام. این حقیقت ندارد. من فقط اشاره کردم که او مثل دویچینسکی رفتار می کند. بعد از دادن این توضیح، من به اصل مطلب میپردازم. از بحثها روشن شده که تا آنجا که به مساله تشکیلات مربوط میشود، دو نوع گرایش وجود دارد. همه توافق دارند که ادغام ارگان مرکزی و ک. م. در یک مرکز واحد غیرممکن است و بنابراین ما به نهاد شورا نیاز داریم، ولی ما در مورد نقش شورا اختلاف نظر داریم. طبق پیش نویس ارائه شده توسط رفقا یگورف و مارتف، شورا صرفا یک هیات حکمیت است، ولی طبق پیش نویس لنین یک ارگان هدایت کننده است. پیشنهاد می کنم که شورا را بعنوان مرکز هدایت کننده حزب در نظر بگیریم، که در این صورت کاملا بی اهمیت است که در شورا نمایندگان بیشتری از ارگان مرکزی هستند یا از کمیته مرکزی.

**تروتسکی:** رفیق آکیف در باره مناسبات فی مابین کمیته های محلی و ک. م. و حیطة اختیارات کمیته مرکزی سوال کرد. او میگوید اساسنامه قلمرو اختیارات (۵۸\*) کمیته مرکزی را با وضوح کافی تعریف نمی کند. من نمیتوانم با او موافق باشم. برعکس، این تعریف دقیق است و چنین معنی میدهد که از آنجا که حزب یک کلیت واحد است، باید حق اعمال کنترل بر کمیته های محلی برایش تضمین شود. رفیق لایبر، با عاریت گرفتن از بیان من، اظهار داشت که اساسنامه «عدم اعتماد سازمان یافته» است. ولی من این تشبیه را در اشاره به اساسنامه پیشنهادی سخنگویان بوند بکار بردم که معرف عدم اعتماد سازمان یافته از طرف یک بخش حزب نسبت به کل حزب بود. اساسنامه ما، برعکس، معرف عدم اعتماد سازمان یافته حزب نسبت به تمام بخش های آن، یعنی اعمال کنترل بر تمام تشکیلات های محلی، بخش (۵۹\*)، ملی و غیره است.

**گلبف:** لزومی ندارد که فهرست وظایف کمیته مرکزی در اساسنامه، که باید با مضامین کلی تدوین شود، ذکر گردد. لازم است به سازمانهای محلی حق استیناف خواهی از شورا برای مواقعی که منحل میگردند، داده شود. رفیق لایبر وحشت داشت که با بوجود آمدن شورا نفوذ ک. م. کاهش یابد. او فراموش می کند که در شورا فقط غریبه ها حضور ندارند، بلکه اعضای از ک. م. هم در آنجا خواهند بود و اینکه ضمنا، بطور کلی، نفوذی که از طرف ک. م. اعمال میشود را نمیتوان بوسیله اساسنامه تثبیت کرد. این اعمال نفوذ کاملا به فعالیت خود ک. م. بستگی دارد و اساسنامه فقط از آن حراست می کند.

**آکیف:** من مجددا توجه شما را به مساله کمیته های محلی جلب می کنم. باید به اینها اجازه داد که آزادی عمل بیشتری داشته باشند، و نباید گذاشت که هیچ تصمیمی از طرف ک.

م. ارگان مرکزی یا شورا، جز از طریق کمیته های محلی، به مرحله اجراء در آید. کمیته های محلی باید در محل توسط فعالین انتخاب شوند، درست همانطور که ک. م. توسط نمایندگان کلیه سازمان های فعال در روسیه انتخاب میشود. حتی اگر نمیتوان چنین اجازه ای داد، باید گذاشت تعداد اعضایی که ک. م. میتواند به کمیته های محلی منصوب کند، محدود باشد و همه اعضای دیگر را خود کمیته ها از طریق برگماری تعیین کنند. در غیر اینصورت کمیته مرکزی قادر است یک کمیته محلی، مثلا کمیته ورونژ را بکلی نابود کند. ولی حتی در این صورت هم کمیته مرکزی از طریق چنین اقداماتی به هدف خود نخواهد رسید، چون ولو چنین کمیته هایی منحل شده و فقط اقلیتی را در کل حزب تشکیل داده باشند، در جاهایی که فعال بوده اند، کماکان بیان کننده نظریات اکثریت رفقای خود خواهند بود که آنها را انتخاب کرده اند.

**پیشنهاد شد که لیست سخنرانان بسته شود.**

**گلدبلات و لایبر** گفتند که مساله بوند، همانطور که کنگره تصمیم گرفته است، تحت شمول موضوع مورد بحث واقع شده و تا وقتی که در مورد این مساله بحث نشده، لیست سخنرانان نباید بسته شود. این کار بمعنای نقض تصمیمی خواهد بود که از طرف خود کنگره گرفته شده است.

**مارتف:** مساله بوند باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد. اساسنامه مشخصات کلی را بدست میدهد و به جزئیات مناسبات کاری ندارد. رفقای بوند در اشتباهند که ذهن خود را تا بدین اندازه با این قضیه مشغول می کنند، چنانکه گویی کنگره میخواهد دامی برای آنها پهن کند. **پیشنهاد بسته شدن لیست سخنرانان به تصویب رسید.**

**یگورف:** من توجه میدهم که بستن لیست سخنرانان نقض رسمی تصمیمی است که خود کنگره در مورد بند دوم دستور جلسات اتخاذ کرده است.

نمایندگان بوند بیانیه زیر را عنوان کردند: «ما میخواهیم در صورتجلسات ثبت شود که تصمیم کنگره دایر بر انتقال مساله بوند به بند ششم دستور جلسات، انجام نشده باقی ماند، چون مباحثات عمومی قبل از آنکه مساله مذکور به بحث گذارده شود، خاتمه یافت.» امضاء کنندگان: لایبر، یودین، گلدبلات، هافمن و آبرامسن.

**ختم جلسه**

## جلسه پانزدهم

(حاضرین: ۴۳ نماینده با ۵۱ اعتبارنامه و ۱۲ نفر با رای مشورتی)

**گارسکی:** به نظر من سؤ تفاهمی که در مورد شورا بوجود آمده، بوسیله این نکته برطرف می شود که هر یک از نهادهای مرکزی قرار است دو نفر را انتخاب کنند و این چهار نفر مشترکا نفر پنجم را انتخاب می کنند. وقتی چنین شد، دیگر چیزی که رفیق آکیف آنهمه از امکان وقوعش وحشت دارد اتفاق نخواهد افتاد، اینکه کمیته مرکزی به نقش یک فروشنده تنزل کند. پیشنهاد او در مورد کمیته های محلی، نوعی دیوار چین بین ک. م. و کمیته های محلی بوجود خواهد آورد و بنابر این مطلقا غیر قابل قبول است. در مورد اتحادهای محلی، فکر میکنم نمی توان آنها را با کمیته ها در یک سطح قرار داد، و تعداد آراء آنها باید از دو رای بیشتر باشد.

**لانژ:** پرداختن به مساله ایجاد یک ارگان توده ای در اساسنامه بجا و مناسب است. این مساله از موضوع انتشارات حزبی جداست و باید در ارتباط با مساله ارگان مرکزی در نظر گرفته شود.

**گلدبلات:** خلاصه کردن مجادلات ناشی از اساسنامه پیشنهادی در اختلافات بین مدافعان و مخالفان تمرکز بکلی اشتباه است. ما در بوند تمرکز را با کمال پیگیری بکار بسته ایم. همه ما مومنانه از آن پشتیبانی می کنیم و با اینحال من بدون تردید پیشنهاد رفیق لنین را وحشتناک می نامم. اصل تمرکز، اعمال کنترل بر ارگان های پایین تر از طرف ارگان های بالاتر، بهمراه نظارت بر کار این ارگان ها و رهنمود دادن به آنها را پیش فرض می گیرد، ولی به هیچ وجه این اصل نمیتواند و نباید به انهدام ارگان های پائین تر منجر شود. کنترل میتواند با دوام موجودیت نهادهای تحت کنترل توأم باشد، به شرط آنکه حدودی برای اعمال کنترل مقرر شده باشد و مضافا تعریف مشخصی از حدود اختیارات سازمان های تحت کنترل در دست باشد. اعمال کنترل از جانب ارگان های مرکزی باید تنها شامل نظارت بر این باشد که سازمانهای حزبی تصمیمات کنگره را زیرپا نگذارند و بر خلاف برنامه و اصول اساسی حزب رفتار نکنند. بنا به پاره ای شرایط موقتی یا محلی، قدرت مرکز را میتوان تا حدودی وسیعتر کرد، ولی این چیزی است که باید حداقل بعنوان اصل پایه ای تلقی شود. اصلی که پیش نویس لنین بر اساس آن پایه گذاری شده، بهر حال کاملا متفاوت است. این پیش نویس مملو از

تمایلی عنان گسیخته به دادن قدرت نامحدود و حق نامحدود به مرکز برای دخالت در هر کار هر سازمان خاص است. این پیش نویس مطلقا هیچ حد و حصری برای این مداخلات قائل نمی‌شود و هر نوع اختیاراتی را تا جائیکه به سازمان های گوناگون تابعه مربوط میشود، از بین برده و نفس ظرفیت وجودی آنها را به مخاطره میاندازد. هیچ سازمانی نمیتواند موجودیت خود را حفظ کند، وقتی فقط اجازه برخورداری از یک حق، یعنی حق تسلیم بودن، بدون لب تکان دادن در برابر او امر مافوق را داشته باشد، مرکزی که در پیش نویس پیشنهاد شده خود را در یک خلاء خواهد یافت، هیچ نوع سازمان حاشیه ای در اطراف خود نخواهد داشت، فقط توده بی شکلی را در اطراف خواهد داشت که مامورین اجرائی اش در آن حرکت می کنند. هیچ سازمانی نمیتواند بر اساس چنین اصولی، بقای خود را بعنوان یک سازمان حفظ کند. من فقط میتوانم ابراز حیرت کنم که چطور حتی یک نفر از نمایندگان هیچیک از کمیته ها علیه چنین پیشنهاد وحشتناکی اعتراض نکرده است. این مربوط به خودشان است: وظیفه من نیست که نقش وکیل مدافع کمیته هایی را برعهده بگیرم که حراست از دلیل وجودی خودشان را نه لازم و نه ممکن تشخیص داده اند.

من اینک بطور خاص به مساله وضعیتی که اساسنامه پیشنهادی برای بوند در حزب قائل خواهد شد، میپردازم. رفیق مارتف سعی کرد نشان دهد که تصویب این اساسنامه تکلیف مساله حقوق بوند را پیشاپیش تعیین نخواهد کرد. رفیق لنین بوضوح تمام این نظر را رد کرده است. او برای ما توضیح داد که تصویب از پیشی پیش نویس اساسنامه اش را صرفا برای آن میخواهد که بتوان سپس مواد مشخص کننده وضع بوند را، بر اساس همین اساسنامه و بعنوان نتایجی که مستقیما از اصول بیان شده در اساسنامه ناشی شده، ابداع کرد. با در نظر گرفتن این توضیحی که از طرف رفیق لنین داده شده، تصور میکنم لازم باشد بگویم که تصویب این اساسنامه پیشاپیش هر امکانی را برای به تصویب رسیدن موادی که ما ارائه داده ایم نفی میکند، علیرغم اینکه این شیوه تعیین تکلیف قبلی مساله بدون هیچ بحثی در باره نکات مورد بحث صورت می گیرد. هیچ تردیدی نمیتوان داشت که اساسنامه رفیق لنین تصویب این مواد را نفی میکند، زیرا اساسنامه وی نفس موجودیت بوند را کاملا بی دفاع رها میکند، موجودیتی که هر آن میتواند به صلاحدید کمیته مرکزی منحل شود، و همچنین از آزادی بوند برای رتق وفتق امور تشکیلات خودش نیز حمایتی نمیکند، اموری که کمیته مرکزی، همانطور که رفیق لنین توضیح داد، میتواند بدون هیچ محدودیتی در آن دخالت کند و قس علیهذا. من مایلم نظر نویسنده پیش نویس را در این زمینه بدانم و این سواها را در

مقابل رفیق لنین میگذارم. آیا او قبول ندارد که اساسنامه اش تصویب مواد ارائه شده از طرف نمایندگان بوند را غیرممکن میسازد؟ آیا او قبول ندارد که اساسنامه اش به وضوح این معنا را مستفاد میکند که کمیته مرکزی حزب محق است تا ترکیب کمیته مرکزی بوند را تغییر دهد، آنرا منحل سازد، تصمیمات کنگره های بوند را لغو نماید و الی آخر؟ من منتظر پاسخ قطعی به این سوالات هستم.

در خاتمه توجه آنهایی را که میخواهند تصویب پیشنهادات ما را، بدون بحث حول آنها غیرممکن سازند، به جدیت فوق العاده این لحظه جلب می کنم. اگر پیشنهادات ما که معرف حداقل شرایط برای موجودیت بوند است، رد شود، این امر نتیجتاً تکلیف مساله خروج بوند از حزب را تعیین خواهد کرد. من این را بعنوان نظر شخصی خودم میگویم، و تمامی هیات نمایندگی بوند هم همین را خواهد گفت.

لایبر: میشنوم که خیلی از رفقا فریادهای غیظ و شگفتی در برابر حرفهای هم نماینده ایم، گلدبلات، سر داده اند، ولی این واکنش ها کاملاً بی معناست. من قبلاً هنگامیکه پیش نویس خودمان را ارائه میدادم، اظهارات مشابهی عنوان کردم و گفتم که پیش نویس ما شامل موضوعی اصولی است که بدون تصویب آنها بوند نمیتواند در حزب باقی بماند. پس از این توضیح مختصر، به اصل قضیه برمیگردم. ما بارها و بارها گفته ایم که شیوه ای که اساسنامه تشکیلاتی رفیق لنین با مساله بوند برخورد کرده، تکلیف مساله بوند را پیشاپیش تعیین می کند و انکار آن فایده ای برای رفیق مارتف ندارد. وقتی به رفیق لنین پیشنهاد کردم که کلمات «سازمان های ملی» از بند مربوطه در اساسنامه حذف شود، او زیر بار نرفت، چون عقیده داشت هر آنچه که در آن بند گفته باید آن نوع سازمان ها را هم شامل شود. بدین ترتیب، بدون آنکه هنوز بحثی در باره مساله سازمانهای ملی صورت گرفته باشد، ضمن پیش نویس رفیق لنین، جواب از پیش تعیین شده به این مساله را به ما ارائه میدهند، و مسلم است که اینکار کاملاً عامدانه انجام شده است.

به ما میگویند که با بوند بعنوان یک استثناء برخورد خواهد شد. ولی ما اینرا نمی خواهیم، ما نمی خواهیم اصلی تصویب شود که بموجب آن کمیته مرکزی حزب بتواند در هر لحظه کمیته مرکزی بوند را منحل کند و یا حتی بطور کلی آنرا نابود نماید. البته ممکن است در صدد برنمایند که این کار را بلافاصله انجام دهند، با اینحال در اینجا نحوه کاری مشخص میشود، شیوه ای معین می گردد، که میتواند نهایتاً به پایمال کردن بوند بیانجامد، بوندی که رفیق مارتف آنرا «ناهنجاری تاریخی» می نامد. در اینجا نسبت به

«اولتیماتوم‌های» ما ابراز خشم میشود. اما اجازه دهید این مساله را که در اینمورد اولتیماتومی در کار بوده یا نه، بکناری بگذاریم. آیا هر سازمانی، بدون آنکه ابدا موضوع اولتیماتوم در بین باشد، در صورتیکه در کنگره برخلاف نظراتش اصولی تصویب شود، جدا نخواهد شد، اصولی که حتی با اساس موجودیتش مبیانت داشته باشد؟ آیا بطور مثال تحریریه ایسکرا، در صورتیکه اصول تشکیلاتی شان رد شود و آنچه که «دموکراتیزاسیون» نامیده میشود، تصویب گردد، جدا نخواهند شد؟ بدیهی است که آنها چنین کاری را در اینجا انجام نخواهند داد، زیرا اکثریت بسیار وسیعی در کنارشان است. ولی ما در چنین موقعیتی قرار نداریم. رفیق لنین به ما چه پیشنهاد می کند؟ او حکم اعدامی برای ما صادر کرده است، ولی اجرای آنرا برای چند صباحی معلق گذاشته و اتخاذ تصمیم در مورد زمان اجرای حکم اعدام بر عهده کمیته مرکزی نهاده شده است. اما رفقا، آیا شما آنقدر ساده لوحید که ولو برای یک لحظه تصور کنید که اگر چنین اساسنامه ای تصویب شود، ما در حزب باقی خواهیم ماند؟ که ما به طیب خاطر حکم مرگ خودمان را امضاء خواهیم کرد؟ نه، چنین چیزی هرگز اتفاق نخواهد افتاد. ما هنوز آماده مرگ نیستیم: برعکس، ما احساس نیروی تازه ای میکنیم. و ما یقین داریم که اگر رفقایمان توانایی دیدن مسائل را از نقطه نظر منافع واقعی جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه و نه از نقطه نظر نوعی تشکیلات خیالی ژنرال های بی ارتش داشته باشند، بر رفتار ما صحنه خواهند گذاشت و نظر ما را نسبت به اساسنامه ای که به ما ارائه داده اند مورد تأیید قرار خواهند داد.

لنین: من حرف آخرم را بعد از آنکه کمیسیون به کارش در مورد اساسنامه پایان داد، خواهم زد.

انتخاب شدگان به عضویت کمیسیون عبارت بودند از: لنین، مارتف، یگورف، پوپف و گلبف.

---

کنگره به بحث در باره برنامه پرداخت، بحث با مباحثه پیرامون بند بند بخش عمومی برنامه آغاز شد.

کمیسیون پاراگراف اول را بهمان صورت دست نخورده باقی گذاشت (رجوع کنید به پیش نویس ایسکرا - زاریا).

مارتینف پیشنهاد کرد که پاراگراف اول باین صورت فرموله شود: «پیوندهای نزدیک بین ممالک سرمایه داری دنیای متمدن و منافع مشترک پرولتاریا می بایست جنبش را بین المللی میکرد و چنین هم کرد» والی آخر.

آکیمف: وقتی من شروع به مطالعه پیش نویس برنامه ای کردم که الان داریم در باره آن بحث می کنیم، هر یک از تزه‌های جداگانه آنرا روی ورق های جداگانه نوشتم. بعد در صدد برآمدم تزه‌های مرتبط بهم را در برنامه های گوتا و ارفورت، هین فلدو وین، گدیست، بلژیک، ایتالیا و سوئد و اساسنامه انترناسیونال پیدا کنم. متوجه شدم که تقریبا تمام بندهای این پیش نویس، گاه بطریقی چشمگیر و گاه فقط در طرز بیان، با تمام برنامه های دیگر متفاوت است. ضمن مقایسه همه این تفاوتها، متوجه شدم که همه آنها یک وجه یکسان را عرضه می کنند و از یک گرایش یکسان مایه گرفته اند که عبارتست از: انکار این نکته که پرولتاریا قدرت خلاقه ای در انکشاف سوسیال دموکراسی اعمال میکند و کوچک کردن نقش فعال پرولتاریا.

گاهی اوقات این تفاوتها - مثلا نظیر موردی که ما اکنون بررسی می کنیم - اهمیت خاصی ندارند، ولی با اینحال لازم است تصحیح شوند، چون آنها گرایشی را به نمایش می گذارند و این یک گرایش نادرست است.

در بند اول پیش نویس برنامه علل خصلت بین المللی جنبش ما توصیف شده است. این خصلت بین المللی معلول دو علت است. در درجه اول همگونی منافع و شرایط زیست پرولترهای کشورهای مختلف، صرف نظر از اشکال مختلف سیاسی ای که تحت آن باید مبارزه کنند. در وهله دوم، وابستگی متقابل در حیات اقتصادی تمام کشورهای سرمایه داری.

پیوندهای میان مکان های مختلف را مارکس صرفا بعنوان آخرین عامل وحدت بخشیدن به مبارزه ای که حتی بدون آن پیوندها نیز همگون بود، نگاه میکرد. او در مانیفست، ضمن چیزهای دیگر، درباره «وسایل ارتباطی پیشرفته ای» مینویسد که بوسیله صنعت مدرن ایجاد میشوند و کارگران مکانهای مختلف را در تماس با یکدیگر قرار میدهند. دقیقا این تماس لازم بود تا مبارزات بیشمار محلی را که همگی دارای یک خصلت اند در یک مبارزه ملی میان طبقات متمرکز کند. مارکس بعدا این نظر را تعمیم میدهد و از جنبش ملی به جنبش بین المللی میرسد: «به یمن توسعه بورژوازی آزادی بازرگانی، بازار جهانی، یکسانی شیوه تولید و شرایط زیستی مرتبط با آن، تفاوت ها و آنتاگونیسم های ملی میان خلق ها هر روز بیشتر و بیشتر ناپدید میشوند».

در تطابق با این حکم، مارکس در اساسنامه انترناسیونال بر وحدت منافع آن مللی که در

میان آنها جنبش کارگری ظهور کرده است، تاکید می کند: «رهایی کار نه مساله ای محلی و نه ملی، بلکه مساله ای اجتماعی است، که همه ممالکی را که در آنها جامعه مدرن وجود دارد در برمی گیرد».

دقیقا به همین منوال برنامه ارفورت می گوید: «منافع طبقه کارگر در تمام کشورهای که در آنها تولید سرمایه داری وجود دارد، یکسان است». برنامه وین میگوید: «پیکار علیه ستم باید مانند خود ستم، بین المللی باشد»: یعنی در کشورهایی که شکل مشابه ای از ستم، یعنی سرمایه داری، غالب است، جنبش نیز بطریق اولی بشکل جنبشی یکسان و بین المللی ظهور می کند. این قسمت از برنامه پیش از این در متن هین فلد وجود داشته است.

در برنامه ایسکرا تنها یک عامل ذکر شده و آن پیوندی است که توسط مبادله، بین خلق ها برقرار شده است. عامل دیگر، یعنی آنچه در برنامه های دیگر به تنهایی ذکر شده در پیش نویس وجود ندارد. این توضیح یک جانبه از خصلت بین المللی جنبش ما معرف کل پیش نویس است. آنچه که در این پیش نویس بکلی از قلم افتاده، آن عواملی است که روانشناسی متمایز و بشدت مشخص پرولتاریا را بوجود می آورد و آگاهی طبقاتی او را برمی انگیزد. اولین بند پیش نویس، بنابراین، باید تصحیح شود.

روسف: پیشنهاد می کنم که کلیه اصلاحیه های رفیق آکیف را یکجا در نظر بگیریم، چون این اصلاحیه ها اساسا بهم تعلق دارند و در اصول با برنامه ایسکرا متفاوتند.

آکیف (توضیح آئین نامه ای): برای من از نظر عملی غیرممکن بود که در کمیسیون از اصلاحیه هایم دفاع کنم، چون وقتم به پنج دقیقه محدود بود و حالا هم قصد ارائه همه آنها را ندارم. البته من میتوانم تمام آنها را اینجا ارائه دهم، ولی اینکار دو تا دو ساعت ونیم وقت خواهد گرفت.

مارتف: من بعنوان نماینده ای که به موفقیت کنگره مان علاقه دارد، حرف میزنم. چرا رفیق آکیف نتوانسته طرح متقابل خود را در طول سال، در نشریات روسی مطرح کند؟ من راه حلش را نمیدانم، ولی این نکته را خاطرنشان میکنم که بسیار نامناسب است کنگره را به یک جلسه آکادمیک تبدیل کنیم.

رئیس: رفیق آکیف بدرست اشاره کرد که اینها مسائل مهمی هستند. و باین دلیل ما باید اقدامی عملی انجام دهیم تا وقت تلف نکنیم. و این اقدام عملی آئین نامه کنگره است که باید مو به مو رعایت شود. در آئین نامه مقرر شده که هر کس حق دارد ده دقیقه سخنرانی کند. من اینرا باین معنا تعبیر میکنم که یک نماینده میتواند ده دقیقه در باره کل برنامه



صحبت کند.

آکیمف درخواست کرد که آئین نامه مورد بحث قرائت شود، و چون جوابی دریافت نکرد، بیانیه زیر را عنوان نمود: «درخواست می کنم در صورتجلسات ثبت شود که رئیس وقتی تعبیر خود از یک ماده آئین نامه ای را به رای میگذاشت، درخواست من مبنی بر قرائت آن ماده را نپذیرفت. رئیس از من دعوت کرد تا به منشی مراجعه کنم.»

مارتف: پیشنهاد می کنم که نمایندگان اجازه داشته باشند که یک بار بمدت ۵ دقیقه در مورد هر بندی صحبت کنند.

پیشنهاد مارتف به تصویب رسید.

اولین پاراگراف برنامه به رای گذاشته شد و با کسب ۴۲ رای به تصویب رسید. (رجوع شود به پیش نویس برنامه ایسکرا - زاریا).

آکیمف: من بحث درباره بندهند برنامه را تحت چنین محدودیت هایی بکلی غیرممکن میدانم. برای انسان امکان ندارد که فکر خود را ظرف پنج دقیقه پیروانند و فرموله کردن آن نیز در صورتیکه اجازه نداشته باشد برای بار دوم، به منظور جوابگویی به ایرادات حرف بزند، فایده ای ندارد. آنچه پلخانف در باره کثرت تعداد اصلاحیه های پیشنهادی من گفته بی اساس است. من البته تعداد ۲۱ اصلاحیه به کمیسیون ارائه داده ام، ولی در مقابل کنگره فقط میخواهم از پنج یا شش عدد آنها، که بخصوص از نظر اصول اهمیت زیادی دارند، دفاع کنم. طبق آئین نامه من حق دارم سه بار، هر بار ده دقیقه، راجع به هر اصلاحیه، یعنی رویهمرفته نیم ساعت صحبت کنم. اگر من کاملاً از حق خودم در رابطه با هر اصلاحیه استفاده کنم، شش اصلاحیه بر رویهم سه ساعت وقت خواهد گرفت. بغیر از اصلاحیه های من، اصلاحیه های بسیار معدودی پیشنهاد شده و اغلب آنها هم به شهادت ارائه دهندگانشان به مسائل اصولی ربط ندارند. بنابراین، برای کنگره امکانپذیر است که به توضیحات من در باره اصلاحیه هایم گوش کند. اظهارات مارتف مبنی بر این که من می بایست پیش از این در نشریات نظراتم را مطرح میکردم، هم بی معناست. انضباط تشکیلاتی مرا مقید میکرد: حالا میتوانم و مایلم از نظریاتم دفاع کنم.

آکیمف سپس بیانیه زیر را عنوان کرد: «مطابق آئین نامه کنگره، هر یک از اعضاء حق دارد سه بار راجع به هر مساله ای که به رای گذاشته میشود و هر بار به مدت ده دقیقه صحبت کند.

وقتی در جریان مباحثات عمومی برنامه، پیشنهادی برای بسته شدن لیست سخنرانان داده شد، رئیس به درخواست رفیق ماخف(۲) اعلام کرد که بعد از آنکه پیش نویس در کمیسیون مورد بحث قرار گرفت و هنگام بحث پیرامون بندهند آن، بار دیگر به سخنرانان اجازه داده خواهد شد تا بطور کلی نظریات خود را در باره برنامه بیان کنند.

اکثریت کنگره اکنون دارد اقلیت را از امکان دفاع از اصلاحیه هایش محروم می کند و این کار را برخلاف آئین نامه و علیرغم اظهارات قبلی رئیس، با محدود کردن مدتی که به سخنرانان اجازه داده میشود تا از اصلاحیه هایشان دفاع کنند، به ۵ دقیقه، انجام میدهد. پنج دقیقه وقت، یعنی مدتی که طی آن از نظر عملی امکان ندارد که بتوان هیچ نوع استدلال اساسی در دفاع از اصلاحیه های پیشنهاد شده ارائه داد.

نظر به اینکه اکثریت کنگره با امتناع از شنیدن استدلالات مخالف پیش نویس، محدودیتی را بر اقلیت تحمیل کرده است، من از پیشنهاد اصلاحیه هایم به پیش نویس خودداری میکنم، زیرا از حقم برای دفاع از این اصلاحیه ها محروم شده ام».

پاراگراف دوم برنامه با ۴۴ رای به تصویب رسید ولی بجای کلمات «حزب آنها»، «خود» قرار گرفت.

در مورد پاراگراف سوم، کمیسیون پیشنهاد کرد که جمله اول آن بعنوان یک پاراگراف مجزا تفکیک شود و مضافاً بعد از کلمه «خصلت»، کلمه «مدرن» قرار گیرد. پاراگراف سوم به این صورت با ۴۳ رای به تصویب رسید.

قسمت باقیمانده پاراگراف سوم (که حالا به ۳\_ الف تبدیل شده بود) باتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت.

مارتینف اصلاحیه ای به پاراگراف چهارم پیشنهاد کرد، دایر بر اینکه جمله آخر بوسیله این عبارت جایگزین شود: «در وابستگی مستقیم یا غیر مستقیم به سرمایه».

اصلاحیه رد شد و پاراگراف چهارم با ۳۹ رای به تصویب رسید.

پاراگراف پنجم باتفاق آراء به تصویب رسید.

در پاراگراف ششم، کمیسیون پیشنهاد کرد که کلمات «یا حتی» با کلمات «و گاه نیز»

جایگزین شود.(۳)

پاراگراف ششم بصورت اصلاح شده توسط کمیسیون با ۲۷ رای موافق در برابر ۱۱ رای

مخالف به تصویب رسید.

پاراگراف هفتم با ۴۱ رای به تصویب رسید.  
کمسیون (با ۲ رای در مقابل ۱ رای) پاراگراف هشتم را به این صورت اصلاح کرد که  
بدنبال کلمات «قدرت کمی و همبستگی»، کلمه «آگاهی» را قرار داد.

لنین: این اصلاحیه تغییری در جهت بدتر است. این تصور را بوجود می آورد که آگاهی  
بطور خودبخودی رشد می کند. در سوسیال دموکراسی بین المللی هیچ فعالیت آگاهانه ای از  
طرف کارگران وجود ندارد که مستقل از نفوذ سوسیال دموکراتها باشد.  
گورین: من این اصلاح را نامناسب می دانم، چون چیزی که ما اینجا درباره اش صحبت  
میکنیم، یک پروسه رشد خودبخودی است که باید آنرا از یک پروسه خاص، یعنی تسریع یک  
پروسه طبیعی، متمایز ساخت.

مارتف: رفیق گورین کاملاً حق دارد. از نظر تئوریک، ما نمی توانیم رشد خودبخودی را از  
نفوذ آگاهانه (فعالیت قابله) مجزا کنیم، ولی در برنامه فعالیت حزب مجبوریم بین آنها تمایز  
قائل شویم. اگر به آگاهی خصلتی سوسیالیستی داده نشود، آنوقت چیزی که تولید میشود،  
ملغمه ای است که از نظر متدولوژیک نادرست و از لحاظ معماری فاقد استحکام است. اگر به  
آگاهی بعنوان چیزی خودبخودی برخورد شود، این کار از نظر تئوریک ناصحیح است، زیرا این  
آگاهی نیست.

لایبر: «نارضایتی»، اگر بعنوان چیزی ناآگاهانه تلقی شود، رشد نمی کند بلکه رو به افول  
میگذارد. اما بعنوان پروسه ای آگاهانه رشد می کند.

مارتینف: این نظریه با چنان عدم وضوحی فرمول بندی شده که حتی کسانی که آنرا نوشته اند  
به شیوه های مختلف تفسیرش می کنند. در حالیکه هر تکه برنامه باید تنها بتواند یک  
تفسیر واحد، مشخص و شسته رفته بدست دهد. اینجا ما نیاز داریم که تمامی پروسه را در  
کلیت آن، و از آن جمله فعالیت سوسیال دموکراسی را هم، ببینیم، و با اینکار به هیچ وجه  
نقش فعال سوسیال دموکراسی را کوچک نکرده ایم.

رای گیری بعمل آمد. اصلاحیه رد شد و طرح اصلی با رای اکثریت به تصویب رسید.

پاراگراف های نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم بدون دستکاری به تصویب رسید.  
در پاراگراف سیزدهم، به پیشنهاد مارتف جای عبارت: «در هر قدم هنوز با بقایا برخورد  
می شود» به عبارت «هنوز بقایای متعدد» داده شد. کلمه «اجتماعی» بعد از «نظم» حذف  
شد. (۴)

پاراگراف ۱۴ به شکل اصلیش تصویب شد. در پاراگراف ۱۵، به پیشنهاد لایبر و پلخانف، کلمه «دموکراتیک» پس از کلمه «جمهوری» قرار داده شد و عبارت پایانی به این صورت در آمد: «قانون اساسی آن... تضمین کند...».

ختم جلسه

### جلسه شانزدهم

(حاضرین: ۴۳ نماینده با ۵۱ اعتبارنامه و ۱۲ نفر با رای مشورتی)

بحث در باره بخش عمومی سیاسی برنامه حزب.

ماده ۱ پیش نویس کمیسیون میگفت: «حاکمیت مردم، یعنی تمرکز کامل قدرت عالی دولتی در دست یک مجمع مقننه، که یک مجلس واحد را تشکیل میدهد و متشکل از نمایندگان مردم است».

تروتسکی اصلاحیه ای انشایی پیشنهاد کرد، بدین صورت که بخش آخر این ماده باین شکل خوانده شود: «در دست یک مجمع مقننه متشکل از نمایندگان مردم که یک مجلس واحد را تشکیل میدهند».

لیادف پیشنهاد کرد که فرمولبندی کمیسیون حفظ شود ولی کلمات «واحدولایتجزا» بعد از «مجمع مقننه» قرار گیرد.

استراخف پیشنهاد کرد که کلمات «حاکمیت مردم» با کلمات «تفوق مردم» جایگزین شود، چرا که عبارت دوم، ایده ای را که باید در اینجا بیان شود، بهتر مشخص می کند. منظور، مسلماً اینجا، حاکمیت پارلمان است، یا صحیحتر بگوئیم، تفوق مردم که از طریق حاکمیت پارلمان اعمال می شود. در نتیجه، عبارت «حاکمیت مردم» نابجا و از نظر حقوقی در زمینه این متن نادرست است.

گوسف از اصلاحیه رفیق استراخف پشتیبانی کرد ولی بدلالی دیگر. در تمام اعلامیه هایمان ما فریاد میزنیم: «مرگ بر حکومت مطلقه» (ترجمه کلمه «حکومت مطلقه» در روسی معمولاً، مثل همینجا، همان کلمه ای است که در پیش نویس برنامه برای حاکمیت مورد استفاده قرار گرفته است - مترجم انگلیسی.) و با این کار ما میخواهیم خود کلمه «حکومت

مطلقه» را منفور مردم بگردانیم.

لنین عقیده داشت که اصلاحیه استراخف نامناسب است، چون فرمولبندی کمیسیون بر اراده مردم تاکید می کند.

گورین پیشنهاد کرد که ماده ۱ باین شکل در آید: «حاکمیت... در دست یک مجمع از مجلس واحد... مردم».

مارتف به استدلال رفیق گوسف اعتراض کرد، و گفت که برعکس، از نظر تبلیغی مهم است که حاکمیت مردم را در برابر حکومت مطلقه (یا: حاکمیت \_ مترجم انگلیسی) تزار قرار داده شود.

رای گیری در مورد اصلاحیه ها به قرار زیر انجام گرفت:

۱) اصلاحیه رفیق لیادف: با رای اکثریت رد شد.

۲) اصلاحیه رفیق تروتسکی: با ۲۰ رای در مقابل ۷ رای به تصویب رسید.

۳) اصلاحیه رفیق گورین: با رای اکثریت رد شد و تنها یک رای موافق بدست آورد.

۴) اصلاحیه رفیق استراخف: با ۲۵ رای در مقابل ۸ رای رد شد.

کل پاراگراف، بشکلی که کمیسیون تنظیم کرده بود و با در نظر گرفتن اصلاحیه تروتسکی به تصویب رسید.

مخبر کمیسیون، یگورف، ماده ۲ را خواند: «حق رای همگانی، برابر و مستقیم برای تمام افراد کشور اعم از زن و مرد که به سن ۲۰ سالگی رسیده اند، در انتخابات مجمع مقننه و نهادهای مختلف خودگردانی محلی؛ رای مخفی؛ حق هر انتخاب کننده برای انتخاب شدن به هر نهاد نمایندگی؛ نسبی بودن نمایندگان هر حوزه؛ پرداخت حقوق به نمایندگان مردم؛»

مارتف پیشنهاد کرد که عبارت نسبی بودن نمایندگان هر حوزه حذف شود.

موراویف نظر داد که بهتر است بجای «تمام اتباع کشور اعم از زن و مرد» (۶۰\*)، «اتباع کشور از هر دو جنس» قرار داده شود.

کولتسف پیشنهاد کرد که کلمات «پارلمان دو سال یکبار» در متن گنجانده شود، چون به این ترتیب فرصت برای تبلیغ مکرر بوجود میاید.

کارسکی پیشنهاد کرد بعد از عبارت «اعم از زن و مرد»، «صرف نظر از تمایزات ملی و مذهبی» قرار داده شود.

یگورف از حفظ عبارت نسبی بودن نمایندگان هر حوزه دفاع کرد، چون این امر دقیق ترین

تجسم از مناسبات میان نیروهای اجتماعی بدست خواهد داد. در مورد پارلمان های هر دو سال یکبار بنظر او از نقطه نظر اصول غیر ممکن است که به دقت مناسب بودن یک چنین مدتی را به نمایش گذاشت. شرایطی ممکن است پیش آید، که تحت آن برای حزب نادرست باشد خود را به یک پارلمان دو سال یکبار مقید کند.

**پوپف** از پیشنهاد رفیق کولتسف پشتیبانی کرد، و تذکر داد که در اروپا سوسیال دموکراتها مبارزه میکردند که فواصل بین انتخابات پارلمانی را کوتاه کنند تا مسئولیت های نمایندگان را در مقابل مردم بهتر تضمین کنند.

**تروتسکی**: من از پیشنهاد مارتف در مورد حذف خواست نسبی بودن نمایندگان هر حوزه پشتیبانی می کنم، چون این خواست هیچ مبنای اصولی ندارد. مواردی ممکن است پیش آید که در نواحی انتخاباتی متحدالشکل، ما خواهان نسبی بودن نمایندگان نشویم، زیرا این تضمین می کند که هر طیفی از گرایشهای سیاسی بتواند از نمایندگی برخوردار شود، این باعث تقویت یک سیاست ناظر بر گروه ها و گرایشهای متغیر که از تشکیل احزاب سیاسی بزرگ جلوگیری میکند، میشود.

**استاروور** عقیده داشت که سوسیال دموکراتها باید برای پارلمانهای کوتاه مدت مبارزه کنند. ولی درست نیست که یک مدت معین را تجویز نمود.

**فومین**: من با اعتراض رفیق تروتسکی به نسبی بودن نمایندگان موافق نیستم. تجربه آن کشورهایی که نسبی بودن تعداد نمایندگان در آنها رعایت میشود ابدا نگرانی های او را تأیید نمی کند. کما اینکه در بلژیک، که سیستم نمایندگی نسبی در آن وجود دارد (اگر چه توسط رای گیری جمعی قلب شده است) ما با غیبت تقریبا کامل گروه ها و فراکسیون های کوچک سیاسی روبروئیم، حال آنکه در آلمان، جائیکه نمایندگی نسبی وجود ندارد، چنین دستجاتی تعدادشان بیشمار است.

**گوسف** گفت که در بلژیک وجود آراء جمعی مفهوم نمایندگی نسبی را تا حدود زیادی لوث کرده است. بنابراین نمونه بلژیک انتخاب درستی نیست و چیزی را ثابت نمی کند.

**پوسادفسکی**: اظهاراتی که در اینجا بر له و علیه اصلاحیه ها عنوان شد بنظر من نه بیانگر بحث بر سر جزئیات، بلکه معرف تفاوتهای جدی است. هیچ شکی وجود ندارد که ما برسر مساله پایه ای زیر با هم توافق نداریم: آیا ما باید سیاست آینده خود را تابع بعضی اصول دموکراتیک بنیادی قرار دهیم و ارزش مطلق برای این اصول قائل شویم، یا باید تمامی اصول دموکراتیک منحصرأ تابع منافع حزب ما قرار گیرند؟ من قاطعانه طرفدار دومی هستم.

در میان اصول دموکراسی، حتی یک اصل هم وجود ندارد که ما مجاز نباشیم آنرا تابع منافع حزمان سازیم. ﴿فریادهای متعجب: نه حتی مصونیت فرد؟!﴾ خیر، نه حتی مصونیت فرد! ما بعنوان یک حزب انقلابی که برای تحقق هدف نهایی خود، یعنی انقلاب اجتماعی، تلاش می‌کنیم، باید اصول دموکراتیک را منحصر از زاویه تحقق سریع آن هدف، از زاویه منافع حزمان در نظر بگیریم. اگر خواست ویژه ای مخالف منافع ماست، ما نباید آنرا (در برنامه مان م.) بگنجانیم.

در نتیجه، من با اصلاحیه هایی که پیشنهاد شده و میتوانند در آینده آزادی عمل ما را محدود کنند، مخالفم.

پلخائف: من کاملا خود را در آنچه رفیق پوسادفسکی گفت سهم میدانم. هیچ اصل خاص دموکراتیک نباید بخودی خود و بطور مجرد در نظر گرفته شود، بلکه باید در رابطه با آن اصلی که میتوان آنرا اصل پایه ای دموکراسی نامید، یعنی اصل موسوم به *salus populi* *suprema* مورد توجه قرار گیرد. در ترجمه به زبان انقلابی، معنای کلمات فوق چنین است که موفقیت انقلاب بالاترین قانون است. و اگر بخاطر موفقیت انقلاب ما مجبوریم موقتا عملکرد یک اصل دموکراتیک خاص را محدود کنیم، آنگاه جنایت است اگر از اعمال این محدودیت خودداری کنیم. نظر شخصی من اینست که حتی به اصل حق رای عمومی هم باید از زاویه آنچه من اصل پایه ای دموکراسی خواندم، نگاه کرد. از لحاظ نظری، شرایطی که ما سوسیال دموکراتها با حق رای عمومی مخالفت کنیم، غیر قابل تصور نیست. زمانی بود که بورژوازی جمهوریهای ایتالیا افراد طبقه اشراف را از حقوق سیاسی محروم کرد. پرولتاریای انقلابی ممکن است حقوق سیاسی طبقات بالا را محدود کند، بهمان شیوه ای که طبقات بالا عادت داشتند حقوق سیاسی پرولتاریا را محدود کنند. مناسب بودن چنین اقدامی را تنها از زاویه قانون: *salus revolutiae suprema lex* (۱) میتوان تعیین کرد. و ما باید در مورد مدت پارلمان هم همین شیوه برخورد را پیش بگیریم. اگر در یک طغیان شور و هیجان انقلابی، مردم یک پارلمان خوب انتخاب کردند - یک نوع مجلس بی نظیر (۲) (۶۱\*) - برای ما مناسب است که بکوشیم آنرا به یک پارلمان طولانی مدت تبدیل کنیم؛ ولی اگر انتخابات نتایج خوبی برای ما نداشته باشد، ما باید سعی کنیم که این پارلمان را نه پس از دو سال، بلکه اگر ممکن باشد بعد از دو هفته متفرق سازیم.

کف زدن آنها. از بعضی نیمکتهای صدای هیس بگوش میرسد. صداهایی بلند شد: «هیس نکشید».

پلخائف: چرا که نه؟ من جداً از رفقا میخواهم که جلوی احساساتشان را نگیرند.  
یگورف بلند میشود و میگوید: از آنجا که چنین سخنرانی هایی جلب تشویق میکند، منم  
ناچارم هیس بکشم.

یگورف: رفیق پلخائف توجه نکرده است که قوانین جنگ یک چیز است و قوانین اساسی  
چیز دیگر. ما برنامه خود را در حالی مینویسیم که یک قانون اساسی را مد نظر داریم.  
گلدبلات عقیده داشت که در کلام رفیق پلخائف تقلید از تاکتیکهای بورژوازی بچشم  
میخورد. بر اساس صحبت‌های پلخائف، برای اینکه منطقی باشیم باید خواست رای عمومی را از  
برنامه خود خط بزیم.

رای گیری در مورد اصلاحیه ها بقرار زیر انجام گرفت:

(۱) اصلاحیه مورایف: توسط اکثریت قریب به اتفاق آراء رد شد.

(۲) اصلاحیه مارتف: با ۱۶ رای در مقابل ۱۰ رای تصویب شد.

(۳) اصلاحیه کولتسف: با ۲۲ رای در مقابل ۱۴ رای تصویب شد.

ماده ۲ بصورتیکه از طرف مارتف و کولتسف اصلاح شده بود توسط اکثریت قریب به  
اتفاق آراء به تصویب رسید.

ماده ۳، بشکلی که از طرف کمیسیون تنظیم شده بود، میگفت: «خودگردانی محلی و  
منطقه ای وسیع».

لنین با لغت «منطقه ای» مخالف بود، باین علت که خیلی گنگ است و ممکن است به  
این معنی تعبیر شود که سوسیال دموکرات ها میخواهند تمام کشور را به مناطق کوچک  
تقسیم کنند.

لایبر از لغت «منطقه ای» پشتیبانی کرد، زیرا عبارت «خودگردانی محلی» بمعنای  
خودگردانی برای شهرها و دهکده هاست: یک منطقه از اتحاد شهرها و روستاها تشکیل  
میشود.

مارتف با استدلال رفیق لایبر مخالفت کرد، چون وجه اشتراکی با طرز استدلال سوسیال  
دموکراتیک نداشت. ما نمیتوانیم طرفدار اتحاد غیر مجاز کمون ها باشیم. ولی وسعت زیاد  
روسیه و تجربه دستگاه اداری متمرکzman، زمینه هایی بدست میدهد که وجود خودگردانی برای  
تمامیت های وسیعی مثل فنلاند، لهستان، لیتوانیا و قفقاز را ضروری تلقی کنیم. مارتف،  
بنابر این، اصلاحیه ای بر قطعنامه مربوطه پیشنهاد کرد و خواستار آن شد که ماده ۳، کلا



بصورت زیر در آید: «خودگردانی وسیع محلی؛ خودگردانی منطقه ای برای آن نواحی مرزی که از نظر شرایط زندگی و ترکیب جمعیت با نواحی مطلقا روسی تفاوت دارند».

کوسترف از پیشنهاد رفیق مارتف پشتیبانی کرد و عقیده داشت که گنجاندن آن در برنامه حزب دارای اهمیت تبلیغاتی وسیعی است و نیروهای جدیدی به حزب جذب خواهد کرد. در بعضی جاها، از جمله قفقاز خودشان، ایده خودگردانی منطقه ای بسیار محبوب بود.

کارسکی معتقد بود که خودگردانی منطقه ای دقیقا به این دلیل مورد نیاز است که بعضی مناطق از نظر شرایط زندگی بسیار متفاوتند و تنها در صورت برخورداری از خودمختاری میتوانند توسعه یابند.

روسف: من از پیشنهاد رفیق مارتف دایر بر گنجاندن خواست خودگردانی منطقه ای و اینکه لازم است به مناطق مرزیمان اشاره ویژه ای بشود، پشتیبانی می کنم. گوناگونی شرایط زندگی و ترکیب جمعیت در این مناطق مرزی چنان شرایطی را بوجود میاورد که نهادهای محلی متناسب با این شرایط ضرورت پیدا می کند. این نکته که نواحی مرکزی و مرزی نمیتوانند زیر عنوان واحدی قرار گیرند، واقعیتی است که حتی از طرف حکومت مطلقه روسیه هم برسمیت شناخته شده، هر چند که دولت این واقعیت را بشکلی تحریف شده برسمیت می شناسد. رفقای لهستانی با استناد به نیاز برای خودگردانی وسیع بمنظور تامین امکان رشد فرهنگی از خواست خویش برای خودمختاری لهستان پشتیبانی کردند، در نتیجه این بند رضایت کامل آنها را تامین خواهد کرد. این خواست همچنین پاسخگوی ناسیونالیستهای خواهد بود که تصور می کنند مساله مناطق مرزی تنها از طریق انزوای سیاسی آنها حل خواهد شد. و بالاخره این تصمیم، که مغایرتی با اصول اساسی ما ندارد، حربه ای برای مبارزه علیه سازمانهای ناسیونالیستی که بتازگی بوجود آمده اند، بطور مثال «گروزیا» (۳) بدست ما خواهد داد. آنها با طرح خواست خودمختاری برای گرجستان، بمنظور تضمین رشد فرهنگ ملی، میخواهند تمام طبقات جامعه را در زیر پرچم ملی متشکل کنند. اگر یکبار دیگر اعلام کنیم که حراست فرهنگ ملی مباینتی با منافع کل پرولتاریای روسیه ندارد، این امر با قدرت، کارگران را در برابر نفوذ عناصری این چنین حفظ خواهد کرد. گنجاندن این بند تکمیلی در برنامه، ضمن آنکه از اهمیت اصولی از نظر ارائه راه حلی برای مساله نواحی مرزی برخوردار است، در عین حال آن نتایج عملی را هم که من ذکر کردم به ارمغان خواهد آورد. بنابراین من توجه رفقا را بویژه به این پیشنهاد جلب می کنم.

تروتسکی: من مخالف اصلاحیه رفیق مارتف هستم. تا جائیکه به مفهوم صرفا فنی آن

مربوط میشود، این اصلاحیه زائد است: خودگردانی محلی میتواند «مناطق» را نیز در بر بگیرد – این شیوه بیان حدود منطقه مورد بحث را از پیش تعیین نمی کند. و تا آنجا که به مفهوم اصولی آن برمی گردد، بند ۷ برنامه سیاسی این مفهوم را شامل میشود.

مارتینف عقیده داشت که نمیتوان از عبارت «تعیین سرنوشت خویش» تفسیر وسیعی مستفاد کرد: این صرفاً بمعنای حق یک ملت برای جدا شدن و تشکیل یک موجودیت سیاسی جداگانه است، و اصلاً به معنای خودگردانی نیست.

استراخف پیشنهاد کرد که کلمه «منطقه ای» بعنوان چیزی که در این ماده زائد است و در مفهوم خودگردانی وسیع محلی ابهام ایجاد می کند، حذف شود.

بحث در مورد ماده ۳ به پایان رسید و رای گیری بعمل آمد:

۱) اصلاحیه لنین – استراخف به ماده ۳ به این شرح: «خودگردانی وسیع محلی» با ۲۶ رای در برابر ۱۴ رای رد شد.

۲) پیشنهاد کمیسیون با ۲۵ رای در مقابل ۱۴ رای رد شد.

۳) پیشنهاد رفیق مارتف با ۲۸ رای در مقابل تعداد کمی رای مخالف، به تصویب رسید. متن ماده ۴ بشکلی که کمیسیون ارائه داده بود میگفت: «مصون بودن فرد و محل زندگی او» این ماده باتفاق آراء و بدون بحث به تصویب رسید. ماده ۵ مطابق ماده ۴ پیش نویس سابق بود.

لایبر پیشنهاد کرد که بدنبال کلمه «مطبوعات» اضافه شود «و زبان». «خنده حزار». اگر چه این پیشنهاد موجب انبساط خاطر میشود ولی من آنرا از نقطه نظر اصول مهم میدانم. در کمیسیون رفیق لنین پیشنهاد کرد که اشاره به «زبان» به ماده ۶ منتقل شود. چنین انتقالی نامناسب بنظر رسید، چون مطلب این نیست که یک شهروند بخاطر استفاده از فلان زبان مورد ستم قرار گیرد، بلکه نفس حق استفاده از یک زبان در معرض تبعیض قرار دارد و آزادی هر شهروند برای تکلم به زبان مادری در هر موسسه ای، در صورتیکه این زبان با زبان رسمی فرق داشته باشد، سلب گشته است. باین ترتیب است که بعنوان مثال، لهستانیها در آلمان از برابری حقوق مدنی برخوردارند و با وجود این در همان حال، نسبت به زبان آنها تبعیض روا داشته میشود.

مارتف معتقد بود که بیان عبارت «آزادی زبان» بدلیل معنای مضاعف آن، فاقد وضوح است. تساوی حقوق کلیه شهروندان، آزادی تکلم به هر زبانی که مایل باشند، را نیز شامل

میشود. سخنران گفت که در آلمان و در سیلیسیا، آنچه لهستانیها طلب میکنند، «برابری حقوق» است.

کارسکی با استدلال مارتف مخالف بود و عقیده داشت که حق تکلم به زبان مادری یک حق لازم و مهم است و یک مساله پیش پا افتاده نیست. این حق بخصوص در امور حقوقی و موسسات محلی مهم است.

روی اصلاحیه رفیق لایبر رای گرفتند و توسط اکثریت قریب به اتفاق رد شد. ماده ۵ بصورت کامل به رای گذارده شد و با کسب اکثریت قریب به اتفاق آراء به تصویب رسید.

ماده ۶، بشکلی که توسط کمیسیون تنظیم شده بود، عین ماده ۵ پیش نویس سابق بود. این ماده بدون بحث، باتفاق آراء تصویب شد.

ماده ۷ بشکلی که توسط کمیسیون تنظیم شده بود، میگفت: «لغو رده های اجتماعی، حقوق برابر برای تمام اتباع مستقل از جنسیت، مذهب، نژاد، ملیت یا زبان». لایبر معتقد بود که گنجاندن کلمه «زبان» در این ماده بی معناست و خواست که «زبان» موضوع ماده جداگانه ای باشد: مساله این نیست که شهروندی بخاطر استفاده از یک زبان تحت ستم قرار میگیرد، بلکه اینست که نفس حق تکلم به زبان مادری در معرض تبعیض قرار دارد.

لنسکی پیشنهاد کرد که عبارات زیر به ماده ۷ اضافه شود: «حق هر شهروندی برای سخن گفتن به زبان مادری در هر مکانی: در موسسات دولتی و در مدارس». گلدبلات از پیشنهاد رفیق لایبر دایر بر اینکه ماده جداگانه ای به مساله زبان اختصاص داده شود، پشتیبانی کرد.

یگورف با این نظر موافق بود که افزودن کلمه «زبان» به فرمولبندی پیشنهادی کمیسیون چیزی در باره برابری زبان ها بیان نخواهد کرد. چون در لهستان، در روسیه کوچک و جاهای دیگر مردم را از بکار بردن زبان مادریشان در جلسات، در دادگاه و موسسات پستی منع کرده اند، ما باید خواست روشنی را بشکل اثباتی بنفع برابری زبانها (در برنامه م.) بگنجانیم. پیشنهاد کفایت مذاکرات شد ولی رد گردید. پیشنهاد بسته شدن لیست سخنرانان بتصویب رسید.

مارتف اظهار داشت، بنظر وی اینکه سخنرانان اصرار ورزند ملیتها از برابری برخوردارند، و نابرابری را به عرصه زبان حواله میدهند، فتیشیسم است، در حالیکه مساله را باید درست از

زاویه مقابل بررسی کرد: عدم تساوی ملیت ها وجود دارد و یکی از بروزات آن اینست که مردم متعلق به برخی ملت ها، از حق استفاده زبان مادریشان محرومند.

لوفوف عقیده داشت که مساله اختناق زبانی که توسط مناطق مرزی طرح شده مساله ای بسیار جدی است. این مهم است که بندی مربوط به زبان در برنامه ما گنجانده شود و با این کار هر نوع امکان متهم شدن سوسیال دموکراتها به داشتن گرایش روسی کردن، مرتفع شود. کوستیش معتقد بود که محدودیت های ناظر بر زبان تساوی شهروندان را در استفاده از حقوقی که قانون اساسی برایشان برسمیت شناخته، خدشه دار میسازد و این مساله ای صرفا مربوط به محدودیت حق استفاده از زبان نیست.

لایبر پیشنهاد کرد که کلمات «و زبان» از ماده ۷ پیش نویس کمیسیون حذف شود و یک پاراگراف جدید در مورد برابری زبان ها به ماده ۷ اضافه گردد. تروتسکی (در تذکری آئین نامه ای) خواست که ابتدا روی این مساله که آیا یک بند خاص در مورد تساوی زبانها مطلوب است یا نه، رای گیری شود. نتیجه رای گیری ۲۳ موافق در مقابل ۲۳ مخالف بود. اخذ رای علنی از روی لیست حضار نیز همان نتیجه را داشت (۶۲\*).

تروتسکی پرسید که آیا نتیجه را می توان منفی تلقی کرد، چرا که یک پیشنهاد کاملا جدیدی در اینجا به رای گذاشته شد و آرائی مساوی بر له و علیه آن بدست آمد. لایبر به این تفسیر اعتراض کرد و خواستار آن شد که با هر دو طرف موافق و مخالف یکسان رفتار شود.

آنگاه اصلاحیه ها به رای گذاشته شدند.

۱) اصلاحیه رفیق لایبر (به بالا رجوع شود): با ۲۳ رای مخالف در برابر ۱۷ رای موافق رد شد.

۲) اصلاحیه رفیق لنسکی: «حق هر شهروند برای سخن گفتن به زبان مادری در هر مکانی: در موسسات دولتی، مدارس...» توسط اکثریت قریب به اتفاق آراء رد شد.

۳) اصلاحیه رفیق یگورف: «تساوی زبانها در تمام مدارس، موسسات و جلسات» ۲۴ رای موافق و ۲۴ رای مخالف کسب کرد. وقتی رای گیری علنی از روی لیست حضار انجام شد، اصلاحیه کوسترف با ۲۴ رای در مقابل ۲۳ رای تصویب شد (۶۳\*).

ختم جلسه

## جلسه هفدهم

(حاضرین: ۴۳ نماینده با ۵۱ اعتبارنامه و ۱۲ نفر با رای مشورتی)

صورتجلسات هفتمین و هشتمین جلسات قرائت و تصویب شد.

کنگره آنگاه بحث در باره ماده ۷ برنامه را ادامه داد.

گلدبلات اصلاحیه ای پیشنهاد کرد و خواستار آن شد که کلمات «و زبان» از ماده ۷ متن تنظیم شده توسط کمیسیون حذف گردد.

اصلاحیه با ۲۴ رای در مقابل ۱۴ رای تصویب شد.

سپس ماده ۷، بشکلی که توسط رفیق کوسترف تنظیم شده بود، بطور کامل به رای گذاشته شد. نتیجه اولین رای گیری ۲۲ موافق و ۲۰ مخالف بود و نتیجه دومین رای گیری ۲۴ موافق و ۲۴ مخالف بود.

سپس این مساله طرح شد که در باره ماده ۷ چه باید کرد.

لنین پیشنهاد کرد که ماده ۷ یکبار دیگر به کمیسیون سپرده شود و اگر باز هم طرفین راضی نشدند، مساله به کنگره بعدی احاله شود.

لایبر به سپردن مساله به کمیسیون اعتراض کرد. چون برخی قسمتهای ماده تصویب شده بود، کل ماده در نتیجه به تصویب رسیده است.

رئیس توضیح داد که پس از آنکه هر بخش بطور جداگانه به رای گذاشته شد، کلیت هر ماده باید به رای گذاشته شود.

کارسکی با احاله ماده به کمیسیون مخالف بود و پیشنهاد کرد که کل ماده حذف گردد.

گلدبلات نیز با احاله ماده به کمیسیون مخالفت کرد، با توجه به این واقعیت که نتیجه این کار صرفاً شکل گیری تصنعی اکثریتی که هنوز وجود ندارد، برای رد کلیت ماده ۷ خواهد بود. او خواستار آن شد که بلافاصله رای گیری دیگری بعمل آید.

پوپف پیشنهاد کرد که این ماده به کمیسیون ارجاع شود تا بتوان فرمولبندی مطلوبتری برایش پیدا کرد، چون ممکن نیست که کل ماده را بخاطر چند کلمه رد کرد.

پانین تقاضا کرد که اعلام کفایت مذاکرات شود و کنگره به کار بعدیش بپردازد.

مارتف عقیده داشت که کل اصلاحیه نه فقط از نظر نگارشی، بلکه از نظر منطق نیز

بیمورد است.

پلخانف پیشنهاد کرد که بند مربوط به لغو رده های اجتماعی و برقراری برابری حقوق مدنی در برنامه باقی بماند، در حالیکه مساله زبان تا کنگره آتی معوق بماند. بنظر وی، روشن بود که این مساله به جایی نرسیده بود که بتوان بر سر آن تصمیم گرفت، و لازم است که در مطبوعات حزبی در باره آن روشنگری شود.

یگورف: پیشنهاد رفیق پلخانف با تمایل کنگره مغایرت دارد. از آنجا که کنگره قبلا اصلاحیه ای را در مورد زبان مورد بحث و تصویب قرار داده، بدین ترتیب صلاحیت خود را برای پرداختن به این مساله اعلام داشته است.

کارسکی عقیده داشت که صرف طرح این پیشنهاد که مساله داغی مانند مساله زبان برای تصمیم گیری ناآماده و حل و فصل آن از قدرت کنگره خارج است، توهین آمیز می باشد. مارتینف پیشنهاد کرد که اصلاحیه برای اصلاح نگارشی به کمیسیون ارجاع شود. پوپف خواست که رای گیری تازه ای بعمل آید.

رای گیری بعمل آمد. پیشنهاد رفیق لنین با ۲۶ رای در مقابل ۲۴ رای و پیشنهاد رفیق پلخانف با ۲۸ رای در مقابل ۱۷ رای رد شد. پیشنهاد پوپف با ۲۸ رای به تصویب رسید. ماده ۷، بشکل اصلاح شده توسط رفیق کوسترف، یکبار دیگر به رای گذاشته شد و با ۲۵ رای در مقابل ۲۴ رد شد.

تروتسکی و پانین پیشنهاد کردند که متمم ماده ۷ به کمیسیون ارجاع شود. لایبر پیشنهاد کرد که کمیسیونی برای تنظیم ماده ۷ بلافاصله انتخاب شود. مارتینف پیشنهاد کرد که این پیشنهاد به رای گذاشته شود. پیشنهادی مبنی بر اتمام بحث ارائه و تصویب شد.

رفیق لایبر پیشنهاد کرد که کنگره به سه سوال پاسخ گوید: الف) آیا لازم است که این ماده مجددا به کمیسیون فرستاده شود؟ ب) اگر چنین باشد، آیا باید به همان کمیسیون قدیمی فرستاده شود یا باید کمیسیون جدیدی برای این کار انتخاب کرد؟ و ج) برای چه منظوری این ماده باید به کمیسیون ارجاع شود؟

پیشنهاد الف مبنی بر اینکه این ماده به کمیسیون ارجاع شود، باتفاق آراء تصویب شد. در مورد تعیین هدف این کار دو پیشنهاد ارائه شد: ۱) توسط رفیق لنین مبنی بر اینکه ماده مزبور بدون هیچ دستورالعمل خاصی به کمیسیون ارجاع شود، و ۲) توسط رفیق مارتینف دایر بر اینکه بمنظور تنظیم نگارشی و سازگار کردن بخش های جداگانه، به

کمیسیون ارجاع شود.

۲۵ رای به پیشنهاد رفیق لنین داده شد و ۲۶ رای به پیشنهاد رفیق مارتینف (از طریق رای گیری علنی از روی لیست حضار) (۶۴\*) در نتیجه دومی به تصویب رسید.  
با ۲۷ رای در مقابل ۲۴ رای تصمیم گرفته شد که ماده ۷ به کمیسیون قدیمی برنامه ارجاع شود.

کنگره به بحث در باره ماده ۸ بخش سیاسی عمومی برنامه پرداخت که به شکلی که توسط کمیسیون تنظیم شده بود، میگفت: «حق تمام ملل تشکیل دهنده کشور در تعیین سرنوشت خویش».

گلدبلات: غیرممکن است که به «حق تعیین سرنوشت» اعتراض کرد. اگر ملتی برای استقلال خویش مبارزه کند، ما نمیتوانیم با آن مخالفت کنیم. اگر لهستان نخواهد که به وصلت قانونی روسیه در آید، در این صورت نباید، چنانکه پلخانف عنوان کرد، مانع آن شویم. من با این نظر، در چهارچوب این حدود، موافقم. اما «حق تعیین سرنوشت» از بعضی اصطکاکات و کشمکش هایی که امکان بروزشان هست، جلوگیری نمیکند. به ما گفته شده که آن بندهای برنامه ما که یک قانون اساسی دموکراتیک را تامین می کند، تمام آن چیزی است که ما احتیاج داریم. من فکر نمیکنم اینطور باشد. یک قانون اساسی دموکراتیک صرفاً مردم را متحد می کند تا آنها بتوانند مبارزه کنند، و بنابراین ما نیاز داریم که خواستهای ویژه ای برای تضمین حقوق اقلیت های ملی داشته باشیم. در ماده مربوط به خودگردانی منطقه ای، کنگره لزوم انطباق ساختمان حکومت با شرایط خاص محلی را برسمیت شناخت. ولی مقوله «خودگردانی منطقه ای» با مضمون ماده ۸ سازگار نیست، چون یک ملت همواره با یک قلمرو منطبق نیست. خودگردانی منطقه ای، بنابراین، ممکن است فقط خودگردانی را برای هر ملتی که در قلمرو معینی زندگی می کند، تامین نماید، در حالیکه رشد آزاد یک اقلیت ملی را تضمین نکند. بنظر من لازم است نهادهای ویژه ای برای تضمین آزادی رشد فرهنگی ملیتها بوجود آورد، و بنابراین پیشنهاد می کنم که به ماده ۸ اضافه شود: «و استقرار نهادهایی برای تضمین آزادی کامل آنها برای رشد فرهنگی».

مارتینف گفت که نهادهای مشترک باید بشیوه ای سازمان یابند که به منافع ویژه هم رسیدگی کنند. ممکن نیست نهادهای ویژه برای تضمین آزادی رشد فرهنگی یک ملت بوجود آورد.

یگورف: آنجا که مساله ملیت مطرح است، ما فقط میتوانیم نظرات منفی تصویب کنیم -

یعنی اینکه ما مخالف هر فشاری هستیم که بر ملیت ها اعمال شود. اما، بعنوان سوسیال دموکرات، ربطی به ما ندارد که یک ملیت خاص به این شکل رشد میکند یا نه. این مساله به یک پروسه خودبخودی مربوط میشود.

کولتسف وقتی در باره ناسیونالیسم نمایندگان بوند صحبت میشود، به آنها بر میخورد. و با وجود این اصلاحیه ای که رفیق بوندی ارائه داده کاملاً ناسیونالیستی است. آنها میخواهند که ما برای حمایت از ملیت هایی که در حال زوال اند، تدابیر تعرضی پیش بگیریم.

لایبر: از آنجا که غول ناسیونالیسم در صحنه ظاهر شده، ما باید، بجای آنکه از آن بترسیم، از خودمان این سوالات را بپرسیم. آیا ستم ملی وجود دارد؟ آیا ما باید از شر آن خلاص شویم؟ یا ما اجازه خواهیم داد که بعضی ملیت ها از صحنه خارج شوند؟ طبعاً، اگر ملیتی فکر کند که قادر نیست در چهارچوب مرزهای روسیه به زندگی ادامه دهد، حزب جلوی آنرا نخواهد گرفت. اما در روسیه تعدادی ملیت وجود دارند که نمیخواهند کشور را ترک کنند، ولی از ستم رنج میبرند. پرولتاریای روسیه چطور میتواند رشد کند، اگر طبقات روشنفکر جامعه روسیه چیزی از فرهنگشان را به او نداده بودند؟ اما پرولتاریای یهود از روشنفکران تحت ستم خودش هیچ بهره ای نمیگیرد. در نتیجه، بخاطر پرولتاریا، ما باید برای هر ملیت حق رشد فرهنگی در چهارچوب مرزهای کشور را تضمین کنیم: در غیر اینصورت او خواهان این خواهد بود که از آن مرزها فرار کند.

پیشنهاد بسته شدن لیست سخنرانان تصویب شد.

مارتف: رفیق لایبر مایل است که در قانون اساسی دموکراتیک ما تضمین آزادی رشد ملی را مشاهده کند. اما چنین تضمیناتی را صرفاً با یک عبارت نمیتوان تامین کرد و رفیق لایبر بطور مشخص نشان نداد که چه نهادهایی باید بوجود آیند تا این حقوق تضمین شود.

کوستیش: رفیق لایبر می گوید، هر ملتی باید چنین نهادهایی داشته باشد و این نهادها با طرح سازمانی که بوند ارائه داده پیوند نزدیک دارد.

رای گیری بعمل آمد. اصلاحیه گلدبلات با رای اکثریت در مقابل ۳ رای موافق رد شد. پیشنهاد لایبر دایر بر اینکه ماده ۸ به شکل زیر نوشته شود با رای اکثریت در مقابل ۴ رای موافق رد شد: «برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و حق آزادی رشد فرهنگی برای تمام مللی که بخشی از کشور را میسازند».

ماده ۸ بشکلی که کمیسیون تنظیم کرده بود، با اکثریت قریب به اتفاق آراء و با معدودی



رای ممتنع مورد تصویب قرار گرفت.

ماده ۹، بشکلی که کمیسیون تنظیم کرده بود، با ماده ۸ پیش نویس قدیمی مطابقت داشت.

فومین اصلاحیه ای باین شرح پیشنهاد کرد: بعد از کلمه «شهروند»، عبارت «و همچنین خارجیان» اضافه شود.

لنین عقیده داشت که افزودن کلمه «خارجی» غیر ضروری است، چون بخودی خود روشن است که یک حزب سوسیال دموکرات از بسط شمول این ماده به خارجیان نیز دفاع خواهد کرد. لایبر: رفیق لنین میگوید «بخودی خود روشن» است که سوسیال دموکراتها از قانونی حمایت خواهند کرد که بحکم آن هر خارجی بتواند مقامات رسمی را تحت پیگرد قانونی قرار دهد. خیر، این «بخودی خود روشن» نیست. چنانکه میتوان نمونه اش را در این مثال مشاهده کرد که وقتی انقلابیون روس در آلمان بازداشت و به پشت میله ها انداخته میشدند و غیره رفقای آلمانی ما فقط علیه موارد خاصی اعتراض میکردند و هرگز لایحه ای به پارلمان نبردند که بوسیله آن چنین قانونی را از تصویب بگذرانند.

تروتسکی: من تقاضا می کنم که گفته های رفیق لایبر در صورتجلسه ثبت شود.

مارتف: حالا که قرار است گفته های رفیق لایبر در صورتجلسه ثبت شود و شاید هم بچاپ رسد و در خارج از آن اطلاع پیدا کنند، فکر میکنم لازم است علیه مفهوم ضمنی که در آن وجود دارد، دایر بر اینکه رفقای آلمانی ما برخوردی بی تفاوت در قبال سرنوشت سوسیال دموکراتهای روسیه دارند، اعتراض کنم. مساله برسر عدم تمایل رفقای آلمانی نیست، بلکه قانون اساسی آلمان است. من علیه اظهارات رفیق لایبر که بنظرم یک حمله شوونیستی است، اعتراض می کنم.

تزاریف پیشنهاد کرد که ماده ۹ به شرح زیر فرموله شود: «کلیه صاحب منصبانی که فردی علیه آنها شکایت کند در مقابل هیات منصفه مستقیما جوابگو هستند».

پلخانف پیشنهاد کرد که کلمه «شهروند» در متن کمیسیون با «قربانی» جایگزین شود.

استراخف مایل بود که ماده ۹ باین صورت نوشته شود: «حق تمامی افراد به اقامه دعوی علیه هر صاحب منصب در دادگاه های عادی، در مقابل هیات منصفه».

هرتز فرمولبندی متفاوتی ارائه داد: «تفویض حق اقامه دعوی علیه هر صاحب منصبی در مقابل هیات منصفه، به هر فرد، بدون شکایت به مقامات».

وقتی رای گیری بعمل آمد، پیشنهاد فومین ۳ رای، تزاریف ۱۲، پلخانف ۸، استراخف ۳۰ و هرتز ۱۳ رای بدست آوردند. در نتیجه پیشنهاد استراخف به تصویب رسید.

کمیسیون سپس پیشنهاد کرد که ماده ۱۱ باین شکل نوشته شود: «انتخاب قضات توسط مردم».

بروکر پیشنهاد کرد که: الف) لغو دادگاه های ویژه؛ ب) تابعیت تمام افراد در برابر حکم محاکم عمومی به شیوه عادی؛ ج) لغو مجازات اعدام؛ د) مشارکت حقوقی رایگان، به این ماده اضافه گردد.

لایبر از بند مربوط به لغو دادگاه های ویژه پشتیبانی کرد. او به نمونه فرانسه اشاره کرد، که در آن سوسیالیست ها علیه دادگاه های نظامی ویژه مبارزه میکردند.

تروتسکی عقیده داشت که این بند زائد است، چون ما با طرح خواست انتخابی بودن قضات، بطریق اولی خواست لغو کلیه دادگاه های ویژه را نیز طرح کرده ایم.

مارتف: ما خواهان انحلال ارتش حرفه ای هستیم. وقتی ارتشی وجود نداشته باشد، دادگاه نظامی هم وجود نخواهد داشت، کما اینکه وقتی رده های اجتماعی لغو میشوند، هیچ دادگاه اشراف نیز وجود نخواهد داشت. لزومی ندارد که خواسته های پیش پا افتاده برای لغو دادگاه های نظامی مطرح کنیم، چون ما علیه میلیتاریسم هستیم.

پلخانف توضیح داد که ایجاد سیستم میلیس، انحلال دادگاه های نظامی را بدنبال خواهد داشت، چنانکه میتوان نمونه اش را در سوئیس مشاهده کرد.

ماخف: انتخابی بودن قضات کافی نیست. اما لازم است ماهیت واقعی دادگاه ها را تعریف کنیم. نمونه انگلستان به ما نشان میدهد که حتی قضات انتخابی هم میتوانند بورژوا باشند.

لیادف مخالف این بود که هیچ نکته دیگری پس از تصویب بند مربوط به انتخابی بودن قضات، به آن اضافه شود.

گورین پیشنهاد کرد که کلمات «و توسط مردم» از متن کمیسیون حذف شود.

کولتسف پیشنهاد کرد که کلمات «و هیات منصفه» به این متن اضافه گردد.

کنگره رای گیری نمود. پیشنهاد بروکر در چهار بخش به رای گذاشته شد. الف) با ۲۴ رای در مقابل ۱۷ رای موافق رد شد؛ ب) با اکثریت آراء در مقابل یک رای موافق رد شد، ج) با اکثریت آراء در مقابل ۱۰ رای موافق رد شد (یک نماینده فریاد زد: پس نیکلاس دوم چی؟)؛ د) با اکثریت آراء در مقابل یک رای موافق رد شد. اصلاحیه گورین با اکثریت آراء در مقابل ۵ رای موافق رد شد و اصلاحیه کولتسف هم به همین طریق، با کسب ۱۰ رای

موافق رد شد.

ماده ۱۱ باتفاق آراء بشکل تنظیم شده توسط کمیسیون، تصویب شد.  
لایبر (یک مشاهده شخصی): لازم میدانم مطلب زیر را عنوان کنم. در مورد تفسیر و توصیف رفیق مارتف از گفته من بعنوان «حمله شوونیستی»، من فقط اینرا میتوانم بگویم که حرف خود او حمله عوامفربانه است و مضافا اینکه با پست ترین انگیزه ها بر زبان جاری شده است. «رئیس جلوی سخنران را گرفت ولی مارتف تقاضا کرد که «ناطق از آزادی بیان برخوردار باشد»» یاد آوری میکنم که گفته های من هیات رئیسه ما را به هیجان آورد. ولی هیات رئیسه به ناحق از نشان دادن عکس العملی مشابه در برابر توهینی که رفیق مارتف نثار من کرد خودداری نمود. در آن موقع آرامش خود را ازدست نداد. البته، اگر رفیق مارتف بگوید که آن حرفها را فقط از روی عصبانیت بر زبان آورده است، من هم بنوبه خود آنچه را که گفتم پس خواهم گرفت. ولی اگر رفیق مارتف بگوید که او عبارت «حمله ای شوونیستی» را کاملا عامدانه بکار برده است، آنوقت من تکرار میکنم که نمیتوانم رفتار او را در این مورد بشکل دیگری جز اینکه حمله ای عوامفربانه است که مضافا با پست ترین انگیزه ها بر زبان آمده، توصیف کنم.

مارتف (یک مشاهده شخصی): توضیحی که رفیق لایبر در مورد اشاراتش راجع به سوسیال دموکراتهای آلمانی داد، تفسیری که من از آن اشارات ارائه دادم را تغییر نداده است. او آنچه که من گفتم را حمله ای عوامفربانه خواند. من درست نمیفهمم که آن «عوامی» که من در برابر آنها مرتکب عوامفربیی شدم، کجا هستند. با توجه به تلاش وی برای توصیف اینچنینی گفته من، من نمیتوانم حرفم را پس بگیریم. (۱)

ختم جلسه

جلسه هیجدهم

(حاضرین: ۴۳ نماینده با ۵۱ اعتبارنامه و ۱۲ نفر با رای مشورتی)

ماده ۱۲ از بخش سیاسی - عمومی برنامه خوانده شد. متن ارائه شده توسط کمیسیون با ماده ۹ پیش نویس قدیمی (تهیه شده توسط ایسکرا و زاریا) مطابقت داشت.

لایبر: ما در اینجا اصطلاح «میلیس» را نداریم. تسلیح عمومی مردم و میلیس یک چیز نیستند. تسلیح عمومی مردم ممکن است وضعیت عادی باشد، ممکن است در زمان جنگ اعلام گردد، ولی این آن چیزی نیست که در سوئیس متداول است. پیشنهاد میکنم که عبارت «تسلیح عمومی مردم» با «میلیس» جایگزین شود، و این عبارت بعد از میلیس در پرانتز قرار گیرد.

لین: کلمه «میلیس» مفهوم تازه ای بدست نمی دهد و باعث ابهام می شود. عبارت «تسلیح عمومی مردم» روشن و کاملاً روسی است. بنظر من اصلاحیه رفیق لایبر غیر ضروری است.

اصلاحیه لایبر با رای اکثریت رد شد و ماده ۱۲ بشکل تنظیم شده توسط کمیسیون بتصویب رسید.

سپس ماده ۱۳ که با ماده ۱۰ پیش نویس قدیم مطابقت داشت، بدون بحث مورد تصویب قرار گرفت.

مخبر کمیسیون ماده ۱۴ را که با ماده ۱۱ پیش نویس قدیم مطابقت داشت، خواند و توضیح داد که اصلاحیه هایی که در رابطه با این ماده به کمیسیون ارائه شده، مورد تأیید اکثریت اعضاء آن قرار نگرفته است.

لایبر: پیشنهاد می کنم که پاراگراف دوم این ماده حذف شود. کتابهای درسی بخودی خود در مفهوم آموزش و پرورش رایگان و اجباری قرار می گیرد، چون درس خواندن بدون آنها امکان ندارد. بعلاوه تقسیم کردن بچه ها به ثروتمند و فقیر همانطور که پوس بدرستی نشان داده، توهین آمیز است. (۱)

لیادف: من با لایبر موافقم ولی دلایل دیگری دارم. بنظر من اینطور وارد شدن در جزئیات با روح برنامه ما سازگار نیست.

یگورف: من همین اصلاحیه را به کمیسیون ارائه دادم. نمایندگان اغلب صحبت از چیزهایی که «بخودی خود واضح» هستند، به میان آورده اند. اگر ما آموزش و پرورش همگانی را در یک حکومت دموکراتیک به مرحله اجراء در میاوریم، می کوشیم تضمین کنیم هر کس از تحصیلات برخوردار شود. چنین چیزی اگر وسائش نباشد، غیرممکن است. این بخودی خود واضح است. بطور مثال ما بندی مربوط به مشاوره حقوقی رایگان را نیز ننگاندام.

مارتف: باید توصیه کنم که در موافقت با پوس روده دراز بیشتر احتیاط شود، چه در غیر اینصورت انسان ممکن است به آسانی گیر رفیق ناباب بیفتد. برای یک نفر سوسیالیست و

انقلابی برسمیت شناختن اینکه ثروتمند و فقیر وجود دارد، نمیتواند توهین آمیز باشد. این حقیقتی است که تنها دموکراتهای نازکدل ندیده می گیرند. فرزندان کارگران فقیر میدانند که فقیر هستند. احزاب سوسیالیست غرب، که این نکته را در برنامه هایشان گنجانده اند، ترسی از این نداشتند که بگویند فقیر و ثروتمند وجود دارد، و به آن بعنوان صرفا جزئیات مساله هم نگاه نکردند. مساله آموزش و پرورش عامه (۶۵\*) برای سوسیال دموکراتها از اهمیت خاصی برخوردار است. لازم است که این جزئیات را، مانند جزئیات مربوط به قوانین کارخانه ای (۶۶\*)، در برنامه حفظ کنیم. من فقط پیشنهاد می کنم که یک چیز، یعنی عبارت «بزبان مادریشان» را به این ماده اضافه کنیم. این عمل، کار کمیسیون را آسان خواهد کرد. مساله مدارس، بار دیگر مساله «برابری» زبان ها را به میان می کشد، ولی این خیلی مهم است. اگر بچه ها قادر به فهم زبانی که در مدرسه به آن تدریس میشود، نباشند به تدریس لطمه میخورد.

**پلخائف:** بعد از مارتف، تنها چیزی که من میخواهم اضافه کنم اینست که اگر ذکر اینکه مردم فقیر وجود دارند توهین آمیز است، آنگاه ما باید از وضع کردن مالیات بر درآمد خودداری کنیم. آموزش و پرورش همگانی ابا متضمن این نیست که کتب درسی به رایگان توزیع میشوند، چنانکه میتوان نمونه اش را در مورد سوئیس مشاهده کرد. این یکی از تناقضاتی است که ذاتی جامعه سرمایه داری است. من در سوئیس زندگی کرده ام. در این کشور فقدان کتب درسی رایگان موجب تحقیر بسیار تهیدستان میشود. در مورد تغذیه، من میتوانم به شهادت شولر، بازرس سوئیسی، استناد کنم. او میگوید که کودکانی که والدین فقیر دارند، اغلب با شکم گرسنه به مدرسه می آیند. من مساله آموزش و پرورش را اساسی میدانم؛ آموزش و پرورش تضمین حقوق پرولتاریاست.

**کارسکی:** بعد از صحبت های پلخائف، من چیزی ندارم اضافه کنم، جز اینکه هرچه در اینجا طرح میشود، توسط حکومت های بورژوا به مرحله اجراء گذاشته میشود. من با اضافه کردن عبارت «به زبان مادری» مخالفم. بنظر من غیر ضروری است، چون تخصیص یک ماده خاص به این موضوع را منتفی می کند. ما باید بند جداگانه ای در این مورد داشته باشیم. اشاره رفیق مارتف به رفقای ناباب بیجا بود.

رئیس از رفیق کارسکی خواست که از بکار بردن عباراتی از این قبیل خودداری کند. **یگورف:** من قویا با پیشنهاد تکمیلی مارتف مخالفم. این کار بمعنای تنزل یک مساله جدی به یک مساله پیش پا افتاده است و تطبیق دادن ماده ۷ با این افزوده، کار مشکلی

خواهد بود. من در اینجا تمایل کاملاً واضحی برای بسیج اکثریت کنگره را می بینم.  
رئیس از رفیق یگورف خواست که جمله آخر خود را پس بگیرد.  
یگورف: من آنرا پس می گیرم، ولی این نکته را خاطرنشان می کنم که هر کس  
اصلاحیه ای ارائه میدهد باید بدقت در باره اش فکر کند.  
رئیس: این عمومیت دارد.

مارتف: حالا که به یگورف اجازه داده شد که برای دومین بار حرف بزند، من هم باید  
بعنوان اعتراض بگویم که پیشنهاد تکمیلی من چنان معنایی نداشت.  
تروتسکی عقیده داشت که پیشنهاد مارتف بجاست و از آن پشتیبانی کرد.

مارتف: من در ارائه پیشنهادم دستور کمیسیون را اجرا کرده ام. مدت درازی در این باره  
فکر کردم که چه فرمولبندی ای پیدا کنم که تمام ملزومات را برآورده سازد. من به این نتیجه  
رسیدم که به دلایل منطقی میتوان این نکته را در اینجا طرح کرد. این نکته بطرز شسته رفته  
و کاملاً مشخصی بیان شده است. من ابداً انتظار نداشتم که توجه من به راضی کردن طرف  
دیگر بعنوان یک مانور سیاسی تعبیر شود. توجه رفیق یگورف را به این نکته جلب می کنم  
که سؤ ظن زیاد از حد و زیادی دیپلمات بودن آدم را مضحکه میکند.

گلدبلات: ما نمیتوانیم با این اصلاحیه موافقت کنیم. بخشی از قسمت کلی را کنده ایم و  
در اینجا وارد کرده ایم. با اینکار بقیه آن قسمت باطل میشود. از آنچه مارتف و تروتسکی  
گفتند، معلوم شد که اکثریت باید از بابت مساله «زبان» در مدارس، راضی باشند. پیشنهادی  
از این دست میتواند تمام ماده ۷ را متلاشی کند و بخش بزرگی از آنچه را که اهمیت  
اساسی دارد بدور بیاندازد.

لنین: من با پیشنهاد مارتف مخالفم. مناسب تر اینست که اصلاحیه به بندهای مختلف را  
بعد از آنکه کمیسیون کارش تمام شد، پیشنهاد کنیم.

روسف: ما دیروز در باره برابری زبانها حرف زدیم و منظورمان نه برابری زبانها در مدارس،  
بلکه در تمام موسسات محلی عمومی بود. صحبت در باره برابری زبانها در مدارس  
بی معناست، چون در هر مدرسه ای یک زبان باید رایج باشد، در غیر اینصورت دیگر مدرسه  
نیست و شیطان میداند که چیست! بیان مناسب تر این بند، برسمیت شناختن نیاز تدریس به  
زبان مادری است. و اما راجع به برابری زبانها، این چیزی است که در تمام موسسات محلی  
دولتی باید برسمیت شناخته شود، و این یعنی اینکه به مردم باید این حق داده شود که در  
موسسات محلی دولتی و عمومی، در کنار زبان اداری، به زبان مادریشان اموراتشان را انجام

دهند. به این دلیل، من فکر میکنم که اصلاحیه مارتف امکان برسمیت شناختن برابری زبانها را منتفی نمی کند.

پوپف: در فرمولبندی کلی، تحصیل به زبان مادری، نه تنها در مدارس ابتدائی، بلکه در دانشگاه هم بطور ضمنی بیان شده است. متاسفم که نکات صرفا پیش پا افتاده باعث بوجود آمدن چنین جوی در اینجا شده است. شایسته است که به این وضع پایان داده شود.

استاروور در رابطه با اظهارات رفیق گلدبلات گفت، که بعنوان یکی از اعضای کمیسیون برنامه، میتواند تأیید کند که پیشنهاد مارتف که در کمیسیون بدقت مورد بررسی قرار گرفته بهیچ وجه قصد منتفی کردن مساله تساوی زبانها را ندارد.

تروتسکی پیشنهاد کرد که این ماده اضافه گردد: «در صورت تقاضای مردم به زبان مادری تدریس شود».

وقتی رای گرفته شد، پیشنهاد لایبر («حذف پاراگراف دوم») رد شد. پیشنهاد تروتسکی با ۳۰ رای در مقابل ۹ رای به تصویب رسید. ماده ۱۴، بصورت اصلاح شده توسط تروتسکی، باتفاق آراء بتصویب رسید.

سپس پاراگراف مربوط به لغو مالیاتهای غیرمستقیم و غیره بتصویب رسید. بعد از آن، کنگره آن بخش از برنامه را که به حمایت از کارگران مربوط میشد مورد بحث قرار داد.

اولین موضوع مورد بحث، مقدمه و مواد ۱ و ۲ بود.

لیادف خواستار آن شد که مدت استراحت ۴۲ ساعت پیوسته باشد، چرا که استراحت ۳۶ ساعته هم اکنون در بسیاری کارخانه ها وجود دارد.

یگورف: این در کمیسیون رد شد. در بعضی کارها، استثنائا، روز کار شش ساعته برقرار است، ولی ما خواهان روز کار هشت ساعته هستیم.

لایبر متذکر شد که در برنامه چیزی در مورد بازرسی شرایط حاکم در واحدهای تولیدی کوچک گفته نشده است.

یگورف: در کمیسیون گفته شد که بعلت تنوع شرایط موجود، برنامه باید رئوس کلی را بیان کند. در مورد کارگاه های کوچک که کارگران آن، نه کارگران مزدی، بلکه اعضای یک خانواده هستند، چه باید کرد؟

لنین مخالف مدت استراحت ۴۲ ساعته نبود ولی به لایبر متذکر شد که برنامه از بازرسی تمام محل های کار صحبت کرده است. اگر اندازه این محل ها ذکر شود، صرفا کاربرد آنرا

محدود می کند. وقتی که برنامه ما به یک لایحه قانونی تبدیل شد، آنگاه زمان وارد کردن جزئیات هم فرا میرسد.

لایبر پیشنهاد کرد که عبارت: «صرفنظر از اندازه محل کار» اضافه گردد.

تروتسکی پیشنهاد کرد که استراحت یکشنبه به ۴۲ ساعت افزایش یابد.

ماخف: در نیکلایف همین الان استراحت ۴۰ ساعته وجود دارد.

تزاریف: در کارهای مهندسی در جنوب مدت استراحت از ۳۶ ساعت بیشتر است.

کوسترف: در باتوم مدت استراحت ۳۷ ساعت است.

موراویف پیشنهاد کرد که این عبارت به ماده ۲ اضافه گردد: «در کلیه شاخه های

اقتصاد».

رای گیری بعمل آمد. مقدمه و ماده ۱ به تصویب رسید. اصلاحیه لایبر به ماده ۲ و

همچنین اصلاحیه موراویف رد شدند و اصلاحیه لیادف برای مدت استراحت ۴۲ ساعته به

تصویب رسید. ماده ۲ با اصلاحیه لیادف بطور کلی به تصویب رسید. همچنین مواد ۳ و ۴

(با اصلاحیه ای مبنی بر جایگزینی ۵ صبح با ۶ صبح) به تصویب رسیدند.

ماده ۵ مورد بحث قرار گرفت.

گلبف پیشنهاد کرد که استخدام کودکان در سنین تحصیلی ممنوع شود. این خواست مورد

علاقه بخش با فرهنگ مردم است.

کولتسف همچنین طرفدار منع استثمار کودکان توسط والدین شان بود. در کنگره زوریخ

(۱۸۹۷) روحانیون مخالف دخالت در کار در خانه بودند، ولی سوسیال دموکراتها با آنها

مخالفت کردند و خواستار شدند که بازرسی شامل کار در منازل هم باشد.

ماخف از کولتسف پشتیبانی کرد ولی عقیده داشت که بعضی از والدین هم کارفرما هستند

و لازم است که یکدستگاه بازرسی برای این قبیل خانواده ها بوجود آید. ضمناً منع پرستاری

از اطفال غیر ممکن است. لغت «استخدام شده» باید حذف شود.

لیادف و تزاریف خواهان روزکار ۶ ساعته بجای ۴ ساعته برای نوجوانان شدند، چرا که روز

کار ۴ ساعته قدرت والدین را افزایش میدهد.

گلدبلات به رفیق گلبف جواب داد که گول زدن زمسکی سوبور(۲) غیر ممکن است،

لیبرالها متوجه خواهند شد. آنها موقتا موافقت خواهند کرد، ولی بعد، وقتی که زمانش فرا

میرسد که بطور مشخص، سنین تحصیلی مقرر شود، آنها آنرا محدود خواهند کرد.

یگورف: من با پیشنهاد رفیق گلبف مخالف نیستم، ولی با دلایل او موافقت ندارم. مقوله



«سنین تحصیلی» نشان می‌دهد که ارقام اختیاری نیستند.

رای گیری بعمل آمد. اصلاحیه ماخف (حذف کلمه «استخدام شده») به تصویب رسید. اصلاحیه کولتسف (حذف کلمات «کارفرمایان» و «استخدام شده») رد شد. اصلاحیه پوپف (روز کار ۶ ساعته برای نوجوانان) بتصویب رسید. اصلاحیه کولتسف («ممنوعیت کامل شب کاری برای دختران و پسران زیر ۱۸ سال») رد شد. ماده ۵، بشکل اصلاح شده به تصویب رسید.

ماده ۶ توسط کمیسیون اصلاح شده بود، عبارت «زنانی که بتازگی وضع حمل کرده اند» با کلمه «زنان» و عبارت «دو هفته قبل و ۴ هفته بعد از زایمان» با عبارت «چهار هفته قبل و ۶ هفته بعد از زایمان» جایگزین شده بودند، این عبارت هم اضافه شده بود: «با پرداخت دستمزد کامل در تمام طول این دوره».

ماده ۶ با تمام این اصلاحیه ها به تصویب رسید.

یک نماینده: کمیسیون تصمیم گرفت که بین مواد ۷ و ۸، پاراگرافی در باره شیرخوارگاه برای نوزادان و اطفال کوچک و راجع به ترتیبات تغذیه آنها بگنجانند. من با این جزئیات مخالف بودم. من فکر میکنم که این نکته ایجاد اجباری درمانگاه های کارخانه را از پیش مقرر میسازد و استخدام کارگران زن را توسعه میدهد و نتیجتاً به نفع کارخانه داران تمام میشود. بعلاوه، این مساله ای است که احتیاج به بحث دارد و بنابراین لازم است به کمیسیون ارجاع شود و تا کنگره آتی معوق بماند. بعنوان یک پزشک عقیده دارم که مرگ و میر اطفال با قطع شیر مادر افزایش نمی یابد. این مساله ای است مورد بحث و تفکر بعضی ها در اینمورد از اشتیاق به «طبیعی بودن» متاثر شده است.

لایبر عقیده داشت که در شیرخوارگاه هایی که در ارتباط با کارخانه ها ایجاد شده، بهداشت رعایت نخواهد شد. بطور مثال، در سوئیس، شیر خوارگاه ها در شرایط بهداشتی خاصی بوجود آمده اند. پیشنهاد می کنم که این بند حذف شود.

یک نماینده دیگر (۳): من برای کمیسیون دلایل پیشنهاد بندی را که هم اکنون مورد بحث ماست، توضیح دادم. در اینجا من به اعتراضات رفقا پاسخ می گویم. ماحصل اعتراضات چنین است. اولاً گفته شد که این نکته ای جزئی است. من قاطعانه مخالفم. در اینجا پای یک قشر کثیرالعهده از پرولتاریا، یعنی تمام اطفال شیرخواره و خردسال، در میان است. برنامه ما، که با آن همه تفصیل، تمام خواسته های ما را به نفع حمایت از کارگران بزرگسال و نوجوانان مطرح میکند، اطفال پرولتاریا را در این سن بکلی نادیده میگیرد، حال آنکه در این دوره از

زندگی است که همان قشر کثیرالعدده پرولتاریا بیشترین نیاز را به حمایت شدن دارد. مرگ و میر اطفال که نرخ آن بطرز وحشتناکی بالاست، مدتهاست که توجه دانشمندان را بخود جلب کرده است و تحقیقات آماری که برای کشف دلایل این مرگ و میر انجام گرفته نشان داده است که دلیل اصلی آن تغذیه غلط است. رفیقی که علیه پیشنهاد من صحبت کرد، اعتراض خود را بر کشفیات علم پزشکی قرار داد و من مجبورم که به پیروی از او وارد عرصه پزشکی بشوم. من اعلام میکنم که این رفیق بکلی در اشتباه است وقتی میگوید که هنوز ثابت نشده که مناسبترین غذا برای طفل، شیر مادرش است. من اعلام میکنم که این یک واقعیت کاملاً به ثبوت رسیده پزشکی است، و نه آنطور که این رفیق تصور میکند، فتیسیسم نسبت به طبیعی بودن، بلکه حقیقتی است که بوسیله آمار و مشاهدات و در تطابق کامل با دانش پزشکی ما تثبیت شده است. استادان مدتهاست که در تمام دانشکده های پزشکی اینرا تدریس می کنند که هر مادری می باید با شیر خودش بچه اش را تغذیه کند، چون شیر مادر بهترین غذایی است که یک طفل میتواند داشته باشد. غذاهای جایگزینی که آنطور سخاوت مندانه بوسیله تکنولوژی عرضه شده، هرگز نمیتواند جای شیر مادر را بگیرد. و این حکم حتی در صورت رعایت سختگیرانه دقتی، که موقع استفاده از تغذیه مصنوعی لازم است هم صدق میکند که البته چنین دقتی را میتوان تنها در خانه های نسبتاً مرفه رعایت کرد و نه در خانه های پرولتری. این استادان در تدریس شان آن زنانی را که فقر از خانواده هایشان و از بچه هایشان جدا می کند و به کار در کارخانه می کشاند فراموش کردند. اگر استادان آنها را فراموش کرده اند، حزب کارگران نباید آنها را فراموش کند. و اهمیت نکته مورد بحث باین دلیل باز هم بیشتر است که تقاضا برای کارگران زن در تولید هر ساله افزایش می یابد: هر سال تعداد بیشتری از زنان به کارخانه ها سرازیر میشوند و تعداد بیشتری از اطفال باین ترتیب از غذای طبیعی شان محروم میگردند. بنابراین، لازم میدانم که در برنامه مان جایی برای خواست زیر پیدا شود: هیچ مادری از امکان تغذیه طفلش توسط شیر خود محروم نگردد. باین دلایل پیشنهاد میکنم که مقرراتی بر شرایط کار زنان شیرده حاکم شود.

رفیق لایبر گفت که من، با پیش بینی «ایجاد شیرخوارگاه در رابطه با کارخانه ها» در طرحم، شیرخوارگاه ها را در مکان های غیر بهداشتی قرار داده ام، چون، بنابه گفته او، کاملاً معلوم است که شرایط خوب بهداشتی در کارخانه ها وجود ندارد. اما وقتی من گفتم «در رابطه با کارخانه ها» یک تعریف توپوگرافیک (مکان نگاری م.) را مد نظر نداشتم، منظورم این بود که هر جایی که زنان اشتغال دارند، تدابیر ذکر شده باید اتخاذ گردند. البته آن مکانی

که شیرخوارگاه در آن ایجاد میشود، باید طوری انتخاب گردد که ملزومات بهداشتی را برآورده کند.

باین دلیل است که من کماکان تاکید می کنم که بندی که پیشنهاد کرده ام، در برنامه گنجانده شود.

لیادف صحت گفته های سخنران قبلی را درباره مرگ و میر اطفال تأیید کرد. ولی با توجه به این واقعیت که این مساله هنوز باندازه کافی حلاجی نشده است، او پیشنهاد کرد که این موضوع به کمیسیون ارجاع شود و تا کنگره بعدی معوق بماند.

بروکر: همه کس اینرا میدانند که شیر خوارگاه مرگ و میر اطفال را کاهش میدهد. یگورف: من پیشنهاد میکنم که موضوع شیرخوارگاه را بگذاریم کنگره بعدی در باره اش تصمیم بگیرد.

پیشنهاد اول رد شد. نکته مربوط به شیرخوارگاه به تصویب رسید و در برنامه بعنوان ماده ۷ گنجانده شد.

مواد ۷ و ۹ پیش نویس ایسکرا – زاریا توسط کمیسیون بصورت یک ماده درهم ادغام شده بودند. (رجوع شود به ماده ۸ برنامه).

پوسادفسکی: بنظر من چه در پیش نویس قبلی و چه در پیش نویس حاضر، ماده ۷ در کلیت خود بطرز بدی تفهیم شده و اصلا با روشی که حزب ما باید نسبت به مسئولیت کارفرمایان در قبال سوانح کار و از کارافتادگی جزئی یا کامل کارگران در پیش بگیرد، مطابقت ندارد. بالاتر از همه، در اینجا ذکری از اصل مسئولیت جزائی کارفرما در قبال از کار افتادگی کارگر بعمل نیامده است. کارگر نه تنها بعنوان یک تولید کننده ارزش، بلکه همچنین بعنوان یک فرد رنج میبرد و زندگی و سلامت او باید حفظ شود. بند ۱۴ پیش نویس، که مسئولیت جزائی کارفرما را در موارد اهمال از رعایت قوانین ناظر بر حمایت کارگر پیش بینی میکند، بنظر من بکلی عاجز از آنست که تمام شرایط دیگری را که توسط قانون پیش بینی نشده را در بر بگیرد و آنجائیکه کارفرما تدابیر ایمنی را اتخاذ نکرده، در حالیکه میتوانسته این کار را بکند، باید مشمول مسئولیت جزائی قرار گیرد. به این سوال که «کارفرما کی تحت شمول مسئولیت مدنی قرار می گیرد؟» پیش نویس و فرمولبندی کمیسیون پاسخی نادرست، و بهر حال نادقیق میدهند. فکر میکنم جایی برای تردید وجود نداشته باشد که کارفرما باید همیشه تحت مسئولیت مدنی قرار داشته باشد. برای کارگران چه فرق میکند که کارفرمایان مقصر هست یا نه؟ موسسه مربوطه موظف است که بابت هر جراحتی که در جریان تولید

حادث شده، غرامت پردازد. تنها در یک مورد است که کارفرما از مسئولیت مدنی معاف میشود و آن موقعی است که کارگری عالما و عامدا به خود آسیب رساند. آنگاه به عهده کل جامعه است که بار مسئولیت را بدوش بگیرد.

اگر ما این دو اصل را برای خود بعنوان مبنا در نظر بگیریم و با حرکت از این اصول روش خود را در قبال مساله مورد بحث تعیین کنیم، باید تمام موارد از کارافتادگی را به سه دسته تقسیم کنیم:

۱- کارگر دچار از کار افتادگی میشود، در شرایطی که کارفرمایش تمام آن تدابیر ایمنی ممکن را که میتوانسته اتخاذ کند (و نه فقط آنهایی را که در قانون مقرر شده) اتخاذ نکرده است. در این مورد کارفرما هم از نظر جزایی و هم از نظر مدنی مسئول شناخته میشود.

۲- کارگر دچار از کار افتادگی میشود، در شرایطی که کارفرمایش تمام تدابیر ایمنی ممکن را بکار بسته است. کارفرما از مسئولیت جزایی معاف است، ولی از نظر مدنی مسئول است.

۳- کارگر عالما و عامدا بخود آسیب می رساند. کارفرما در اینجا از تمام مسئولیتها، اعم از جزایی و مدنی معاف است. ولی کارگر از دولت حقوق بازنشستگی دریافت می کند. با درنظر گرفتن تمام نکات فوق و با قایل بودن به این نکته، بعنوان یک شرط ضروری، که کفاره گناه(۶۷\*) باید همیشه بر دوش کارفرما باشد، پیشنهاد می کنم که طرح پیوست در این ماده از برنامه گنجانده شود.

**یگورف:** من با پیشنهاد پوسادفسکی مخالفم. در وهله اول به این دلیل که مسئولیت جزایی، در عقب مانده ترین سیستم های قضایی، از جمله مال روسیه، یکی از ملزومات است: اگر کارگری از داربست بیافتد، رئیس او معمار را تحت تعقیب قرار میدهد. ثانیاً بعقیده من پرداختن به جزئیات این مساله ضرورت ندارد. به گمان من، مساله از اراده کارفرما ناشی نمیشود و پیش کشیدن پای مسئولیت فردی در این زمینه غیر ممکن است: کل سرمایه داران باید تاوان پردازند. هر بار که سانحه ای رخ میدهد، قربانی آن باید شکایتی تسلیم کند که بسیار پردردسر است. مساله باید از طریق یک صندوق عمومی و یک دستگاه بازرسی حل و فصل شود. این مساله باید کمتر بصورت ذهنی مورد بررسی قرار گیرد: به کارگران آسیب دیده باید خسارت پرداخت شود، خواه سرمایه دار مقصر باشد یا نه، و کل طبقه سرمایه دار باید پاسخگو باشد. بر موسسه ای که کار در آن تحت شرایط خطرناکی انجام میشود، باید مالیات سنگینی بست.

مارتف: ترکیب کردن مسئولیت مدنی و جزایی، با وجود اینکه مسئولیت جزایی کارخانه داران را میترساند و به دادن امتیازاتی مجبورشان میکند، ضرورتی ندارد. کارخانه ها مدیرانی برای «جورکشی» دارند که وظیفه اختصاصی آنها به زندان رفتن است. پس، مسئولیت جزایی نتیجه ای دربر ندارد. بنابراین، من موافق بیمه دولتی هستم.

گورین بهمان دلایلی که قبلا ارائه شده بود، طرفدار مسئولیت شخصی بود.

لیادف: من طرفدار مسئولیت شخصی نیستم. رئیس ورشکست میشود و کارگران حق بازنشستگی شان را از دست خواهند داد. بنابراین، من موافق تحمیل یک مالیات عمومی بر کارخانه داران هستم.

لووف: من از بیمه دولتی طرفداری میکنم و پیشنهاد میکنم که اینرا اضافه کنیم: «بکار بستن اجباری تمام بهبودهای تکنیکی که کارگران را در برابر سوانح (خصوصا در معادن) حفظ می کند».

ارلف: من طرفدار مسئولیت جزایی هستم. این امر محرکی برای توسعه وسایل تکنیکی برای حمایت از کارگران فراهم میکند. جریمه چیزی است که فورا پرداخت میشود - چون هزینه آن از نصب یک ماشین گرانقیمت ارزان تر است.

یگورف پیشنهاد کرد که متن زیر اضافه گردد: «توسط تحمیل یک مالیات ویژه بر کارفرما، که بطور تصاعدی به تناسب خطرناک بودن شرایط کار در موسسه مربوطه افزایش یابد».

مارتینف پیشنهاد کرد که در اصلاحیه رفیق یگورف بعد از کلمات «خطرناک بودن»، کلمه «بی نظمی» افزوده شود.

پوسادفسکی پیشنهاد کرد که کل پاراگراف بشکل زیر فرموله شود: «وضع قانون در مورد مسئولیت مدنی و جزایی کارفرمایان در قبال از کار افتادگی کامل یا جزیی ناشی از سوانح با شرایط کار زیان آور».

تبصره: «کارفرما تنها در صورتی از مسئولیت جزایی معاف میشود که ثابت شود او نمیتوانسته از کار افتادگی کارگر را پیش بینی کند. کارفرما تنها در صورتی از مسئولیت مدنی معاف میشود که ثابت شود که کارگر عمدا به خود آسیبی رسانده است که باعث از کارافتادگی وی شده است».

وقتی رای گیری بعمل آمد، پیشنهاد پوسادفسکی و کلیه اصلاحیه ها رد شدند. ماده ۸ بشکلی که توسط کمیسیون تنظیم شده بود، بطور کامل تصویب شد.

ماده ۹، که با ماده ۸ پیش نویس قدیم مطابقت داشت با اصلاحات زیر به تصویب رسید: بعد از کلمه «پرداخت» کلمات «بصورت نقدی» و قبل از کلمه «قرارداد» کلمات «بدون استثناء» اضافه گردد.

پیشنهاد رفیق لیادف مبنی بر اینکه ماده ۱۵ پیش نویس قبلی بعد از ماده ۹ آورده شود، بتصویب رسید.

ماده ۱۵ (اکنون ماده ۱۰) به تصویب رسید.

سپس ماده ۱۱ (که بعضا با ماده ۱۰ سابق مطابقت داشت) تصویب شد.

ختم جلسه

### جلسه نوزدهم

(حاضرین: ۴۳ نماینده با ۵۱ اعتبارنامه و ۱۲ نفر با رای مشورتی)

وقتی جلسه شروع شد، ماده ۱۱ پیش نویس برنامه (پیش نویس ایسکرا - زاریا) یعنی ماده ۱۲ برنامه بصورت تصویب شده، قرائت شد.

لیادف پیشنهاد کرد که سه نکته زیر در این ماده گنجانده شود:

۱- ایجاد یک دستگاه بازرسی زراعی تمام موسسات کشاورزی که کارگران مزدی در آن کار می کنند.

۲- مواد ۱-۱۳ در مورد کلیه موسسات کشاورزی که کارگر استخدام می کنند نیز صدق کند.

۳- دهقانانی که زمین اجاره می کنند تا یا با کشت آن بخشی از محصول را بدست بیاورند و یا به این شرط که در زمین خود مالک هم کار کنند، بعنوان کارگران مزدی شناخته شوند و بدین ترتیب در حیطة صلاحیت دستگاه بازرسی زراعی قرار گیرند.

فکر میکنم که لازم است این نکات ملحوظ شود. گرچه موسسات کشاورزی، همانطور که گفته شده، باید زیر پوشش دستگاه بازرسی کارخانه ها در آیند، ولی این موضوع نیازمند تاکید است. بعلاوه، فکر می کنم که لازم است یک دستگاه بازرسی زراعی ویژه بوجود آید. بند سوم نشان میدهد که ما دهقانان اجاره دار را بعنوان پرولتاریا میشناسیم. برنامه ارضی ما

بطور کلی به پرولتاریا مربوط نمیشود، ولی در این بند ما بر پرولتراها تاکید میکنیم. لنین: من مخالف اصلاحیه رفیق لیادف هستم. دو بند اول آن زائد است، چرا که ما در برنامه مان خواهان حمایت کارگران در کلیه شاخه های اقتصاد هستیم، و بدین ترتیب کشاورزی هم شامل آن خواهد شد. در مورد بند سوم، این کاملاً به بخش ارضی مربوط است، ما موقعی که در باره پیش نویس برنامه ارضی مان بحث می کنیم، به این مساله خواهیم پرداخت.

رئیس: به تقاضای لیادف، ما در مورد بند اصلاحیه وی رای گیری می کنیم. دو بند اول از طرف تمام نمایندگان بغیر از یک نفر رد شد و لیادف سومین بند را پس گرفت. سپس کل ماده ۱۲ به رای گذاشته شد و باتفاق آراء به تصویب رسید. ماده ۱۳ قرائت شد.

گوسف: روشن نیست که آیا دستگاه بازرسی بهداشتی باید به هزینه کارفرمایان ایجاد شود و یا این به کمکهای پزشکی مربوط میشود. پیشنهاد می کنم که کلمه «و» بعد از «کارگر» حذف شود و بجای آن یک ویرگول قرار گیرد.

اصلاحیه به رای گذاشته شد و با ۱۸ رای موافق در مقابل ۳ رای بتصویب رسید. ماخف: ممکن است در شرایط کنونی عجیب بنظر رسد، ولی مساله اینست که وقتی کمک درمانی رایگان در کارخانه ها مورد تصویب قرار گرفت، اسامی کارگران در تمام طول بیماریشان در لیست حقوق ها باقی بماند. ما در برنامه مان چیزی در اینمورد نمی گوئیم، در حالیکه نمیتوان این مساله را نادیده گرفت.

یگورف: چیزی نمیتوان در مخالفت با این اصلاحیه گفت، جز اینکه مدتی که طی آن کارگر کماکان دستمزد می گیرد، باید مشخص شود. بیماری او ممکن است ده سال طول بکشد. پوسادفسکی اصلاحیه ای پیشنهاد کرد مبنی بر اینکه مطلب زیر به این ماده اضافه گردد: «کل سازمان بهداشتی \_ درمانی کاملاً از کارفرمایان مستقل باشد».

اصلاحیه ماخف (همراه با پرداخت حقوق کامل در دوران بیماری) با ۲۰ رای موافق در مقابل ۳ رای بتصویب رسید.

ماخف: من از اصلاحیه پوسادفسکی پشتیبانی می کنم، چون در صورتیکه پرسنل درمانی به کارفرمایان وابسته باشند، این وضع ممکن است به سؤ استفاده های بسیار منجر شود. اصلاحیه پوسادفسکی به رای گذاشته شد و با ۲۵ رای در مقابل ۴ رای به تصویب رسید. کل ماده ۱۳ به رای گذاشته شد و باتفاق آراء به تصویب رسید.

ماده ۱۴ قرائت شد.

ماخف: مسئولیت جزائی کارفرمایان در تمام ارگان های قانون مقرر شده است. آنچه که ما لازم است در ماده ۱۴ طرح کنیم این نکته نیست، بلکه حق هر فرد برای تحت تعقیب قرار دادن کارفرما بخاطر شکستن قانون حمایت کارگران است.

کوستیش: بنظر من اصلاحیه غیر ضروری است. در شرایط حاضر کارفرمایان تابع هیچ نوع مسئولیتی نیستند.

ماخف اصلاحیه خود را پس گرفت.

کل ماده ۱۴ به رای گذاشته شد و باتفاق آراء به تصویب رسید.

ماده ۱۵ قرائت شد.

لایبر: منظور از «دادگاه های صنعتی» چیست؟ آیا ترکیب آنها تابع رشته های کار است؟  
لنین: بله، البته.

کل ماده ۱۵ قرائت شد و باتفاق آراء به تصویب رسید.

ماده ۱۶ قرائت شد.

کوسترف: دفاتر کاریابی برای کارگران بسیار حائز اهمیتند و بنابراین باید منحصرأ دربر گیرنده کارگران باشند.

لایبر: من یک اصلاحیه پیشنهاد می کنم: «دفاتر استخدام در کلیه شاخه های تولید توسط نمایندگان سازمان های کارگری اداره شوند».

مارتف: من میخواهم چند کلمه ای در توضیح اینکه چرا این ماده به این شکل به تصویب رسید، صحبت کنم. ما میخواستیم ایجاد این قبیل دفاتر کاریابی را برای کارگران کشاورزی هم در نظر بگیریم. از آنجا که این دسته از کارگران عقب افتاده ترند و در این امور ناوارد هستند، ممکن نبود پیشنهاد کنیم، آنها دفاتر کاریابی را اداره کنند. در نتیجه ما این شکل جمله بندی را انتخاب کردیم. امیدوارم که ما در هر فرصتی که دست دهد بخاطر شرکت فعالانه تر کارگران در دفاتر کاریابی مبارزه کنیم.

یگورف: من با این ملاحظه موافقم. از هر چه بگذریم، دفاتر کاریابی عوامل استخدام هستند، که مسئولیت اعضای آن در تماس قرار دادن افراد با یکدیگر است. هیچ قانونی نمیتواند این مسئولیت را بعهده یک سازمان کارگری خاص بگذارد.

پلخانف: فکر میکنم رفیق یگورف منظور رفیق لایبر را درک نکرده است. نمیتوان با این اصلاحیه از زاویه عملی بودن آن مخالفت کرد. بطور مثال، در سوئیس دفاتر کاریابی همین



اکنون توسط کارگران اداره میشوند. ولی، نظر مارتف درست است.

ماخف: وقتی مراکزی برای استخدام کارگران کشاورزی سازمان داده شوند، قاعده این است که به این کارگران چیزی داده شود که شکم هایشان را سیر کنند. و علیرغم اعتراضات اعضای زمستوو، بیکاران نیز مشمول این قاعده خواهند بود. ولی ما در برنامه مان بیکاران را فراموش کرده ایم.

موراویف: من، بنابراین، این اصلاحیه را پیشنهاد می کنم: «ایجاد مراکز درمانی و تغذیه در مکان هایی که بصورت محل تجمع موقتی (فصلی) کارگران در میاید».

پیشنهاد لایبر مبنی بر اینکه بعد از کلمه «تولید»، عبارت «تحت اداره سازمانهای کارگری» بیاید، به رای گذاشته شد و با ۱۹ رای در مقابل ۱۰ رای رد شد.

اصلاحیه موراویف به رای گذاشته شد و باتفاق آراء بغیر از یک رای رد شد. پیشنهاد کوسترف مبنی بر اینکه «دفاتر کاریابی برای کارگران صنعتی تماما توسط خود کارگران اداره شود»، به رای گذاشته شد و با رای اکثریت و تنها یک رای موافق رد شد.

ماده ۱۶ به رای گذاشته شد و با رای اکثریت به تصویب رسید.

بخش مقدماتی برنامه ارضی قرائت شد.

لایبر: ما فکر میکردیم در این باره گزارشی خواهیم داشت.

لنین: باید گفته شود که ما گزارشی تهیه نکرده ایم. کمیسیون نتوانست از عهده این مساله برآید.

در پاسخ به سوالی از طرف یگورف، رئیس گفت که در بحث درباره برنامه ارضی، آنها به روال عادی مباحثه، یعنی آئین نامه مصوبه آغاز کنگره، استناد خواهند کرد.

لنین: من اصلاحیه ای پیشنهاد می کنم: بجای «معطوف خواهد بود» باید بگوئیم «قبل و پیش از هر چیز خواستار میشود».

یگورف: من نمیدانم چطور میتوانیم درباره این پنج سطر بحث کنیم. موضوع برنامه ارضی ما روشن نشده است. پیشنهاد می کنم که حداقل کل برنامه را بخوانیم و بعد یک بحث عمومی داشته باشیم. این پنج سطر نظریه نویسنده را نشان میدهند، اما اینکه چگونه اینها به کل برنامه مربوط میشوند ناروشن است.

این پیشنهاد به رای گذاشته شد و به تصویب رسید.

برنامه ارضی خوانده شد.

مارتینف: برنامه ارضی که بما ارائه شده بر اصول کاملا محکمی استوار است. ما در

آستانه انقلابی قرار داریم که باید نهایتا بساط نظام کهنه رده های اجتماعی و سرواژ را برچیند و جای خود را به یک نظام بورژوا – دموکراتیک بدهد. این انقلاب میتواند و باید بشیوه های انقلابی – یعنی بدون در نظر گرفتن حقوقی که تاریخا کسب شده است – با کلیه مناسباتی که بر مبنای نظم کهن ظهور کرده اند، تسویه حساب کند. این انقلاب به مبنای نظم جدید، که زمان برچیدنش هنوز فرا نرسیده است، کاری نخواهد داشت. انقلاب حاضر اساسا وظیفه تاریخی بورژوازی است. اما حزب پرولتاریا هم باید انجام آن وظایفی را که بورژوازی می بایست انجام دهد ولی انجام نداده است، بعهده بگیرد. این اصل اساسی برنامه ماست. اما پیدا کردن برخی نکات اساسی در این برنامه که از این پیروی نمیکند، کار مشکلی نیست.

من دو نکته را مد نظر دارم: بازپرداخت وجوه دیونی که از ۱۸۶۱ از دهقانان گرفته شده و برگرداندن زمین هایی که در ۱۸۶۱ از تصرف آنان بدر آمده است. بنظر من چنین میرسد که هدف این دو بند نه الغاء آن مناسبات نیمه سرواژ است که تا هم امروز به بقاء خود ادامه داده اند، بلکه هدف آن صرفا جبران یک بیعدالتی تاریخی است. این در مورد نکته اول واضح است. ولی در مورد نکته دوم هم صحت دارد. اولاً، هنوز مسلم نشده است که در زمان آزادی دهقانان، آن زمین ها عمدتا بخاطر حفظ مناسبات ارباب رعیتی از تصرف آنها خارج شده است. ثانیاً، در طول دوره ای که سپری شده، روستاها دستخوش تحول اقتصادی عمیقی گشته اند. بسیاری از «اراضی غصبی» (۶۸\*) که زمانی چنان نقشی داشتند، اکنون دیگر آن نقش را از دست داده اند، از سوی دیگر، بسیاری از اراضی غصبی اکنون بعنوان ابزاری برای انقیاد دهقانان اهمیت یافته اند. و بالاخره مناسبات ارباب رعیتی کنونی میان اجاره داران و ملاکین ربطی به مجموعه قدیمی «امتيازات اجتماعی» که دهقان و ارباب نجیب زاده را در برابر هم قرار میداد، ندارد. بنابراین استرداد اراضی غصبی هدف تدوین کنندگان برنامه را تامین نخواهد کرد و هدفی که این تدابیر عملا متحقق میکند، آن هدفی نیست که ما بتوانیم در مقابل خود قرار دهیم. ما نمیتوانیم بطور اختیاری خواستار جبران این بیعدالتی خاص تاریخی شویم، در حالیکه از اینطریق، بطور غیر مستقیم، سایر بیعدالتی ها را باصطلاح توجیه میکنیم، نمیتوانیم خواستار شویم که درست همان زمینهایی که دهقانان در ۱۸۶۱ رویشان کشت و زرع میکردند، به آنها برگردانده شود. چون علی الاصول حق مالکین را نسبت به زمین هایی که پیش از ۱۸۶۱ بتصرف درآورده اند، برسمیت نمی شناسیم. اگر ما اکنون خواست ملی شدن اراضی را مطرح کنیم، در این امر ملاحظاتی راهنمای ما بوده که هیچ

ربطی به مساله حق ندارد. اگر می‌خواهیم اصلی را که در برنامه گنجانده شده بطور پیگیر به مرحله اجرا در آوریم، لازم است آن اراضی و ملحقاتشان را که امروز از طرف زمینداران بزرگ بعنوان وسیله ای برای تحمیل وابستگی نیمه سرواژ به مردم اطرافشان مورد استفاده قرار می‌گیرد، مشخص کنیم و آن اراضی را صرف نظر از اینکه کی و چطور مال آنها شده مصادره کنیم.

گورین: ماده چهارم برنامه ارضی با این ملاحظه مورد دفاع قرار می‌گیرد که خرده مالکی آزاد در مقایسه با اجاره نیمه سرواژ زمین های غصبی، به معنای یک انقلاب اجتماعی است. اما اجاره داری آزاد خرد، در این رابطه، نسبت به مالکیت خرد آزاد در مرتبه پائین تری قرار ندارد. بجای مالکیت خرد که پیشنهاد شده، میتوان اجاره آزاد اراضی غصبی را یا از طریق ارزیابی زمین یا از طریق استاندارد کردن اجاره داری سازمان داد. این استاندارد کردن باید بترتیب زیر باشد: ۱) کیفی، بمعنای جایگزین کردن اجاره جنسی (کار یا محصول) با اجاره نقد و ۲) کمی، بمعنای تعیین کردن مبلغ اجاره. اما اجاره داری خرد آزاد زمین های غصبی که به این ترتیب مقرر شده باشد، همچنین دارای امتیازی بر مالکیت خرد آزاد است، که این یک امتیاز اقتصادی است، باین ترتیب که چون اجاره داری خرد، تا آنجا که به وسایل تکنیکی تولید مربوط میشود (یعنی کلیه وسایل تولید بغیر از زمین) مالکیت خرد هم هست، شکل اقتصادی ای است که به شکل پرولتری نزدیک تر است، چرا که اینجا بخشی از مایملک، یعنی زمین، قبلا مصادره شده است. بعلاوه اجاره دار خرد کمتر به زمین وابسته است و بنابراین زودتر از جهالت روستایی رها میشود. بالاخره با در نظر گرفتن اینکه بخشی از دهقانان در موقعیت نیمه پرولتری قرار دارند و میتوانند موضع پرولتاریا را اتخاذ کنند، امید به بازپس گرفتن زمینهای غصبی، ناگزیر ایدئولوژی ضد پرولتری را در محیط تقویت میکند. لازم بتذکر است که، اساسا، استرداد زمین های غصبی هیچ چیز را در زمینه الغاء مناسبات نیمه سرواژ تغییر نمیدهد. مناسبات نیمه سرواژ مبتنی بر اراضی غصبی از طریق تورم خارق العاده جمعیت روستایی که موقعیت تولیدی عقب افتاده توانایی جذب آنها را ندارد، بوجود میاید. اما همین عقب افتادگی تولید، حتی بعد از آنکه زمین های غصبی مسترد شدند، در نتیجه تکه تکه شدن غیر قابل اجتناب زمین، دهقانان را مجبور به شخم زدن اراضی مذکور خواهد کرد و در نتیجه نقش خاص آنها را بعنوان اراضی کمکی از آنها خواهد گرفت. دهقانان بار دیگر ناگزیر خواهند شد از مالکین همسایه زمین های کمکی درخواست کنند و بار دیگر به ورطه مناسبات نیمه سرواژ سقوط خواهند نمود. بحق میتوان گفت که

زمان حاضر بسیار استثنایی است، لحظه ای که ما در آستانه یک انقلاب قرار داریم. در این لحظه ما نمیتوانیم از مایه گذاشتن همه چیز برای یک چیز کوچک صرف نظر کنیم، چرا که از این طریق امکانات زیادی بوجود میآیند که به انقلاب ابعادی میدهد که آنرا با انقلاب کبیر فرانسه در یک سطح قرار میدهد – این نظر رفیق آکسلرود است که در یک گفتگوی خصوصی با من در میان گذاشت. بدیهی است که با درک این مطلب ما نباید از نظر کمی تا ماوراء نقطه ای پیش برویم که در آن کمیت به کیفیت بدل میشود تا بعد از آن بتوانند ما را ملامت کنند که به سبک انقلابیون سوسیالیست به عوامفریبی حرفه ای دست زده ایم. اما به این ترتیب، باید قبول کنیم که ماده چهارم صرفا دارای اهمیت تبلیغاتی است.

**آکسلرود:** باید به رفیق گورین خاطرنشان کنم کلماتی که از قول من نقل کرد به کلیت برنامه مربوط میشود. من اضافه کردم که ما لازم است اهمیت تبلیغی اراضی غصبی را برای تسریع جریان و حادثر کردن مناسباتی که ما را به طغیان نهایی نزدیکتر میکند، در نظر داشته باشم.

**یگورف:** بحث ما بعلت فقدان یک گزارش مقدماتی بمیزان قابل ملاحظه ای دشوارتر شده است. برنامه سوسیال دموکراتیک در کلیت خود برای ما تازگی ندارد، ولی بخش ارضی این برنامه کمتر از هر بخش دیگری مورد روشننگری قرار گرفته است. درست است که راجع به این موضوع در نشریات ما بحث شده ولی حتی با این وجود بهتر بود که باختصار جمع بندی و توجیه میشد. اهمیت این برنامه برای من روشن نیست. آیا این برنامه ای برای خود ماست، یعنی آیا خواستههای ما را مشخص میکند، یا اینکه قصد ما توده ای کردن آن است؟ مساله ارضی یکی از اساسی ترین مسائل است. انقلاب قریب الوقوع روسیه، تا آنجا که به دهقانان مربوط میشود، اگر کاملا نظیر انقلاب کبیر فرانسه نباشد، وجوه اشتراک بسیاری با آن انقلاب دارد. مساله دهقانان اولین مساله ای است که حل خواهد شد و دهقانان در حل آن شرکت خواهند کرد. دهقانان، مسلما، پاره ای خواست مطرح خواهند کرد که تا حدودی تامین خواهد شد. بنابراین، سوسیال دموکراتها، احتمالا، ابتدا و پیش از هر چیز در برنامه خود روشن خواهند کرد که پروسه اقتصادی، بهنگام وقوع انقلاب، توانایی دادن چه امتیازاتی را به دهقانان خواهد داشت. شاید این همان چیزی باشد که نویسندگان برنامه در نظر داشته اند. من هم با آنها موافقم که این مساله فوق العاده مهم است. اما اگر منظور آنها این بوده که دهقانان را به کار تسویه حساب بکشانند و شعار عمل برای آنها تنظیم کنند، در این صورت برنامه شان دردی را دوا نخواهد کرد، چون انقلابیون سوسیالیست با طرح شعار تقسیم زمین که بمراتب

تهییج کننده تر از شعار ﴿استرداد﴾ اراضی غصبی است، گوی سبقت را از ما خواهند ربود. اگر بخواهیم وارد جزئیات شویم، مایلم پیرسم که آیا هرگز از طریق آمار ثابت شده است که دهقانان در اراضی غصبی زندگی بدتری دارند و آیا میتوان از روی یقین گفت که فقر دهقانان در یک محل معین از اراضی غصبی ناشی میشود؟ و آیا میتوان ثابت کرد که اوضاع در جائیکه اراضی غصبی بزرگتر است، خراب تر میباشد؟

لایبر: من میخواهم همان نکاتی را عنوان کنم که رفیق یگورف مطرح کرد. مسلما گفتن اینکه چه چیزهایی نباید در برنامه باشد بمراتب آسان تر است تا گفتن اینکه چه چیزهایی باید در آن باشد. ولی من مایلم ویژگی عمومی را خاطر نشان کنم که بخش ارضی برنامه ما را از بقیه بخش ها متمایز میکند و آن ناچیز بودن مطالبات عنوان شده است. در حالیکه در بخش های دیگر ما خواستهای حداکثرمان را مطرح میکنیم، در اینجا تنها یک خواست مطرح شده و آنهم لزوم امحای بقایای مناسبات فئودالی است. اما اگر زندگی در روسیه چنان مسیری داشته که بقایایی از سرواژ را در چهارچوب نظم بورژوایی در آنجا حفظ کرده، برنامه ما باید نه تنها نظر منفی در قبال این بقایا را منعکس کند، بلکه باید اصلاحات رادیکالی برای دهقانان یا عناصر معینی از آنها را نیز بطور اثباتی شامل شود.

بعلاوه، آیا یک برنامه ارضی برای کل ح. ک. س. د. ر. کافی است؟ هنگامی که راجع به مطالبات حداکثرمان صحبت میکردیم، روشن بود که این مطالبات به تمامی پرولتاریا مربوط میشود. اما وقتی به مطالبات حداقل برنامه ارضی میرسیم، باید به شرایط خاص کار در نقاط معین توجه کنیم. بطور مثال، مناسبات ارضی در لهستان در شرایط تاریخی متفاوتی از روسیه شکل گرفته است. برخی نکات برنامه ارضی حزب ممکن است با شرایط برخی نقاط روسیه سازگار نباشد. مثلا میتوان به مورد حزب سوسیالیست لهستان اشاره کرد که آنجا که به دهقانان لهستانی مربوط میشود، برغم فقدان چنان بقایایی از سرواژ که بتواند همه اقشار دهقانان را برای مبارزه علیه آن بقایا متحد کند، و برغم این واقعیت که تمایزات میان دهقانان مزبور بسیار رشد یافته است، باز هم ضمن تبلیغات خود در میان دهقانان (آنطور که در گازتالودوا، ارگان آنها میتوان دید) همیشه کل دهقانان و نه پرولتاریای روستا به تنهایی را، مورد خطاب قرار میدهد. بنابراین، آنچه که ممکن است برای سوسیال دموکراتهای روسیه کاملا صحیح و مناسب باشد، برای حزب سوسیالیست لهستان ممکن است زیان بخش بوده و با موضع طبقاتی برنامه شان ناسازگار باشد برنامه ای که ما باید علیه آن مبارزه کنیم، همانطور که علیه برنامه انقلابیون سوسیالیست مبارزه میکنیم. نتیجتا، برنامه ارضی ما باید

یا با سراسر روسیه خوانایی داشته باشد، که در اینصورت باید تنها نظرات عمومی را مطرح کند، و یا برنامه این نظرات را مشخص خواهد کرد، که در این صورت برنامه ای برای فقط سوسیال دموکراتهای روسیه است. در صورت دوم، ما باید، بنابراین، اجازه دهیم که گروه های مختلف ملی و منطقه ای حزب برنامه های خودشان را مطرح کنند. لازم بتذکر است که، از قضا برنامه ما حتی یک بند از آنچه در برنامه احزاب اروپای غربی گنجانده شده را دربر نمیگیرد. فکر میکنم، درست تر است، که اصول پایه ای که بر اساس آن با دهقانان برخورد میکنیم را مشخص کنیم، و در مورد اقدامات مشخص، برنامه مان را همراه با روشن شدن مسائل گوناگون تکمیل نمائیم.

تروتسکی: رفیق یگورف گفت، برنامه ارضی ما با برنامه عمومی مان تفاوت کیفی دارد. البته که دارد. این تفاوت در همان پنج سطر و یا نه حتی پنج، بلکه سه سطر آن بخشی فرموله شده که به اصول میپردازد، همان اصولی که رفیق یگورف با طعنه مورد اشاره قرار داد.

«بمنظور پایان دادن به بقایای سرواژ که قید سنگینی بر گردن دهقانان است، و برای آنکه مبارزه طبقاتی در روستا آزادانه بسط یابد، هدف حزب عبارت از این خواهد بود که...».

برنامه حداقل عمومی ما حداکثری را که میتوانیم از نظام سرمایه داری خواستار شویم، بیان میکند. برنامه ارضی ما خواهان پاکسازی محدودیت های فئودالی از سر راه این نظام سرمایه داری بطور کلی است. و این جواب رفیق لایبر است که از «ناچیز بودن» مطالبات برنامه ارضی ما ابراز شگفتی میکند. رفیق لایبر میپرسد، ما با چه به سراغ دهقانان میرویم؟ چرا خود را به برنامه ارضی ای که فقط علیه بقایای سرواژ است، محدود میکنیم؟ چرا ما همچنین یک برنامه ارضی منطبق با نظام سرمایه داری بطور کلی تنظیم نمیکنیم؟ ولی ما باید بپرسیم که آیا سوسیال دموکراتها به چنین برنامه ای احتیاج دارند. رفیق لایبر تصور میکند که این عرصه از مناسبات ارضی یک گتوی (۶۹\*) اقتصادی و یا آرکادیای (۷۰\*) اقتصادی (هر کدام که ترجیح میدهید) است که قوانین تکامل سرمایه داری برای آن نوشته نشده است. ما با این موافق نیستیم. و به این دلیل ما بیک برنامه ارضی عمومی احتیاج نداریم. ما نه فقط با برنامه ارضی «ناچیزمان» که یک هدف خاص را دنبال میکند، بلکه با کل برنامه سوسیال دموکراتیک مان، شامل اصول و مطالبات حداقل، سراغ دهقانان میرویم. ما قادر نیستیم که یک «سوسیالیسم ارضی» خاص بشکل تعاونیها و غیره، بسازیم. اینکار را ما به انقلابیون سوسیالیست میسپاریم.

اما آیا برنامه «ناچیز» ما دارای اهمیت همگانی است؟ رفیق یگورف میپرسد، آیا میتوان اثبات کرد که هر جایی که اراضی غصبی وجود دارد، وضع دهقانان بدتر است؟ من اعتراف میکنم که نمیتوانیم. اما این چه معنایی دارد؟ ما نمیتوانیم ثابت کنیم که اوضاع پرولتاریا در هر جایی که دستمزد جنسی دریافت میدارد، بدتر است. اما این مساله مانع از آن نمیشود که ما خواهان ممنوع شدن پرداخت دستمزد جنسی باشیم، ولو اینکه تنها در یک کشور این روال حفظ شده است.

من در اینجا با رفیق لایبر مخالفم که میگوید چون ما یک برنامه مشترک را مورد بحث قرار میدهیم، نیازی نیست مطالباتی را که به نقاط و ملتهای معین مربوط میشود تنظیم کنیم. برنامه ارضی از امحاء بقایای سرواژ در اورال، آلتای و در «منطقه باختری» و سایر بخش های کشور سخن میگوید. ولی رفیق لایبر تفاوت مابین خصلت یکسان کننده تکامل سرمایه داری (چیزی که برنامه عمومی ما متوجه آن است) و خصلت متمایز بقایای فئودالی را که توسط تنوع فوق العاده شان مشخص شده و در اشکال قانونی تثبیت شده است (چیزی که بخش ارضی برنامه ما متوجه آنست) درک نمیکند. ما باید این تنوع را بحساب بیاوریم. اگر سرواژ تنها در استان تور حفظ شده بود ما میبایست خواستار «الغاء سرواژ در استان تور» میشدیم. اگر در لهستان، بنا به مشاهده رفیق لایبر، چنین بقایایی آنطور که در آلتای وجود دارد مشاهده نمیشود، این هیچ مشکلی برای ما در رابطه با تبلیغ میان دهقانان لهستان ایجاد نمیکند. ما با بخش عمومی - دموکراتیک برنامه مان سراغ دهقانان لهستانی میرویم، ما با تبلیغ مان برای سوسیالیسم سراغ تهیدستان روستا میرویم. ما آنها را قبل از آنکه از نظر اقتصادی پرولتریزه شوند، از نظر سیاسی «پرولتریزه» میکنیم.

لنین: من ابتدا به نکته کوچکی که در جریان مباحثات پیش کشیده شد، اشاره میکنم. رفیق یگورف اظهار تاسف کرد که گزارشی که احتمالاً میتوانست کلیه مباحث ما را تسهیل و هدایت کند، وجود نداشت. از آنجا که من بعنوان مخبر انتخاب شده بودم، لازم میبینم که بخاطر فقدان گزارش از خودم دفاع کنم. و در دفاع باید بگویم که من گزارشی دارم؛ و آن پاسخ من به رفیق X (۱) است، که در واقع پاسخی است به وسیعترین اعتراضات و سؤال تفاهماتی که از برنامه ارضی ما ناشی شده و در میان کلیه نمایندگان کنگره توزیع شده است. گزارش، گزارش است، گیرم آنرا بجای خواندن در کنگره، چاپ و در بین نمایندگان توزیع کرده باشند.

من در اینجا به سخنرانی آن دو نفری میپردازم که متاسفانه به گزارش من هیچ توجه ای

نکردند. بطور مثال رفیق مارتینف، وقتی که کراراً در باره جبران یک بیعدالتی تاریخی صحبت میکرد، درباره یک رجعت بی اساس به چهل سال گذشته، درباره نابود کردن فنودالیسم متعلق نه به امروز، بلکه فنودالیسمی که در دهه ۶۰ وجود داشته و قس علیهذا، صحبت میکرد، او نشان داد که حتی نوشته های قبلی در مورد برنامه ارضی مان را هم بحساب نیاورده است، در پاسخ به این بحث ها من ناچار به تکرار صحبت‌هایم هستم. اگر ما واقعا مبنای خود را صرفاً بر اصل «جبران یک بیعدالتی تاریخی» قرار داده بودیم، میبایستی تنها عبارت پردازیهای دموکراتیک را مد نظر قرار میدادیم. ولی ما به بقایای نظام رعیت داری (۷۱\*) که در اطرافمان وجود دارد، به واقعیت امروز، به آنچه که امروز مانع پیشرفت مبارزه پرولتاریا برای آزادی است استناد میکنیم. ما را متهم میکنند که میخواهیم به گذشته دور برگردیم. این اتهام فقط جهل متهم کنندگان را نسبت به آشکارترین حقایق مربوط به فعالیت سوسیال دموکراتهای تمام کشورها برملا میکند. در همه جا آنها هدف خاتمه دادن به آنچه بورژوازی ناتمام گذاشته است را پیش روی خود میگذارند و برای این هدف کار میکنند. این درست همان کاری است که ما انجام میدهیم. و برای انجام این کار ما ناگزیریم به گذشته رجعت کنیم و این آنچه است که سوسیال دموکراتها در همه کشورها انجام میدهند، و همیشه به سال ۱۷۸۹ شان، یا به سال ۱۸۴۸ شان رجعت میکنند. به همین منوال، سوسیال دموکراتهای روسیه چاره ای جز بازگشت به سال ۱۸۶۱ خود ندارند، و این کار را مجدانه تر و مکرراً هم انجام میدهند، زیرا باصطلاح «اصلاحات» دهقانی ما در جهت تغییرات دموکراتیک نتایج بسیار اندکی به ارمغان آورده است.

در مورد رفیق گورین، او هم همان اشتباه معمول بفراموشی سپردن قید و بند سرواژ که واقعا وجود دارد را مرتکب میشود. «امید به بازپس گرفتن زمین های غصبی، بناگزیر وابستگی دهقان خرد را به ایدئولوژی ضد پرولتری حفظ میکند». اما در واقعیت امر، نه «امید» بدست آوردن زمینهای غصبی، بلکه خود زمین های غصبی موجود است که لزوماً قید و بند سرواژ را حفظ میکند، و از این قید و بند، از این اجاره داری سرف مابانه اراضی، گریزی نیست مگر با تغییر اجاره داران کاذب به مالکین آزاد.

و مطلب آخر، رفیق یگورف از نویسندگان برنامه در مورد اهمیت برنامه سوال کرد. او پرسید که آیا برنامه نتیجه ای است که از تلقیات پایه ای ما در مورد تکامل اقتصادی روسیه گرفته شده، یا نوعی پیش بینی علمی در باره نتیجه محتمل و ناگزیر تغییرات سیاسی است؟ (که در اینصورت رفیق یگورف ممکن است با ما موافقت کند) و یا برنامه ما، در



عمل، یک شعار تبلیغی است؟ در این صورت ما نخواهیم توانست روی دست انقلابیون سوسیالیست بلند شویم و بنابراین برنامه را باید اشتباه بدانیم. باید بگوییم که تمایزی را که رفیق یگورف ترسیم میکند، درک نمیکنم. اگر برنامه ما حالت اول را تامین نمیکرد، اشتباه میبود و نمیتوانستیم آنرا بپذیریم. اما، اگر برنامه درست است، نمیتواند نتیجه ای جز این داشته باشد که عملاً شعار مناسبی برای تبلیغ بدست دهد. تناقض مابین آلترناتیوهای رفیق یگورف صرفاً ظاهری است، و در واقعیت نمیتواند وجود داشته باشد، برای اینکه یک تصمیم تئوریک صحیح، موفقیت پایدار در تبلیغات را ضمانت میکند. و برای موفقیت پایدار است که ما تلاش میکنیم و ابدا دغدغه ای از شکستهای موقتی بخود راه نمیدهیم.

بهمین منوال، رفیق لایبر ایراداتی را که مدتهاست رد شده، تکرار کرد و ضمن ابراز تعجب از «ناچیز بودن» برنامه ما، خواستار اصلاحات رادیکال در زمینه ارضی شد. رفیق لایبر تفاوت مابین بخش های دموکراتیک و سوسیالیستی برنامه را فراموش کرده است. آنچه را که او بعنوان «ناچیز بودن» برداشت کرده، فقدان هر چیز سوسیالیستی در یک برنامه دموکراتیک است. او توجه نکرده که بخش سوسیالیستی برنامه ارضی ما در جای دیگری است، یعنی در بخش مربوط به کارگران که به کشاورزی هم مربوط میشود. فقط انقلابیون سوسیالیست اند که با بی اصولی نمونه خود، میتوانند مطالبات دموکراتیک و سوسیالیستی را با هم اشتباه کنند و مداوما هم این کار را میکنند. حزب پرولتاریا، موظف است که این مطالبات را به شدیدترین شکل، از یکدیگر جدا و متمایز کند.

گورین: رفیق لنین جواب مرا نداد. من درباره نفس قضیه بحث نکردم، فقط گفتم که ماده ۴ ما را به بهترین وجه ممکن از شر مناسبات سرواژ خلاص نمیکند. سیستم من بهتر است. و از آنجا که کسی اعتراضی به آن نکرده، نتیجه میگیرم که این سیستم رد نشده است. چیزی که من میگویم این است: باوجود آنکه قبول دارم که اراضی غصبی دلیل مناسبات شبه سرواژ است، ولی فکر نمیکنم که استرداد آنها نقطه پایانی برآن مناسبات بگذارد. بعقیده من الغاء سیستم کار اجباری و پرداخت دستمزد جنسی و قس علیهذا بهتر در خدمت پایان دادن به مناسبات سرواژ عمل میکند. اگر زمین های غصبی به دهقانان باز گردانده شود، آن مناسبات بزودی رجعت خواهد کرد، چون کمبود زمین دهقانان را ناگزیر خواهد ساخت که به اجاره کردن زمین از نجیب زادگان متوسل شوند. در سیستم من فقط اجاره داران آزاد وجود دارند که زمین را با شرایطی غیر از ترتیبات مبتنی بر اصول سرواژ اجاره میکنند. بدین ترتیب من شرایطی را پیشنهاد میکنم که تحت آن بخشی از دهقانان فقط مالک وسائل تکنیکی تولید

هستند و لاجرم بسیار بیشتر پرولتریزه خواهند شد. بعلاوه، چنانکه میدانیم، زمین بیش از هر چیز دیگر دهقان را وابسته میسازد. در سیستم من این اتفاق نمی افتد. من اجاره داری سرواژ را به اجاره داری بورژوازی متحول میکنم.

مارتینف: رفیق لنین در پاسخ به من مشت به دری نایسته کوبیده است. او میگوید: «پرولتاریا باید کاری را که بورژوازی ناتمام گذاشته، باتمام برساند». من با آغوش باز از این گفته استقبال میکنم. ولی چنین نظری را چگونه باید برداشت کرد؟ آیا مفهومی این است که اگر بورژوازی لوئی شانزدهم را اعدام نکرده بود، در آن صورت ما میبایست که بهنگام سلطنت لوئی هجدهم، نه نماینده فعلی رژیم سلطنتی بلکه مظهر سابق آن را که قبلا مرده بود، اعدام کنیم؟ گمان نمیکنم. اگر بورژوازی در زمان خود فتودالیسم را ملغی نکرده، یا آنرا کاملا ملغی نکرده، ما اکنون وظیفه داریم فتودالیسم را ملغی کنیم، ولی فتودالیسم را در آن شکلی که الان وجود دارد، نه در آن شکلی که ۴۰ سال پیش وجود داشته است. ولی رفیق لنین پاسخ میدهد که «اراضی غصبی سال ۱۸۶۱، هنوز هم بعنوان منشاء رعیت داری بکار میرود؛ آمار نشان میدهد که میان توزیع اراضی غصبی و توزیع مناسبات ارباب رعیتی ارتباط تام و تمام وجود دارد». من تاکید میکنم که نه تنها چنین ارتباط تام و تمامی وجود ندارد، بلکه نمیتواند هم وجود داشته باشد. حتی در زمان آزادی دهقانان هم، وقتی دولت و زمینداران مبادرت به غصب این اراضی کردند، محرکشان علاقه به حفظ مناسبات سرواژ نبود. آمار نشان میدهد که طبق یک قاعده کلی، غصب این اراضی اهداف مختلفی داشته است. هر جا که اشتغال در صنعت (۷۲٪) بالا و زمین کم حاصل بوده، وجوه بازخريد آزادی بسیار بالاتر، ولی اراضی مصادره شده بسیار ناچیز بوده است. در جائیکه اشتغال در صنعت معدود و زمین حاصلخیز بوده، مقدار بازخريد آزادی نسبتا پائین و درصد اراضی غصبی نسبتا بالا بوده است. بدین ترتیب ممکن است ارتباطی میان توزیع اراضی غصبی و سودآوری زمین وجود داشته باشد، نه میان توزیع اراضی غصبی و اجاره داری مبتنی بر ارباب رعیتی، و در واقع، در جنوب، در روسیه جدید، نه کشاورزی رعیتی، بلکه کشاورزی سرمایه داری حاکم است، حال آنکه در این نواحی بود که بالنسبه وسیع ترین درصد اراضی توسط ملاکین غصب شد و از دست دهقانان خارج گردید.

نتیجتا، تدبیری که از طرف تدوین کنندگان برنامه به ما پیشنهاد شده، ابا با آن اصل کلی درستی که در همین برنامه عنوان شده و ما را به نابودی انقلابی کلیه بقایای مناسبات سرواژ فرا میخواند، مطابقت ندارد. این تدبیر پیشنهادی ناچیز است. ولی ابا نه بدان دلیل که

امتیازات اندکی به دهقانان خواهد داد. ما نمیتوانیم راهنمای خود را معیارهای متعلق به انقلابیون سوسیالیست قرار دهیم، کسانی که بر ایشان آن تدابیری انقلابی تر است که دهقانی تر باشد. این تدبیر ناچیز است، زیرا عملا نه از اصول انقلابی، بلکه از نقطه عزیمتی ناچیز، یعنی صرفا جبران یک بیعدالتی تاریخی سرچشمه میگیرد.

یگورف: تا آنجا که به بخش تئوریک برنامه مربوط میشود، جواب های تروتسکی و لنین مرا قانع کرده است. من کاملا موافقم که پروسه اقتصادی دوتا نیست. اما در مورد لایبر، من نمی فهمم که او چرا نقطه نظر خاص خود را در هر مقوله ای وارد میکند. روسیه یک موجودیت اقتصادی واحد است و بنابراین مطالباتی که بر یک بخش از دهقانان تاثیر گذارد، بر تمام روسیه تاثیر میگذارد. ولی سوال اصلی من پاسخ نگرفت. ما در تبلیغات خود میان دهقانان چطور میتوانیم با انقلابیون سوسیالیست رقابت کنیم؟ رفیق تروتسکی میگوید که ما به طبقاتی که عمرشان را کرده اند، میگوییم که یا به ما پیوندید و یا در غیر اینصورت ما نمیتوانیم کاری برایتان انجام دهیم. البته حق با اوست: ولی آیا او واقعا فکر میکند که ما با چنین عبارتی میتوانیم آنها را فرا بخوانیم. خیر! ما نمیتوانیم کار زیادی میان دهقانان انجام دهیم. این بدان معناست که شعار ما نمیتواند با شعار ماجراجویان رقابت کند. نمیتوان کارگر کشاورزی را وادار کرد که در کنار دهقان ثروتمند بخاطر زمین های غصبی مبارزه کند که همین حالا هم مقادیر نه چندان کم آن در تصرف آن دهقان ثروتمند است.

کوستروف: من کاملا با بخش های اساسی پیش نویس برنامه ارضی موافقم. ما قطعا به الغاء کلیه بقایای سرواژ در هر شکلی که هستند، نیازمندیم. در نتیجه من در مورد این مساله بحث نخواهم کرد. ولی مساله اینست که زندگی دهقانی مسائلی را بوجود آورده که نه تنها به نظم قدیم، بلکه به نظم جدید هم پیوسته است. در آن قسمتی از کشور که ما در آن زندگی میکنیم (۲)، جنبش دهقانی نه در جائیکه بقایای مهم سرواژ وجود دارد، بلکه جائیکه این بقایا بسیار ناچیز است - مثلا در گوریا - آغاز شده است. روشن است که این امر تنها از راه و رسم قدیم زندگی ناشی نمیشود، بلکه از شیوه جدید آن هم سرچشمه میگیرد. دهقانان باصطلاح متجدد شده ای وجود دارند که در راس دهقانان قرار گرفته اند و به آنها اصرار میکنند که راه و رسم تازه را در پیش بگیرند. نتیجتا، گفتن اینکه انقلاب باید هم خود را صرفا به امحای بقایا محدود کند، بمعنای هیچ نگفتن به آنهاست. آنها بیشتر از این میخواهند و احتمالا وقتی که انقلاب فرا رسد، آنها زمین ها را تصرف خواهند کرد. در آنصورت ما باید چگونه عکس العملی نشان دهیم؟ به یکی از این دو شکل: یا باید آنها را

سرکوب کنیم، یا بگوئیم «بما مربوط نیست». در مورد اول ما نقش مرتجعین را بازی خواهیم کرد، و در مورد دوم بصورت تماشاگران صرف در خواهیم آمد، و انقلاب مستقل از ما پیش خواهد رفت. این آن چیزی است که باید در موقع بحث راجع به برنامه ارضی بخاطر داشته باشیم. رفیق لنین در گزارش کتبی خود گفته است که: «ما باید نقطه نظر طبقاتی پرولتاریا را رها می‌کردیم، اگر اجازه میدادیم برنامه مان اعلام دارد که دهقانان (یعنی ثروتمند و فقیر باهم) دوشا دوش یکدیگر فراتر از امحای بقایای سرواژ پیش خواهند رفت». بسیار خوب. اما این واقعیت که چنین چیزی در برنامه وجود ندارد، بدان معنی نیست که عملاً هم وجود نداشته باشد، من میپرسم: اگر دهقانان در عمل «فراتر» رفتند، ما چه خواهیم کرد؟ رفیق یگورف گفت که ما احتمالاً توفیقی در میان دهقانان نخواهیم داشت و اینان تحت رهبری ماجراجویان گوناگون قرار خواهند گرفت. من قویاً به این نظر اعتراض می‌کنم. ما باید در راس جنبش دهقانی قرار داشته باشیم و آن را در زیر پرچم پرولتاریا رهبری کنیم، نه اینکه او را بدست سرنوشت بسپاریم. بطور خلاصه، برنامه ارضی ما باید مطالبات اثباتی و منفی هر دو را بیان کند: امحای بقایای نظم قدیم و باب کردن نظم جدید، نظم سوسیالیستی – اینهاست اصولی که باید هنگام کار در بین دهقانان نقطه عزیمت ما باشد.

**پلخانف:** من ظرف ده دقیقه وقتی که دارم مسلماً نمیتوانم به تمام مطالبی که در اینجا گفته شد جواب بدهم. ابتدا به رفیق مارتینف پاسخ میدهم. این سخنرانی بسیار بانمک بود. رفیق مارتینف وقتی پرسید که اگر بورژوازی ترتیب کار لوئی شانزدهم را نداده بود، ما با او چه می‌کردیم، به بحث ما شادابی بخشید. من کاملاً موافقم که اگر بورژوازی سر از پیکر لوئی شانزدهم جدا نمی‌کرد، آن وقت وظیفه ما بود که چنان کاری را کمی دیرتر، انجام دهیم. ولی بگذارید فرض دیگری را مطرح کنیم: فرض کنیم لوئی شانزدهم وجود دارد. در کشور ما دوتا لوئی بر تخت سلطنت حضور دارند. هم لوئی شانزدهم و هم هجده – که یکی نماینده امروزی رژیم مشروطه و دیگری نماینده ای است از نظم فئودالی، شبحی است متعلق به گذشته. در این صورت ما چه باید بکنیم؟ فکر می‌کنم که باید ابتدا ترتیب کار میراث نظم قدیم، یعنی لوئی شانزدهم را میدادیم و بعد ثابت قدم علیه لوئی هجدهم به مبارزه می‌پرداختیم. این است شیوه ای که ما در برنامه خود، با نیت امروزی کردن جامعه خویش، در پیش گرفته ایم. به پروس، اطریش و مجارستان نگاه کنید. هر یک از این کشورها در سال ۱۸۴۸ مجبور شد ترتیب امحای بی عدالتی های تاریخی نسبت به دهقانان را که بوسیله اصلاحات سابق از بین نرفته بود، بدهد. این یک مساله صرفاً عملی بود. بر دوش دهقانان ما

یوغی است که شانه هایشان را میخراشد و باید درهم شکسته شود. و ما میخواهیم که آنرا در هم بشکنیم. رفیق مارتینف میگوید که اراضی غصبی در همه جا اهمیت یکسانی ندارند، چون در بعضی جاها ملاکین عملا بر پرداخت بازخريد ﴿آزادی رعایا م﴾ تاکید دارند. ولی ما در اینجا عریانی هر دو پا را پوشانده ایم، چون استرداد اراضی غصبی و وجوه بازخريد آزادی، هر دو را تقاضا میکنیم.

تا جائیکه مناسبات ارباب رعیتی ناشی از وضع کنونی امور باشد، ابزار نبرد با آن در بخش دیگری از برنامه نشان داده شده است. و بالاخره اینکه، به ما میگویند که مطالباتمان ناچیز است. این ادعا انسان را بیاد ایرادی میاندازد که آنارشیستها بما میگرفتند. آنارشیستها میگویند که مطالباتی، از قبیل کوتاه تر شدن روزکار، بیش از حد ناچیز است. طبق نظر آنها باید کار را یکسره از اجتماعی کردن وسایل تولید شروع کرد. ولی، بدیهی است که این نظر کاملا پوچ است. وقتی ما را ملامت میکنند که گویا مخالف ملی کردن زمین هستیم، ملامت کنندگان ما، از یاد میبرند که هدف نهایی ما دقیقا ملی کردن کلیه وسایل تولید است، اما ما در راه رسیدن به آن هدف نهایی ناگزیریم برای برخی اصلاحات جزئی تلاش کنیم. مطالبه استرداد اراضی غصبی در زمره مطالبات جزئی ما قرار دارد. اما یک مساله ویژه هم در این مورد وجود دارد و آن اینست که این مطالبه هدفش مدرنیزه کردن جامعه ماست. تنها مطالباتی از این قبیل است که در برنامه ارضی ما گنجانده شده است. وقتی مساله به جامعه بورژوایی امروزه مربوط میشود، ما نظر کائوتسکی را اختیار میکنیم و ضرورتی برای ارائه یک برنامه ارضی خاص نمی بینیم. فاصله ما تا اپورتونیسیم داویدمابانه (۳) از زمین تا آسمان است.

برگردیم به ایراد رفیق لایبر. مسلما تمام بخش های تشکیل دهنده ح. ک. س. د. ر. که مجبورند در شرایط خاص کار کنند، حق دارند مطالباتی ملهم از آن شرایط را عنوان کنند. ولی وظیفه ما، که تدوین کنندگان برنامه هستیم، اینست که مطالبات مذکور را از نقطه نظر اصول سوسیالیسم علمی مورد نقد قرار دهیم، و بسته به اینکه با اصول یاد شده میخوانند یا نه، آنها را تصویب و یا از تصویبشان خودداری کنیم.

لایبر: میخواهم حرفهایم را با گفتن این مطلب شروع کنم که من به اندازه رفیق یگورف که نین و تروتسکی همه چیز را برای او روشن کردند، سعادت نداشتم. ولی آنچه که پلخانف هم اکنون گفت، جواب مرا دست کم در مورد یک نکته داد، این پاسخ مرا کاملا راضی میکند. من، مسلما، همیشه معتقد بوده ام که هر مطالبه ای در برنامه یک سازمان خاص

ملی باید مورد نقد قرار گیرد و اگر ملزومات سوسیالیسم علمی را برآورده نمیکنند، رد شود. حالا جواب بعضی ایراداتی را که علیه گفته های من عنوان شده خواهم داد. ابتدا به مثالی میپردازم که آنطور نابجا توسط مارتینف نقل شد و نابجا تر مورد استفاده پلخانف قرار گرفت. نباید فراموش کنیم که در این مثال سروکار ما با لوئی هجدهم است که چیزی از لوئی شانزدهم به ارث برده، و مشکل بتوان تصور کرد که قضیه آنقدر ساده باشد که تنها برداشتن پدر، در حالیکه پسر، در کمال آرامش سلطنت میکند، برای روبراه کردن کارها کفایت کند. اگر میشد سیستم ها را در وجود اشخاص خلاصه کرد، استدلال به این شیوه کاملا درست بود. ولی فکر میکنم که ما نمیتوانیم بقایای فئودالیسم را، بسادگی، مثل کندن یک دندان کرم خورده، از پیکر سرمایه داری خارج کنیم و بر این تصور باشیم که تمام چیزهای دیگر دست نخورده باقی خواهد ماند. خیر. همه اینها، با هزاران رشته بیکدیگر پیوسته اند. شما فراموش کرده اید که زمین های غصبی تان ممکن است بدست دهقانان ثروتمند بیفتد. علاوه بر آن بقایایی که حقیقتا از نظم فئودالی برجا مانده بقایای دیگری هم از دوره ماقبل اصلاحات وجود دارد که نظام سرمایه داری موفق شده آنها را با خودش تطبیق دهد. اگر شما دست روی این بقایا بگذارید، ناگزیر خواهید بود روی نظام مدرن سرمایه داری هم دست بگذارید.

من ضمن آنکه روی اصول با لنین موافقم و اعلام میکنم که میل دارم این بخش مربوط به اصول در برنامه گنجانده شود، پیشنهاد میکنم که مطالبات مشخص از برنامه حذف شود. این مطالبات یا نالازمند و یا ناصحیح. رفیق مارتینف میخواهد بما نشان دهد که بچه خوبی است، جوهر انقلابی بودن را درک میکند و تلقی خود را در برابر تلقی من، که گفته میشود صرفا بر جوانب کمی تمرکز میکند، قرار میدهد. خیر، علتی که من این مطالبات را ناچیز خواندم، این نیست که آنها امتیازات کمی به دهقانان میدهند، بلکه به این علت است که این مطالبات به یک سلسله مسائلی که زندگی امروزه دهقانان مطرح کرده است، جوابگو نیستند. تروتسکی اعتراض کرد که کافی است این بقایا تنها در دو استان روسیه وجود داشته باشد، تا ما امحای آنها را در برنامه مطالبه کنیم. البته این من نیستم که باید منکر این نکته شوم. اما بخصوص لازم است این نکته را به تروتسکی یادآور شد که اصول مختلف را مثل برچسب، برحسب اینکه کدام بصره است، بیرون میکشد. وقتی من بیک مجموعه ویژگیهای خاصی که موقعیت پرولتاریای یهود را متمایز میکند، اشاره کردم و گفتم که لازم است این ویژگیها در نظر گرفته شود، تروتسکی درست عکس جوابی را که در این مورد میدهد، بمن داد. ولی در اینجا نکته این نیست که آیا ما باید به ویژگیهایی که، فی المثل، در دو استان وجود دارد،

توجهی بکنیم، بلکه موضوع بر سر این است که آیا این بقایای خاص مناسبات سرواژ که در بخشهای معینی از روسیه موجود است، باید مهر خود را بر تمام برنامه بزند یا خیر. تروتسکی مساله را خیلی ساده حل میکند: چون تحول سرمایه داری در کشاورزی هم جریان دارد، پس روشن است که ما نیازی بیک برنامه خاص برای دهقانان نداریم. اما این خلاف حقیقت است. ما بدون تردید میتوانیم و باید به مسائلی که در هر دو شاخه اقتصاد مطرح میشود پاسخی عمومی و اصولی بدهیم. اما این بدان معنا نیست که مسایل خاصی وجود دارد که به یکی از این دو شاخه مربوط میگردد.

من به این واقعیت اشاره میکنم که هم کائوتسکی در Agrafraze و هم لنین در سخنرانیهای خود نشان داده اند که هر چند صنعت و کشاورزی هر دو پروسه اساسا یکسان سرمایه داری شدن را طی میکنند، اما اشکالی که این پروسه بخود میگیرد بطور فاحشی متفاوت است. (۴) بعلت شرایط تکنیکی خاصی که پرولتاریای روستا در آن کار میکند، ممکن است برخی از مطالبات مورد توجه ویژه آن قرار گیرد. کافی است عنوان شود که در برنامه کارگری ما (بقول لنین)، تعدادی از اینگونه مطالبات وجود دارد که از شرایط تکنیکی ویژه ای که بر کار پرولتر صنعتی حاکم است، نشات میگیرد، معهذات حتی یک مطالبه از این نوع در برنامه ارضی بچشم نمی خورد. یادآور میشوم که وقتی رفیق لیادف پیشنهاد کرد که مطالبات مشخصی در مورد پرولتاریای روستا در برنامه کارگری گنجانده شود، خود لنین پاسخ داد که این مطالبات به برنامه ارضی منتقل شود. پس تردیدی نمیتوان داشت که با وجود یکی بودن پروسه سرمایه داری شدن هر دو شاخه اقتصاد، هنوز هم لازم است که برنامه ارضی خاصی داشته باشیم که صرفا به امحای بقایای سرواژ تنزل نیابد.

ماخف: من مدت نسبتا طولانی است که دارم به بحث مربوط به برنامه ارضی مان گوش میدهم و متوجه شده ام که اکثر سخنرانان مطلقا نمیتوانند درک کنند برنامه ارائه شده به چه معناست و اهداف آن چیست. باری، علیرغم اینکه مقدمه ای کاملا صریح بر برنامه ارضی با این مضمون نوشته شده است که: «این یک شیر است و نه سگ» (به بیان دیگر نوشته شده است که: «بمنظور پایان دادن به بقایای سرواژ و برای آنکه مبارزه طبقاتی در روستا آزادانه بسط یابد، حزب میکوشد...») هیچکس به این نوشته توجهی نمی کند و همه با سرسختی شیر را با سگ عوضی میگیرند. و باید انصاف داشت: برنامه ارضی ارائه شده، در کلیت خود، واقعا این مقدمه را لازم داشت: «این یک شیر است و نه سگ» چه در غیر اینصورت بسختی میشد آنرا یک برنامه ارضی سوسیال دموکراتیک محسوب کرد.

موضوع برسر مطالباتی، از قبیل لغو پرداختهای بازخرید آزادی و قوانین محدود کننده حق دهقانان برای جدایی از زمین شان، یعنی مواد ۱ و ۲ نیست، که مسلما هیچکس ایرادی به آنها ندارد و قطعا برای آن در برنامه گنجانده شده که بقایای سرواژ را نابود کند. چیزی که من نمیتوانم از آن خودداری کنم جلب توجه رفقا به ماده ۳ است، یعنی «بازپرداخت وجوهی که بزور از دهقانان بابت بازخرید آزادی و معافیت از کار اجباری اخذ شده است» و غیره. این چیست؟ و به چه منظور در برنامه ارضی ح. ک. س. د. ر. گنجانده شده است؟ بمنظور پایان دادن به بقایای سرواژ و یا بخاطر آنکه مبارزه طبقاتی در روستا آزادانه بسط یابد؟ هیچکدام. بازپرداخت این وجوه به مردم، به هر عنوان و به هر شکل، بمعنای پایان دادن به بقایای سرواژ نیست؛ اما بازپرداخت این وجوه، به آن شکلی که پیشنهاد شده، نیز به بسط آزادانه مبارزه طبقاتی در روستا کمکی نمی رساند، چون استفاده از این قبیل وجوه برای تاسیس صندوق مخصوصی جهت رفع نیازهای فرهنگی و رفاهی جوامع روستایی، مسلما، برای بسط آزادانه مبارزه طبقاتی در روستا، بهیچوجه ضرورتی ندارد. بعلاوه، بدون اشاره به پوچ بودن تاسیس یک صندوق مخصوص برای نیازهای فرهنگی و رفاهی روستائیان، از نقطه نظر مالی، باید بگویم که من نمی فهمم چرا لازم بود که این صندوق را «بازپرداخت وجوه مربوط به بازخرید آزادی و معافیت از کار اجباری» بنامیم. آیا اینطور فرض شده که مبلغ وجوهی که بعنوان بازخرید آزادی و معافیت از کار اجباری از مردم اخذ شده، دقیقا با قیمت ملک مصادره شده مطابقت دارد؟ اگر جز این است و شکی هم نیست که چنین است، در این صورت باید پرسید که چرا مصادره این شکل خاص ملک، و آن هم با این هدف خاص، باید بازپرداخت وجوه بازخرید آزادی و معافیت از کار اجباری نامیده شود که ابا ربطی هم به آن ندارد. و در اینجا باید بگویم که صرفنظر از این واقعیت که از این ماده، همانطور که قبلا هم اشاره شد، بوی جبران بیعدالتی تاریخی به مشام میرسد، تدبیر پیشنهاد شده همچنین نشانه هایی از عوامفریبی و آوانتوریسم دارد.

تازه اگر دهقانانی که ایده پرداخت بازخرید آزادی را قاپیده اند، نخواستند مال مصادره شده را صرف تاسیس یک صندوق ویژه کنند، بلکه تصمیم گرفتند آنرا میان خود تقسیم کنند، آنوقت چه؟ آیا تدوین کنندگان برنامه در آنصورت هم از دهقانان پیروی خواهند کرد؟ بالاخره ما باید امکان وقوع چنین حالتی را هم بحساب آوریم و شیوه برخوردمان را نسبت به آن معین کنیم. من دهقانانمان را میشناسم، دهقان همه جا یک جور است، او هر چه را که بتواند بدست آورد، تصاحب میکند. او هرگز راضی نخواهد شد که مال مصادره شده را وقف



ایجاد یک صندوق ویژه کند، ولو اینکار برای ارتقاء سطح فرهنگی روستا باشد. او خواهد گفت: «آنچه را که فکر میکنید پس دادنش به ما سزاوار است، بما بدهید و برای ارتقاء سطح فرهنگی روستا فکر دیگری نکنید.» کل برنامه بروشنی شهادت میدهد، و جزوه رفیق لنین اینرا تائید میکند که تدوین کنندگان برنامه دهقانان را بعنوان یک ترکیب یکدست در نظر میگیرند. ولی از آنجا که دهقانان مدتها پیش به طبقات تقسیم شده اند، ارائه یک برنامه واحد، بناگیر، کل برنامه را عوامفریبانه و در هنگام پیاده شدن آنرا آوانتوریستی میسازد.

مارتف: رفیق ماخف فکر میکند که ماده ۳ ربطی به بقایای سرواژ ندارد. ولی خیر. همانطور که بروشنی از استدلالات خود رفیق ماخف معلوم میشود، این ماده با یکی از این بقایا، یعنی این پیشداوری که «موژیک موجود کودنی است»، ارتباط پیدا میکند. این پیشداوری را در سخنرانیهای دیگر هم میشد تشخیص داد. آنها فکر میکنند که موژیک از درک برنامه های سیاسی عاجز است و در نتیجه پیشنهادهای معین ما را بطور قطع سؤ تعبیر خواهد کرد و آنها را بدان مفهوم خواهد گرفت که حتی پولی را که از اشراف گرفته شده به جیب خودش بریزد. آنها همچنین تصور میکنند که چون ما راجع به زمین حرف میزنیم، دهقانان بطور حتم این پیشنهاد را بمعنای تقسیم مجدد تمام اراضی تلقی خواهند کرد. اما تلقی خیالپرورانه و نیمه صوفیانه در مورد مساوات همگانی یک چیز است و یک پیشنهاد واقع بینانه برای اصلاحات، چیز دیگر. آنها فکر میکنند که دهقانان، با عطشی که برای یک تقسیم مجدد عمومی دارند، حاضر نخواهند شد که به هیچ صحبتی در باره زمین های غصبی گوش بدهند. من موافق نیستم. وقتی دهقانان با برنامه های سیاسی متنوع اصلاحات ارضی که با روح بورژوایی طراحی شده، روبرو میشوند که در آنها پرداخت وجوه بازخريد آزادی به آنان دورنمای ارضاء نیازشان برای زمین از طریق اتحاد با احزاب بورژوایی را میدهد، آنگاه میتوانیم مطمئن باشیم که هنوز هم لازم است وجدان دهقانان را انقلابی سازیم و آنها را تا سطح چنین اصلاح «ناچیزی» مثل استرداد اراضی غصبی ارتقاء دهیم.

گوسف: پس از سخنرانیهای متعددی در باره کلیت برنامه ارضی، کمی عجیب بنظر میرسد که من درباره یک مساله کوچک و جزیی که سخنرانان قبلی هم به آن اشاره کردند، صحبت کنم. اما هر چقدر هم که این مساله کوچک باشد، ولی بویژه برای رفقای داخل روسیه فوق العاده مهم است. من به آن هراسها و به آن تلقی بدبینانه ای اشاره میکنم که رفیق یگورف نسبت به تبلیغات ما در روستا ابراز کرد. رفیق یگورف گفت: «از ما میخواهند که

رکورد انقلابیون سوسیالیست را بشکنیم. آنها میخواهند که بخاطر کسب نفوذ در روستا علیه شارلاتان های سیاسی به مبارزه پردازیم - حال آنکه در برنامه ارضی مان، ما به دهقانان امتیازاتی کمتر از انقلابیون سوسیالیست عرضه میکنیم. شعاری که ما با خود به روستا میبریم در مقایسه با وعده های آن ماجراجویان چیز کوچکی است.» من مکررا با چنین نظر بدبینانه ای نسبت به کارمان، در بین رفقای که در روسیه فعالیت میکنند، برخورد کرده ام. فکر میکنم که این نظر بی اساس است.

در وهله اول، شعاری که ما به دهقانان عرضه میکنیم، آنقدرها تنگ نظرانه، یا «ناچیز»، بقول رفیق لایبر، نیست. شعار ما ابا به آنچه که در برنامه ارضی مان وجود دارد، محدود نمیشود. ما در عین حال بخش عمومی برنامه خود و تمام مطالبات دمکراتیک مان را هم با خود به روستا میبریم. با اطمینان میتوانیم بگوئیم که شعار ما بسیار وسیع است، و در اروپا هنوز حتی یک حزب سیاسی چنین برنامه وسیعی را، یکجا، به دهقان عرضه نکرده است. ثانیاً، به تبع این نکات، تبلیغ ما در روستا صرفاً دهقانان را بعنوان دهقان مخاطب قرار نمیدهد. برعکس، محتوای اصلی تبلیغات ما را برنامه عمومی ما تامین خواهد کرد، و ما با این برنامه، دهقان را نه بعنوان دهقان، بلکه بمشابه توده ای که پرولتریزه شده و یا در حال پرولتریزه شدن است، و میتواند موضع پرولتری را اتخاذ کند، مخاطب قرار میدهیم. ثالثاً و بالاخره، نباید فراموش کنیم که بهترین مبلغان و مروجان ما در روستا کارگران شهری خواهند بود که در جلب توده های پرولتریزه شده روستا به سمت پرولتاریا، نسبت به ماجراجویانی که چیزی با منافع طبقاتی پرولتاریا مشترک ندارند، موفقیت بیشتری خواهند داشت.

نتیجتاً، هراس رفیق یگورف بی اساس است و من فکر میکنم که برای رفقای داخل روسیه بسیار مهم است که این ترسها را بدور بیاندازند. و فکر میکنم که رفیق لنین کاملاً حق داشت که وقتی به سخنان رفیق یگورف گوش میداد، گفت: «باید دید». بله، باید دید!

به هیئت رئیسه پیشنهاد شد که لیست سخنرانان بسته شود.

آکیمف: من با توجه به کافی نبودن کاری که روی این مساله انجام گرفته، فکر نمیکنم که کنگره بتواند برنامه ارضی را تصویب کند. آنچه من در اینجا شنیدم فقط مویده این نظر است. همه رفقا گفتند که برنامه برایشان ناروشن است. به عقیده من با در نظر گرفتن این وضع نمیتوانیم لیست سخنران ها را ببندیم.

روی این پیشنهاد رای گرفتند و تصمیم گرفته شد که لیست سخنرانان بسته شود.

پلخانف: به نظر رفیق ماخف، پرداخت وجوه با خرید آزادی نه تنها مطلوب نیست، بلکه

اقدامی عوامفربانه است. بمنظور اطمینان دادن به رفیق ماخف، به او یادآوری میکنم که مارکس در ۱۸۴۸ در «نئورایتیش - زایتونگ» (۷۳\*) مطالبه ای برای استرداد میلیاردهای سیلسین (۵)، مطرح کرد. بدین ترتیب در پاسخ به اتهام اپورتونیسیم، فقط میتوانم بگویم که این اتهام در مورد مارکس هم صدق میکند. اما استدلال رفیق ماخف حتی سرخی هم بدست نداد که چرا این اقدام خصلتی عوامفربانه دارد. فرض کنید دهقانان واقعا پولی را که دریافت میکنند، بین خود تقسیم کنند. بنظر من هیچ اشکالی ندارد که صدها میلیون پول صرف بهبود زندگی دهقانان شود. البته یک چنین بهبودی اختلاف بین دهقانان را افزایش میدهد، ولی ما نباید از این بابت دچار هراس شویم. در مورد لایبر، باید بگویم که سخنرانی دوم او مثل سخنرانی اولش نبود. او، ابتدا، از مطالبات عمومی مربوط به پرولتاریای کشاورزی برای ما صحبت کرد، یعنی او خواهان این شد که مشخص صحبت کنیم. ما البته تصور نمیکنیم که در برنامه مان کم و کسری وجود ندارد، ولی رفیق لایبر به ما این کمبودها را نشان نداد. به مساله معروف «تقسیم مجدد سیاه» میپردازم. بما گفته میشود: وقتی مطالبه استرداد اراضی غصبی را مطرح میکنید، باید بیاد داشته باشید که دهقانان از این مطالبه فراتر میروند. (۶) این نکته هیچ هراسی در ما ایجاد نمیکند. بیائیم، واقعا روشن کنیم که «تقسیم مجدد سیاه» به چه معنا است. عقیده انگلهدارد (۷۴\*) در این مورد جالب است. او میگوید که «در روستا تقسیم مجدد سیاه، بشدت توسط دهقانان ثروتمندی تبلیغ میشود، که امیدوارند زمینی که از ملاکین گرفته میشود» در مقابل پول «تقسیم گردد، یعنی اینکه بدست ثروتمندان بیافتد.» (۷) و چنین جنبشی برای تقسیم مجدد، قطعا جنبشی بنفع بورژوازی است. بدیهی است که ما اجباری نداریم تا فعالانه برنامه ای بسود بورژوازی مطرح کنیم. اما اگر، مبارزه بر ضد بقایای مناسبات سرواژ، دهقانان را به این مسیر بکشاند، آنگاه ما نباید مانع این جنبش مترقی بشویم. نقش ما صرفا این است: برخلاف، مخالفین ما، انقلابیون سوسیالیست، که در این جنبش آغاز سوسیالیزه شدن را میبینند، ما تمام قوای خود را متوجه این میکنیم که پرولتاریا هیچ توهمی در مورد نتایج این جنبش نداشته باشد، و ماهیت بورژوایی آنرا افشاء میکنیم. با برسمیت شناختن این نکته که چنین جنبشی امکانپذیر است، ما بخود میگوئیم که وظیفه ما، سوسیال دموکراتهای انقلابی، نیست که در مقابل این پروسه مانع ایجاد کنیم و مثل ارشمیدس که خطاب به سربازان رومی فریاد کشید «ایست، شما نقشه مرا خراب میکنید!» بر سر جنبش فریاد بکشیم.

کوسترف: من کاملا با رفیق پلخانف موافقم. جنبش دهقانی باقی مانده ای از نظم کهن

نیست، بلکه ناشی از گرایش‌های نوین است. ولی ما باید از این جنبش استفاده کنیم، ما باید مواظب باشیم که رهبری انقلابی دهقانان در دست ما باشد و نه در دست ماجراجویان.

لانژ: من مسلماً با مبارزه پرولتاریا علیه بقایای فئودالیسم مخالفتی ندارم. ولی اهمیت اراضی غصبی برایم روشن نیست. من میدانم که زمین‌های غصبی چه نقشی در مناسبات ارباب – رعیتی داشته و چه نقشی زمین‌های دیگر در این زمینه ایفاء کرده اند. اگر منطقه باختری را در نظر بگیریم، که در آنجا بیشتر زمین‌ها به دهقانان داده شد، میبینیم که مناسبات ارباب – رعیتی در آنجا شکوفا است. روشی که در برنامه در رابطه با اراضی غصبی پیشنهاد شده، از نقشی که این اراضی ایفاء میکنند، پیروی نمیکند. بنظر من، نقش اراضی غصبی، با نقشی که املاک باقیمانده نجبا دارد، متفاوت است، املاکی که سوسیال دموکراتها مخالفتی با مصادره شان ندارند. میدانم چرا نباید ما مصادره کلیه اراضی را طلب کنیم. لازم است اشاره شود که ما نباید با این برنامه از خود بیخود شویم. بدیهی است که برنامه را میتوان برای ترویج در محافل مطالعاتی مورد استفاده قرار داد، اما نقش آن در کار ترویجی توده‌ای در میان دهقانان بی اندازه کوچک خواهد بود.

یگورف: من چیز زیادی نخواهم گفت تا وقت جلسه را نگیرم، بخصوص که مساله ظاهراً برای اغلب رفقا روشن است. من فقط به رفیق گوسف پاسخ میدهم. برخلاف گفته او، من بد بین نیستم، ولی بنظرم واقعا برنامه اپورتونیستی است. ممکن است مطالبه عنوان شده حداکثر چیزی باشد که میتوان مطابق جریان توسعه اقتصادی اعطاء کرد. من فقط فکر میکنم که چنین برنامه‌ای در مسابقه رقابت با مطالبات ماجراجویانه برنده نخواهد شد. بعلاوه باید اضافه کنم که من سرسوزنی در شیفتگی هیات تحریریه نسبت به جنبش دهقانی سهیم نیستم، شیفتگی‌ای که بسیاری سوسیال دموکراتها از زمان شورشهای دهقانی به آن تسلیم شده اند. در این رابطه نمونه اروپای غربی برای من مدرک قانع کننده‌ای است. در اروپای غربی، علیرغم شرایط بهتری که برای کار تبلیغی وجود دارد و علیرغم شرایط زیستی بهتر دهقانان، ترویج سوسیالیسم در میان دهقانان ناموفق بوده است. من تردید ندارم که دهقانان نقش بزرگی در جنبش ایفاء خواهند کرد، ولی این ایفاء نقش صرفاً خودبخودی خواهد بود. این خیلی فرق دارد تا بگوئیم که ما با گنجاندن سوسیالیسم در برنامه مان موفقیتی در میان دهقانان خواهیم داشت.

ماخف: بنابه گفته رفیق مارتف، پیشداوری وجود دارد دایر بر اینکه موژیک یک موجود کودن است و ماده ۳ با این هدف نوشته شده که این باقیمانده سرواژ را از بین ببرد. اگر هدف

این ماده صرفاً از میان برداشتن این باقیمانده است و رفیق مارتف هم فکر میکند من به چنین خرافه‌ای باور دارم، در این صورت به او توصیه میکنم که به ماده ۳ رای مخالف بدهد، چون من بقدر سرسوزنی هم تصور نمیکنم که موژیک موجود کودنی باشد. برعکس، من فکر میکنم که موژیک موجود زیرکی است. او زیرک است، ولی زیرکیش مثل تمام خرده بورژواهاست. نمیتوان موژیک را کودن نامید، صرفاً باین دلیل که آرمان او آرمان خرده بورژوایی است. اما درست به این دلیل که من موژیک را چارچوب تنگ موضع طبقاتی خودش زیرک میدانم است که فکر میکنم او در آرزوی خرده بورژوایی تصاحب و تقسیم زمین‌های مصادره شده ملاکین بزرگ م. خود پافشاری بخرج خواهد داد.

رفیق مارتف میگوید که اگر موژیک مطالبه عمومی ما برای ملی کردن زمین را بپذیرد، در آنصورت با رضا و رغبت مطالبه ما در زمینه ملی کردن املاک قید شده در ماده ۳ و مقاصد را که برای اینکار ذکر شده را هم قبول خواهد کرد. ولی، در درجه اول، چه کسی به رفیق مارتف گفته است که موژیک چنین چیزی را قبول خواهد کرد؟ من، برعکس، فکر میکنم که اگر ما کل توده دهقانان را در نظر داشته باشیم - و نه بعضی طبقات خاص در میان آنها، بلکه توده دهقانان بطور کلی، و برنامه ارضی ما هم تنها به این مفهوم است که راجع به دهقانان صحبت میکند - آنوقت خواهیم دید که دهقان نه مطالبات عمومی برای ملی کردن زمین را خواهد پذیرفت و نه مطالبه‌ای را که در ماده ۳ مطرح شده است. او آنها را نخواهد پذیرفت، یعنی مفهوم سوسیال دموکراتیک آنها را قبول نخواهد کرد. ولی دهقان این مطالبات را به مفهوم خرده بورژوایی خواهد پذیرفت، دهقانان خواهان ملی کردن زمین و تقسیم آن خواهند بود.

رفیق پلخانف گفت «چه بد شانسی! اگر دهقانان بخواهند تمام زمین‌ها را تقسیم کنند، این یک انقلاب است و ما با آن مخالفتی نخواهیم کرد، و اگر آنها خواهان استرداد وجوه بازخرید آزادی و سایر وجوه گردند و پول را در جیب خودشان بگذارند، این مبالغه به مصرف بهبود زندگی آنها خواهد رسید و این به هیچ وجه بدبختی بزرگی نخواهد بود.» من، البته، میدانم که چه چیز را بدبختی بنامم. ولی این انقلاب، اگر بتوان آنرا انقلاب نامید، انقلابی نخواهد بود. «پوسادفسکی»: «تقاضا میکنم که این عبارت در صورتجلسات ثبت شود!» درست تر خواهد بود که نام این را نه یک انقلاب، بلکه ارتجاع بگذاریم. «خنده حضار» انقلابی که بیشتر شبیه شورش است. این انقلاب ما را به عقب برمیگرداند و فقط پس از ۲۰ سال ما به موقعیت کنونی مان باز خواهیم گشت. «پلخانف»: «رولوتسیوناریا روسیا را نگاه کنید!» (۸) نگاه

کنید! ﴿خنده حضار﴾ میبینیم که بسیاری از رفقا از اینکه دقیقاً تعداد سالها را تعیین کردم، خوششان نیامده، پس من مدت نامشخصی را ذکر میکنم. یک چنین انقلابی ما را به عقب باز میگرداند و مدتی زمان لازم است تا ما به موقعیت کنونی مان باز گردیم. و آنچه که ما امروز داریم بمراتب بیشتر از آن چیزی است که در زمان انقلاب کبیر فرانسه وجود داشته است. ﴿ابراز احساسات تمسخرآمیز﴾ ما صاحب حزب سوسیال دموکراتیک هستیم. ﴿خنده حضار﴾ تقسیم زمین و پولهای مسترد شده از بابت بازخريد آزادی و سایر وجوه، همان نتیجه ای را خواهد داشت که اگر کارخانه ها را مصادره کنیم و بین پرولتاریا، یا از آن بدتر، بین تمام مردم تقسیمشان کنیم.

## ختم جلسه

### \* یادداشتهای توضیحی

#### جلسه پانزدهم

- ۱- دو سوسیال دموکرات ساکن لندن به نامهای تاختراف یعنی «استراخف» و همسرش یاکوبووا یعنی «یوژین» با رای مشورتی به کنگره ملحق شدند.
- ۲- در یکی از موارد اسفبار عدم رعایت مسائل «امنیتی» در صورتجلسه، آکیف ماخف را «میتسف» خطاب میکند که یک اسم مستعار دیگر کالافاتی است. این اشتباه در متن کنونی تصحیح شده است.
- ۳- بموجب تصحیحات «و گاهی نیز» بجای «یا حتی» آمده است - رجوع کنید به ضمیمه. ﴿رجوع شود به برنامه ح. ک. س. د. ر. حجت. ب﴾.
- ﴿۴- ...﴾

#### جلسه شانزدهم

- ۱- در صورتجلسه *revolutiae* آمده که باید *revolutionis* باشد.
- ۲- *Chambre Introuvable* («مجلس بی نظیر») لقب مجلس ملی منتخب در فرانسه، تحت شرایط «ترور سفید» در اکتبر ۱۸۱۵ است، که بدون مخالفت همه لویایح فوق ارتجاعی را که به آن احاله میشد، تصویب میکرد.

۳- سازمان گرجستانی که نامش رفت در واقع ساکارتولو (Sakart-velo) نامیده میشد که نام گرجستانی - کشوری بود که روس ها آنرا گروزیا یا گرجستان ما، مینامیدند.

#### جلسه هفدهم

۱- احتمالا نکته ای که در جواب مارتف به لایبر وجود دارد اینست که «عوام فریبی» لفظا به معنای «رهبری کردن مردم (یعنی در کوره راه باغ) است».

#### جلسه هجدهم

۱- و. ا. پوس یک ژورنالیست و سردبیر ژیزن بود.  
۲- زمسکی سوپور (مجمع زمین) اسم «پارلمان» قرن شانزدهم روسیه است و اصطلاحی است که برای مجلس موسسانی که سوسیال دموکراتها تبلیغ میکردند، بکار رفته است.  
۳- دو نماینده ای که بر سر شیر مادر و غیره با هم اختلاف داشتند، یگورف و پوسادفسکی بودند.

#### جلسه نوزدهم

۱- اشاره به اثر لنین «پاسخ به نقد پیش نویس برنامه ما» است (به قلم "X" یعنی پ. پ. ماسلف)، ژوئن ۱۹۰۳، مجموعه آثار انگلیسی جلد ۶، صفحات ۴۵۳-۴۳۸.  
۲- کسترف (ژوردانیا) در اینجا در باره گرجستان صحبت میکند.  
۳- اشاره پلخانف به ادوارد داوید، سوسیال دموکرات آلمانی است که کتابش سوسیالیسم و کشاورزی در فوریه ۱۹۰۳ بچاپ رسیده بود.  
۴- کتاب کائوتسکی در مورد مساله ارضی در ۱۸۹۹ چاپ شده بود. لنین چند سخنرانی در مورد مساله ارضی در مدرسه متوسط علوم اجتماعی روسیه، در پاریس، در فوریه ۱۹۰۳ ایراد کرد. رجوع کنید به مجموعه آثار انگلیسی جلد ۶، صفحات ۳۴۷-۳۳۷.  
۵- رجوع کنید به مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۷ (۱۹۷۷)، صفحه ۱۱۸.  
۶- در واقع بلشویکها در کنگره «سوم» شان در ۱۹۰۵ تصمیم به مصادره همه املاک ملاکین گرفتند.  
۷- نامه هایی از روستا، بقلم آ. ن. انگل هارد، بازمانده های سرواژ در دهه ۱۸۷۰ را شرح میدهد: رجوع کنید به «میراثی که از آن چشم میپوشیم» در مجموعه آثار، جلد ۲.

\* زیرنویس ها

(۵۱\*) رفقای حزب سوسیال دموکرات لهستان در جلسه حضور نداشتند. رفیق گلدف، که قبل از گشایش کنگره از طرف کمیته سازمانده دعوت شده بود، در جلسه حضور داشت. (۵۲\*) رجوع کنید به ضمیمه II. رجوع شود به فایل چهارم. حجت. ب. (۵۳\*) رجوع کنید به ضمیمه III. رجوع شود به فایل چهارم. حجت. ب. (۵۴\*) competence (۵۵\*) summit (۵۶\*) supreme (۵۷\*) sovereign (۵۸\*) jurisdiction (۵۹\*) district (۶۰\*) در متن انگلیسی citizens و citizenesses استفاده شده که معادل آن در فارسی اتباع مرد و اتباع زن است، ولی ما برای روانی متن، این عبارت را «اتباع کشور اعم از زن و مرد» ترجمه کرده ایم که به اصلاحیه مورایف نزدیکتر است. م (۶۱\*) پلخانف از اصلاح فرانسوی استفاده کرده است. (۶۲\*) آنهائیکه رای موافق دادند عبارت بودند از: روسف (۲ رای)، بکف (۲ رای)، کارسکی (۲ رای)، ماخف (۲ رای)، لووف (۲ رای)، مدودف، پوسادفسکی، لنسکی، پوپف، یگورف، گورسکی، بروکر، مارتینف، هافمن، گلدبلات، یودین، لایبر، آبرامسن. مخالفین: گوسف، اسیپف، کوستیش، پاولوویچ، پانین (۲ رای)، سوروکین، بایلف، لیادف، گورین، فومین، مورایف، لانژ، دیدف، تروتسکی، ارلف، پلخانف، لنین (۲ رای)، مارتف (۲ رای)، هرتز، براون، ممتنعین: تزاریف، استپانف، دویچ. غایبین: ایوانف، آکیمف.

(۶۳\*) آنهاپی که رای موافق دادند: روسف (۲ رای)، بکف (۲ رای)، کارسکی (۲ رای)، ماخف (۲ رای)، لووف (۲ رای)، مدودف، بایلوف، پوسادفسکی، لنسکی، پوپف، یگورف، بروکر، مارتینف، دویچ، هافمن، گلدبلات، یودین، لایبر، آبرامسن، مخالفین: گوسف، پانین، اسیپف، کوستیش، پاولوویچ، استپانف، پانین (۲ رای)، سوروکین، لیادف، گورین، فومین، مورایف، لانژ، دیدف، تروتسکی، ارلف، پلخانف، لنین (۲ رای)، مارتف (۲ رای)، هرتز، براون، ممتنعین: تزاریف، گورسکی. غایبین: ایوانف، آکیمف.

(۶۴\*) وقتی رای گیری علنی انجام شد، افراد زیر به پیشنهاد رفیق لنین رای دادند: گوسف، اسیپف، پاولوویچ، استپانف، پانین (۲ رای)، سوروکین، لیادف، گورین، فومین، مورایف، لانژ، دیدف، لنسکی، تروتسکی، ارلف، گورسکی، پلخانف، دویچ، لنین (۲ رای)، مارتف (۲ رای)، هرتز و براون. برای پیشنهاد رفیق مارتینف: روسف (۲ رای)، بکف (۲ رای)، کارسکی (۲ رای)



رای)، ماخف (۲ رای)، لووف (۲ رای)، تزاریف، کوستیش، ایوانف، مدودف، بایلف، پوسادفسکی، پوپف، یگورف، بروکر، آکیمف، مارتینف، لایبر، گلدبلات، آبرامسن، یودین، هافمن. (\*۶۵) popular education (\*۶۶) factory legislation (\*۶۷) onus probandi، سخنران در اینجا از اصطلاح لاتینی استفاده میکند. (\*۶۸) cut off lands، زمین های غصبی – زمین هایی که در سال ۱۸۶۱، بعد از الغای سرواژ در روسیه، از سهم دهقانان جدا شده و به نفع مالکان ضبط میشود. «در استان های دارای خاک سیاه این زمینهای جدا شده به بیش از یک پنجم کل مقدار زمین دهقانان میرسد؛ در برخی از استانها این نسبت به یک سوم یا حتی دوپنجم کل مقدار زمین دهقانان هم میرسد». لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۷، صفحه ۱۲۱. (این زیرنویس از لنین، هفت مقاله درباره مساله ارضی و جنبش دهقانی، ترجمه اتحاد مبارزان کمونیست، ص ۸۳ برداشته شده است. م.) (\*۶۹) ghetto، محله یهودی ها در یک شهر؛ محله فقیرنشین و یا محله یک گروه. (\*۷۰) Arcadia، اقلیت منفور. (\*۷۱) serfowning system (\*۷۲) craft (\*۷۳) Neue Rheinisch-Zeitung (\*۷۴) Engelhardt

﴿ادامه دارد. حجت. ب﴾